



دین و دولت در عصر صفوی

تألیف
دکتر مریم میراحمدی

**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ



دین و دولت در عصر صفوی

تألیف

دکتر مریم میراحمدی



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۶۹

فهرست مطالب

۹	آغاز سخن
۱۳	فصل یکم - زمینه تاریخی نهضت‌های شیعی مذهب
۱۹	۱- عصر خانان مغول و حرکت‌های مذهبی
۲۰	۲- دوره ایلخانی
۲۰	الف- نهضت سرداران
۲۲	ب- سادات مازندران
۲۲	پ- سادات گیلان
۲۳	۳- عهد تیموری
۲۳	الف- نهضت حروفیان
۲۵	ب- اهل حق
۲۶	پ- نقشبندیه
۲۸	فصل دوم - اهمیت سیاسی مذهب تا آغاز دوره صفوی
۳۱	۱- غلات
۳۲	۲- صوفیان
۳۷	فصل سوم - سیاست مذهبی دودمان صفوی
۳۷	۱- خاندان شیخ صفی‌الدین ابوالفتح اسحاق حسینی موسوی
۴۸	۲- سیاست مذهبی شاهان صفوی
۶۲	۳- مقامات روحانی و وظایف روحانیان
۶۶	فصل چهارم - متفکران شیعی عهد صفوی
۷۵	فصل پنجم - تأثیر و نفوذ مذهب در ادبیات عهد صفوی
۸۳	فصل ششم - نهضت‌های مذهبی - سیاسی عصر صفوی
۸۴	۱- اکراد یزیدی - اولین اعتراض مذهبی علیه دولت صفوی

۸۷	۲- نهضت مشعشعیان
۸۹	۳- جنبش تبریز
۹۰	۴- جنبش گیلان
۹۳	۵- نهضت نقطویان
۱۰۰	فصل هفتم - اقلیتها و مبلغان مذهبی در عصر صفوی
۱۰۰	۱- اقلیتها
۱۰۳	۲- مبلغان مذهبی در عهد صفوی
۱۲۱	بایان سخن
۱۲۷	منابع و مآخذ
۱۳۵	فهرست نام کسان
۱۴۵	فهرست نام جایها
۱۴۹	فهرست نام قبیلهها، خاندانها، نسبتها، دینها، مذہبها، فرقهها، مسلکها و جنبشها
۱۵۳	فهرست نام کتابها، رسالهها و مقالهها
۱۵۸	فهرست مناصب و مشاغل

آغاز سخن

عصر صفوی یکی از شگفت‌انگیزترین دوره‌های تاریخ ایران است. این دوره به علت آنکه ریشه مذهبی در ادوار قبلی خود دارد که در این عهد با چهره ویژه‌ای بروز می‌کند، و به جهت اینکه زمینه بسیاری از تحولات اجتماعی، سیاسی و مذهبی در اعصار بعدی را نیز پدید می‌آورد، اهمیت ویژه‌ای در تاریخ اسلام به طور اعم و در تاریخ ایران به طور اخص دارد.

هدف اصلی نویسنده در این کتاب، پژوهشی درباره قدرت مذهبی و قدرت سیاسی و کوشش شاهان صفوی در همساز ساختن مذهب (شیعه امامیه) و سیاست می‌باشد که خود ریشه عمیقی در اسلام دارد. این امر با وجود اینکه موجب پیدایش حوادث، تحولات و سیاستهای خاصی در تاریخ ایران شده، کمتر توجه اهل تاریخ را به خود معطوف داشته است. بویژه از قرن هفتم هجری قمری (سیزدهم میلادی) که توسعه دیگر شعبات تشیع مانند اسماعیلیه در ایران به علت غلبه مغولان متوقف شد، مذهب شیعه امامیه در ایران گسترش یافت و شیعیان امامیه در رأس بسیاری از حرکتهای بزرگ مردم برضد حکام قرار گرفتند.

تشیع به عنوان یک ایدئولوژی مذهبی - سیاسی در دل توده‌های مردم ایران نفوذ ویژه‌ای داشت، و جنبشهای مردمی را علیه ظلم و تعدی حکام ایران رهبری می‌کرد؛ لذا چندان بعید بنظر نمی‌رسید که زمانی به عنوان مذهب رسمی اعلام شود. عملکرد تاریخی تشیع در عصر صفوی از ویژگیهای دیگری برخوردار است. تکیه بر این ویژگیها در حد توان نویسنده، با استناد به متون اصلی بوده است

و درمراجعه به این متون، موارد اختلاف چندانی به چشم نمی خورد تا نویسنده مجبور به انتخاب شود و اگر خواننده با نتیجه گیری نویسنده موافق نباشد، لاقلاً با برداشت شاهدان عینی و گفتار مورخان در این زمینه آشنایی بیشتری پیدا می کند.

منابع کتاب

منابع اصلی مورد استفاده این پژوهش از متون و منابع اصلی هستند که خوشبختانه اغلب به چاپ رسیده اند:

۱- سلسلة النسب صفویه، نوشته ابدال زاهدی، در مورد اصل و نسب صفویه در زندگینامه اسلاف این سلسله است (برلین، ایرانشهر، ۱۳۴۳ ه.ق).

نظر به اینکه این کتاب در عهد شاه سلیمان نوشته شده است، مطالب آن با صفوة الصفا، نوشته ابن بزاز، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک به شماره ۳۸۹۴ مطابقت شده است. نسخه هایی از این کتاب نیز در بمبئی ۱۳۲۹/۱۹۱۱ به کوشش احمد بن کریم تبریزی به چاپ رسیده است.

۲- عالم آرای صفوی، یا عالم آرای شاه اسماعیل که مؤلف آن هنوز ناشناخته باقی مانده است. این کتاب به کوشش یدالله شکری در سری انتشارات بنیاد فرهنگ ایران به چاپ رسیده است (تهران، ۱۳۵۰) و در آن حوادث و وقایع عهد اسماعیل یکم مبسوط تر از کتب دیگر آمده است.

۳- اثر معروف عالم آرای عباسی، نوشته اسکندر بیگ ترکمان - منشی دربار شاه عباس یکم - که بویژه در زندگینامه عباس یکم اغلب مورد استفاده قرار گرفت. این کتاب در دو جلد به تصحیح ایرج افشار چاپ شده است (تهران - اصفهان، امیرکبیر - تأیید، ۱۳۳۵).

۴- تذکرة الملوك، از کتب ارزشمندی است که درباره تشکیلات اداری و سازمانهای حکومتی دولت صفوی نوشته شده است. حواشی و تعلیقاتی که ولادیمیر مینورسکی بر این کتاب نوشته، بسیاری از نکات مبهم آن را روشن ساخته است (ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، زوار ۱۳۳۴). مؤلف این کتاب را اغلب ناشناس معرفی کرده اند، اما در کتاب دستورالملوک^۱ - که یکی از منابع تحقیق آقای محمدتقی دانش پژوه بوده است - نام مؤلف این کتاب (تذکرة الملوك) «میرزا

۱. نگاه کنید به پاورقی صفحه ۶۵.

سمیعا» ذکر شده است.

۵- دستورالملوک، فوق‌الذکر است که نوشته میرزا رفیعاست. دستورالملوک به صورت کتاب منتشر نشده است، اما در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران در شماره‌های مسلسل ۶۳ الی ۷۰ سال شانزدهم، به همت آقای محمدتقی دانش‌پژوه به چاپ رسیده است (تهران ۴۸ - ۱۳۴۷).

مهمترین منابع مورد استفاده، مجموعه‌های خطی حاوی فرمانها و نامه‌های تاریخی عصر صفوی است که به شماره‌های ۳۳۴۹، ۳۴۵۵ و ۳۴۵۷ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی ثبت شده است.

چند نسخه خطی دیگر مانند عرفات عاشقین نوشته بلیاتی و مشارق الانوار الیقین فی حقیقه اسرار امیرالمؤمنین تألیف حافظ‌البرسی که هر دو از نسخ خطی کتابخانه ملی ملک به شماره‌های ۵۳۲۴ و ۲۷۹۳ هستند نیز در زمینه دیگر این پژوهش مورد استفاده قرار گرفته که موارد آن در پاورقیها دقیقاً ذکر شده است.

در موارد کلی‌تر، جهت آگاهی از اوضاع اجتماعی عصر صفوی کتاب خلاصه التوادیح نوشته قاضی احمدقمی به تصحیح آقای دکتر احسان اشراقی که دو جلد آن در سری انتشارات دانشگاه تهران چاپ شده است (۱۳۶۳ و ۱۳۵۹) و نقاوة‌الاثار فی ذکرا لاختیار نوشته نطنزی و به تصحیح آقای دکتر احسان اشراقی از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب (تهران ۱۳۵۰)، در چند مورد استفاده شده است. منابع کلی مرجع، مانند کتابهای (روضات‌الجنات فی احوال العلماء و السادات نوشته محمد باقر خوانساری و «بحانة‌الادب فی تراجم‌المعروفین بالکنیه واللقب» تألیف محمد علی مدرس نیز در شرح زندگانی علما و متفکران تشیع مورد استفاده بوده است. نزهة‌القلوب حمدالله مستوفی بویژه در قسمت یکم کتاب که مقدمه‌ای بر متن اصلی موضوع این پژوهش است و مجالس‌المؤمنین نوشته قاضی نوراله شوشتری نیز مورد استفاده قرار گرفته است. جهت تطبیق سالهای هجری قمری و میلادی از «تقویم تطبیقی هزار و پانصد ساله هجری قمری و میلادی، فردینالد و وستنفلد و ادوارد-ماهلر با مقدمه حکیم الدین قریشی (تهران، فرهنگسرای نیاوران، ۱۳۶۰)، استفاده شده است.

دیگر کتب نام برده شده در پاورقیها، از پژوهشگران ایرانی و غیر ایرانی، نسبت به موضوع اصلی این کتاب جنبه‌ای نسبتاً فرعی داشته‌اند.

در خاتمه وظیفه خود می دانم که از دانشمند گرامی آقای عبدالحسین حائری ریاست محترم کتابخانه مجلس شورای اسلامی - که دانش خود را بی دریغ در اختیار علاقه مندان و اهل کتاب می گذارند، صمیمانه تشکر کنم. بدون عنایت ایشان دستیابی به مدارک تاریخی کار آسانی نبود.

همچنین از استاد گرامی آقای دکتر احمد رنجبر که رهنمودهایی در فصل یکم به ویژه در مورد موقعیت تشیع در عصر غزنوی دادند، بی نهایت سپاسگزارم.

مریم میراحمدی

تهران - تیرماه ۱۳۶۲

فصل یکم

زمینه تاریخی نهضت‌های شیعی مذهب

تکامل معنوی و اجتماعی کشور ایران با مفاهیم سیاسی و اجتماعی مذهب ارتباطی ناگسستگی دارد و پژوهنده حیات معنوی ایران باید با تعمق، سعی در یافتن علل و ریشه‌های آن کند، بخصوص که تحولات تاریخی دین و مذهب، آن هم شعبه مهم آن تشیع، تاریخ سیاسی این سرزمین را به خود پیوند می‌دهد.

اگر به اسلام و به دگرگونی‌های سیاسی و تاریخی که بوجود آورده است، با دقت در محتوای خاص اجتماعی آن بنگریم، درک این پیوند مشکل نخواهد بود. تشیع در دوران خاصی از تاریخ، یعنی استقرار عباسیان و نفوذ ایرانیان در حکومت‌های اسلامی وقت - دوره استعجام^۱ - و به‌علل خاص سیاسی در ایران گسترش یافت و تقسیم آن به شعب مختلف نیز دلایل تاریخی ویژه‌ای دارد.^۲

مخالفت ایرانیان با حکام و دستگاه‌های دولتی از اواسط قرن سوم هجری شروع شد که بخصوص به‌دست رهبران نهضت‌های شیعی مذهب صورت گرفت و از آن میان کیسانیه، زیدیه، غلات، اسماعیلیه، قرامطه و غیره را می‌توان نام برد که هر کدام گاه سلسله‌هایی را تشکیل دادند و زمانی نیز برای ایران حکومت کردند.

در همین ایام متفکران ایرانی شیعی نیز مانند ابن بابویه (مرگ ۳۸۱)، شیخ -

۱. برای آگاهی از نقش ایرانیان در دربار خلفا رجوع کنید به، عباس اقبال آشتیانی، خاندان نوبختی. (تهران، ۱۳۵۷).

۲. جهت اطلاع از شعب تشیع نگاه کنید به، عبدالکریم شهرستانی، الملل و النحل، ترجمه افضل‌الدین صدر ترک‌اصفهانی، به تصحیح محمد رضا ربانی نائینی، (تهران بی‌تا) و نیز ابو محمد نوبختی، فرق الشیعه نوبختی، ترجمه محمد جواد مشکور (تهران ۱۳۶۱).

مفید (مرگ ۴۱۳)، طوسی (مرگ ۴۶۰) و طبرسی (مرگ ۵۴۸) به ترویج تشیع همت گماشتند.^۱

خاندان آل بویه (۴۴۷ - ۳۲۴/۱۰۵۵ - ۹۳۲) که نواحی غرب ایران تا بغداد را تسخیر کردند (۳۳۶)، از مروجان اولیة تشیع بودند که خلفای عباسی را عملاً از قدرت سیاسی محروم ساختند.

در دوره غزنویان (۵۸۷ - ۳۶۷/۱۱۹۱ - ۹۷۷) که حکام آن مذهب اهل سنت داشتند شیعیان به طور کلی مورد تعقیب بودند، اما مقابر مقدس شیعیان گاه مورد توجه قرار می گرفت.^۲

در عصر سلجوقیان (۵۵۲ - ۴۲۹/۱۱۵۸ - ۱۰۳۸) شیعیان، بویژه فرقه اسماعیلیه مورد ایذاء قرار می گرفتند^۳ و به ناچار یا مخفی می شدند یا خود را سنی وانمود می کردند، یکی از دلایل قیام حسن صباح در دوره سلاجقه نیز همین آزار و اذیت حکومتی بود. در زمان حکومت برکیارق سلجوقی (۴۹۸ - ۴۸۷/۱۱۰۴ - ۱۰۹۴)، اسماعیلیان در نیشابور به قتل رسیدند. در زمان حکمرانی محمد سلجوقی (۵۱۴ - ۴۹۸/۱۱۱۸ - ۱۱۰۵) کوشش فراوانی شد تا اسماعیلیان ریشه کن شوند. واکنش حکام بعدی نیز موجب شد که گسترش تشیع و تحولات تاریخی تحت لوای آن دچار رکود شود.^۴

در دوران خاقان مغول (۶۵۸ - ۶۰۳/۱۲۶۰ - ۱۲۰۶) تسنن و تشیع سرنوشتی مشابه داشتند. دین سنتی و اولیة مغولان، دین شمنی^۵ بود. در دین شمنی در کنار خدای بزرگ، خدایان دیگری نیز پرستش می شد. در کنار دین شمنی، ادیان

۱. افزوده بر اشخاص نامبرده، عالمان و فقهای دیگری در طی قرون مانند خواجه نصیرالدین طوسی (مرگ ۶۷۲) و علامه حلی (مرگ ۶۷۶) و غیره در پیشبرد و گسترش تشیع قدمهای مهمی برداشتند. جهت آگاهی بیشتر پیرامون زندگی و فعالیت این علما، نگاه کنید به: محمد باقر خوانساری، *دو ضلعت الجنات فی احوال العلماء والسادات*، (قم ۱۳۰۴) و محمد تنکابنی، *قصص العلماء*، (تهران ۱۳۹۶ ق).

۲. مرقد مطهر علی بن موسی الرضا (ع) که در سال ۴۰۰ قمری به دستور سبکتکین مؤسس غزنویان خراب شده بود، به امر محمود غزنوی تجدید بنا شد. در قرن پنجم قمری نیز بار دیگر این مرقد به دست ترکان ویران شد و در اوایل قرن ششم مجدداً احیاء شد. در سال ۶۱۷ برای بار دیگر به دست مغولان ویران و در عهد الجایتو، که مذهب شیعه را پذیرفته بود، تجدید بنا شد.

۳. در زمان غزنویان نیز قرامطه مورد اذیت قرار می گرفتند، مبارزات قرامطه علیه خلفا و دستگاههای دولتی وقت بود.

4. Shamanism

بودائی، مسیحی و فرق دیگر نیز وجود داشت.^۱ حکمرانان مغول از این ادیان جانبداری می‌کردند و حتی در ایران نیز از آنان حمایت می‌شد و در مقابل، مسلمانان را مورد شکنجه قرار می‌دادند.

اطلاع از دین مغولان در حوزه پژوهش حاضر، کمک بزرگی به درک علل گرایش آنان به اسلام می‌کند.

اسناد مغولی جمله «به‌خواستۀ خداوند جاوید» را نشان می‌دهد. این همان خدای فرمانروایی است که زمین را به آنها اعطاء کرده است. در کنار خدای یکتا، خورشید و ماه نیز پرستش می‌شد. علاوه بر آن بت‌هایی نم‌دین نیز مورد ستایش قرار می‌گرفتند و هدایایی تقدیم آنان می‌شد. به‌مینسان سایر اعتقادات و اعمال خرافی از جمله جادوگری نیز در میان آنان رواج داشت، پیروان شمن نقش خاصی را در جامعه مغولان به‌عهده داشتند. آنان مشاوران روحانی بودند که پیشگویی می‌کردند و آینده‌نگریهای جنگی نیز از وظایف آنان بود.

«در کنار این شیوه‌های عبادت، دستورات مذهبی و عقاید خرافی دیگر که بر پایه دین استوار بود، در مغولستان روی برخی از تشکیلات زندگی روزمره مردم مؤثر بود.»^۲

بدیهی است که در مقام مقایسه، مغولان مجذوب تعالیم الهی اسلام شدند^۳ و آن را دین رسمی حکومت خود در ایران قرار دادند.

در دوره ایلخانی (۷۳۶-۶۵۴ / ۱۳۳۶-۱۲۵۶) در زمان حکمفرمایی هلاکو (۶۶۳-۶۵۴ / ۱۲۶۵-۱۲۵۶) گسترش تشیع بکندی صورت می‌گرفت و شیعیان یکی پس از دیگری تسلیم سپاهیان هلاکو می‌شدند.^۴ هلاکو جهت تحکیم حکومت خود در مقابل حملات بر که‌خان و سلطان مصر، با قدرتهای مسیحی شرقی پیمان بست. دربار حکومت اباقا (۶۸۰-۶۶۳ / ۱۲۸۲-۱۲۶۵) به علت ازدواجش با دختر امپراتور قسطنطنیه، پر از روحانیون مسیحی بود و وی نیز معاهداتی برپا

۱. برای آگاهی بیشتر از برخورد مغولان با ادیان دیگر نگاه کنید به: برتولد اشپولر، تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میر آفتاب (تهران ۱۳۵۱)، ص ۲۰۳.

۲. اشپولر، تاریخ مغول در ایران، ص ۱۷۸.

۳. اولین فرمانروای مغول که به اسلام گروید، بر که‌خان بود که ۱۲۶۵ تا ۱۲۶۷ میلادی در روسیه، دشت قبیچاق، ریاست قبیله طلایی را برعهده داشت.

۴. اشپولر، همانجا، ص ۵۴ و بعد.

مسلمانان با پادشاهان مسیحی منعقد کرد.^۱

اولین حاکم ایلخانی که اسلام را پذیرفت، تکودار بود که نام احمد برخود گذاشت. وی در طول حکمفرمایی خود (۶۸۳-۶۸۰ / ۱۲۸۴-۱۲۸۲) سعی کرد که تزاخم و تضادهای سیاسی موجود در زمان خود را که از عهد پدر باقی مانده بود، حل کند.^۲ همچنین از راههای مسالمت‌آمیز و با تقدیم هدایا، قاتارها را تشویق به تشریف به دین اسلام کرد؛ اما فعالیت وی مشروط واقع نشد و حتی یکی از دلایلی که موجب سقوط حکومت وی شد، همین پافشاری‌هایش در دعوت به اسلام بود. عملکرد وی از جانب خویشاوندان و اقوامش مورد قبول نبود و سرانجام به تحریک آنان، برادرزاده‌اش ارغون، وی را کشت و خود جانشین او شد.

در دوره کوتاه سلطنت ارغون (۶۹۰-۶۸۳ / ۱۲۹۱-۱۲۸۴) بودائیان و مسیحیان مورد حمایت قرار گرفتند. ارغون بزودی مواجه با شورشهای داخلی شد که انحطاط سریع حکومت وی را باعث گردید.

تشیع، در دوران گیخاتو (۶۹۴-۶۹۰ / ۱۲۹۵-۱۲۹۱) و بایدو (۶۹۴ / ۱۲۹۵ حکومت و مرگ)، به لحاظ گسترش، فترتی دارد؛ اما زمان غازان، (۶۹۴-۱۳۰۴ / ۱۲۹۵-۱۳۰۴) دوران شکوفایی و توسعه اسلام بشمار می‌رود. غازان نه تنها خود مسلمان شد و نام محمود برخود نهاده بلکه اسلام را دین رسمی ایران قرار داد.^۳

«تشریف‌غازان به دین اسلام نشان می‌دهد، که اوضاع تغییر یافته بود. رفته رفته گروه‌های کثیری به دین اسلام ایمان آورده بودند، و این خود مبین تکاملی بود، که می‌رفت صورت پذیرد. گذشته از آن پی‌پی‌بریم، که اقدام فرمانبرداری جدید و روی هم رفته رفتار مذهبی ایلخانان تحت تأثیر مقاصد سیاسی قرار داشت.»^۴

۱. سنت لوئیس پادشاه فرانسه، چارلز پادشاه سیسیل و جیمز پادشاه ارغون. به نقل از توماس آرنولد، تاریخ گسترش اسلام، ترجمه ابوالفضل عزتی، (تهران ۱۳۵۸) ص ۱۶۶.
۲. اشپولر دلایل اسلام آوردن احمد تکودار را سیاسی می‌داند و آن را نوعی سیاست جدید مذهبی می‌شمارد که جلوگیری از حملات مملوک مصر می‌کند که پدرش هلاکو نیز با آن دست‌به‌گریبان بود. نگاه کنید به، اشپولر، تاریخ مغول در ایران، ص ۸۲.
۳. برای آگاهی بیشتر از اسلام در دوره غازانی نگاه کنید به، تحریر و تصحیح و صاف به قلم عبدالمحمد آیتی، (تهران ۱۳۴۶)، ص ۲۰۸.
۴. اشپولر، تاریخ مغول در ایران، ص ۱۹۱.

نحوه برخورد غازان با اسلام، باعث تضعیف ادیان مرسوم و تقویت و گسترش اسلام در ایران شد. غازان خود شخصاً به این توسعه کمک می‌کرد. او در جلسات قرائت قرآن حاضر می‌شد، به مساجد می‌رفت و زیارتگاه‌های مسلمین را گرامی می‌داشت. به فرمان وی مساجد، مدارس علوم دینی و ساختمانهای عام‌المنفعه و غیره ساخته شد. به نوشته‌های مبنی بر تعالیم اسلامی روی سکه‌ها ادامه داد و در فرامین سلطنتی «بسم‌الله» را فراموش نمی‌کرد.^۱ با وجودی که غازان خود تسنن را انتخاب کرده بود، شیعیان و علویان نیز مورد توجه وی قرار گرفتند و در ۶۹۳/ ۱۲۹۴ برای عراق حاکم علوی تعیین کرد. در سال ۶۹۶/ ۱۲۹۷ از عراق دیدن و قبور امامان شیعه را زیارت کرد و در زمان وی حتی در شهرهایی مانند تبریز، کاشان و اصفهان زمینهای موقوفه به علویان واگذار شد.

برادر غازان که در تاریخ با نام الجایتو و لقب محمد خدابنده معروف است جانشین او شد. ابتدا مسیحی بعد بودائی و سپس مسلمان شد. در دوره فرمانروایی الجایتو (۷۱۶-۷۰۳ / ۱۳۱۶-۱۳۰۴) «مغولان به تبعیت از او اسلام پذیرفتند.»^۲

الجایتو، ابتدا مذهب حنفی و سپس شافعی را برگزید و پس از مدت زمانی در شمار شیعیان اثنی عشری قرار گرفت و دستور داد که نام دوازده امام بر روی سکه‌ها حک شود.^۳ خدابنده بزودی تشیع را مذهب رسمی اعلام کرد، بدین ترتیب باید گفت که تسلط مغولان بر عراق، روزنه امید برای شیعیان عراق در جهت رهایی از ایذاء حکام عراق بود. در چنین شرایطی، شیعیان فرصتی یافتند تا مراکز شیعی خود را گسترش دهند و با خیال راحت به امور مذهبی بپردازند.

جانشین وی ابوسعید (۷۳۶-۷۱۶ / ۱۳۳۶-۱۳۱۶) بار دیگر با نام خلفای

۱. مقایسه کنید با اسپولر، همانجا، ص ۱۹۳.

۲. سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمد علی موحد، (تهران ۱۳۵۹)، ص ۲۱۹. در صفحات بعدی نیز ابن بطوطه درباره کوشش در رسمیت دادن مذهب تشیع در ایران صحبت می‌کند. در زمان الجایتو قضات بعضی از شهرها از خواندن خطبه بدان گونه که وی خواهان بود، خودداری کردند. الجایتو قضات را احضار کرد. از آن جمله مجدالدین قاضی شیراز بود. رسم بر این بود که به فرمان سلطان، آنان را در جلوی سکه‌های گرسنه می‌انداختند و سکه‌ها او را دریده و می‌کشتند. در آن روز وقتی که سکه‌ها را در برابر قاضی مجدالدین رها کردند، سکه‌ها از حمله به وی خودداری کردند، الجایتو چون این خیر را شنید، بر پای قاضی مجدالدین بوسه زد، و جامه خود را به رسم احترام بر وی پوشاند و او را از نزدیکان خود گردانید و بدین ترتیب مذهب تشیع در حمایت حکومت قرار گرفت. نگاه کنید به، سفرنامه ابن بطوطه، ص ۲۱۹.

۳. مقایسه کنید با اسپولر، تاریخ مغول در ایران، ص ۱۹۵.

راشدین سکه ضرب کرد و بدینسان از نفوذ مذهب شیعه اثنی عشری در دربار و دستگاههای دولتی کاسته شد تا آن که در عصر صفوی، تشیع مذهب رسمی دولت ایران شد.

در دوره تیموری (۹۰۰-۷۷۱ / ۱۴۹۵-۱۳۷۰) که قرون هشتم و نهم هجری قمری را شامل می شود، حوادث و جریانات سیاسی-مذهبی چندی رخ داد. تیمور در زمان حکومت خویش (۸۰۷-۷۷۱ / ۱۴۰۵-۱۳۷۰) موفق شد که دولتهای کوچک را وادار به تسلیم کند. در سال ۷۹۵/۱۳۹۴ عراق و بخشی از ترکیه عثمانی و سوریه را متصرف شد. وی بار دیگر در ۸۰۳/۱۴۰۱ موفق به تسخیر بلاد روم - که زیر نظر دولت عثمانی بود - شد و دمشق و حلب را نیز به تصرف درآورد. تیمور در تصرف دمشق، بخصوص شیعیان را مورد تفتد قرار داد و تسخیر دمشق را حتی نوعی خونخواهی از نسل یزید و انتقام امام حسین (ع) دانست.^۱ انتخاب چنین روشی هم از نظر سیاسی و هم از جنبه عقیدتی و مذهبی آن، کمک زیادی به پیشبرد مقاصد وی کرد، بخصوص که توانسته بود شیعیان نواحی شرق ایران مانند خراسان را نیز با خود موافق سازد، علاوه بر آن تیمور توانست با ادامه چنین سیاستی، بر مصر نیز دست یابد.^۲ اما توجه تیمور به شیعیان آل علی (ع)، باعث جلوگیری از جنبشهای غلات شیعه بر ضد تیمور نشد؛ اولین جرقه در سال ۷۸۳/۱۳۹۲ در حویزه زده شد. این نهضت ابتدا به بهانه سادات مرعشی مازندران شروع شد و بعدها در مراحل اولیه یکی از جنبشهای عهد تیمور به نام «شعشعیان» تأثیر گذاشت که در عصر صفوی به دوره اوج خود رسید و بعد هم افول نمود. دومین حرکت در اصفهان در سال ۷۸۹/۱۳۸۷ رخ داد که نتیجه آن شکست و کشتار جنبشیان بود. سومین آن به سال ۷۹۴/۱۳۹۳ در استرآباد به رهبری دو علوی

۱. به هنگام فتح دمشق بقولی شیعیان پرچم سفیدی را که حضرت علی (ع) در روز فتح خیبر به دست داشت، به تیمور دادند. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: ابومحمد ابن هشام، المسیرة النبویه، به تصحیح Wüstenfeld (Cöttingen 1859-60)، ص ۷۵۶.

۲. سیاست مذهبی تیمور و توجه خاصش به شیعیان بیشتر از این مختصر است. وی از همان آغاز متوجه آنان شد بطوری که در روز تاج گذاریش در بلخ به سال ۷۷۱، چهار علوی وی را بر تخت نشانند. همچنین تیمور در قیامی که علیه وی در استرآباد به سال ۷۹۴/۱۳۹۳ صورت گرفت و به شکست منجر شد، همه معترضین به استثنای دو علوی را به قتل رساند. ولی پس از فتح عراق مزار امامان شیعه در نجف و کاظمین را زیارت کرد و به همین علت شایعه شیعه بودن وی تقویت شد.

بود که منجر به محاصره جنبشیان و کشته شدن کلیه آنان (بجز دو رهبر علوی آن) شد. اما مهمترین جنبشها نهضت حروفیان است.

تا روی کار آمدن سلسله صفوی، مذهب رسمی اکثر سلسله‌های حاکم بر ایران تسنن بود. از میان فرق تسنن، شافعیان در اکثر شهرها بخصوص نواحی غربی ایران (جز مراغه که حنفی بودند)، اکثریت را دارا بودند. نواحی خراسان نیز پیرو مذهب حنفی بودند، اما در ولایت مازندران،

«اهل آنجا شیعی و صاحب مروت باشند.»^۱

باتوجه به این که مردم ایران از ظهور اسلام تا تشکیل دولت صفوی اکثریت پیرو تسنن و اقلیت از جماعت تشیع بودند، توجه را به نهضت‌های شیعی مذهب، خواه از نقطه نظر تعالیم مقدس تشیع و یا دلایل سیاسی و اجتماعی آن جلب می‌کنیم.

۱- عصر خاقان مغول و حرکتهای مذهبی

(۶۵۸-۶۰۳/۱۲۶۰-۱۲۰۶)

چنگیز مغول در سال ۶۱۷/۱۲۲۰ توانست ابتدا بخارا و سپس سمرقند و بالاخره سراسر ماوراءالنهر را تسخیر کند. این فتوحات با کشتار و ویرانی بسیار همراه بود و بدیهی است که بزودی هسته‌های مقاومت از جانب ایرانیان برضد مغولان به وجود آمد که اغلب زمینه سیاسی (غیرمذهبی) داشتند. مهمترین آنها هسته مقاومتی بود که آخرین فرد از خاندان خوارزمشاهیان پدید آورد. جلال‌الدین خوارزمشاه موفق شد که بتدریج سپاهی گرد آورد و با لشکر مغول به جنگ پردازد. این جنگ در صحرای پروان (نزدیک کابل) انجام گرفت و به شکست مغولان منجر شد؛ اما بزودی چنگیز خود رهبری سپاهیان را به عهده گرفت و جلال‌الدین را در سال ۶۱۸/۱۲۲۱ در ساحل رود سند شکست داد. اگر چه جلال‌الدین به ایران بازگشت و توانست بسیاری از نواحی مانند آذربایجان، گرجستان و ارمنستان را تابع خود سازد و فارس، کرمان و عراق عجم نیز حکومت او را به رسمیت شناختند، و موفق شد که بار دیگر مغولان را در سال ۶۲۶/۱۲۲۸ در نزدیکی اصفهان شکست دهد، اما سال بعد شکست سختی از مغولان خورد و بدینسان مقاومتها

۱. حمدالله مستوفی، نزهةالقلوب، به کوشش محمد دبیر سیاقی، (تهران ۱۳۳۶)، ص ۱۹۷.

درهم شکست.

۲- دوره ایلخانی

(۷۳۶-۶۵۴/۱۳۳۶-۱۲۵۶)

در این دوره نهضت‌های چندی علیه حکومت ایلخانان مغول به وقوع پیوست که برخی مذهبی و بعضی صرفاً سیاسی - اجتماعی بودند. در سال ۱۲۶۵/۶۶۴ در فارس قیام عظیمی تحت رهبری سید شرف‌الدین برضد حکام ایلخانی بوقوع پیوست که توسط لشکریان دولتی سرکوب شد. در اصفهان به سال ۱۲۹۱/۶۹۱ قبایل لر شورش کردند و در سالهای ۶۷۹-۶۸۹/۱۲۸۰-۱۲۹۰، توده مردم به علت وضع نابسامان اجتماعی خود و ظلم دستگاه حاکمه دست به قیام زدند. این قیام بحدی عظیم بود که منطبقاً گسترده‌ای از ناحیه شمال و غرب ایران را فرا گرفت و سرانجام توسط لشکریان غازان خان سرکوب گردید.

در سال ۱۳۰۳/۷۰۳، قیام گروهی از صوفیان تحت رهبری شیخ یعقوب، بسرعت سرکوب شد و در سنوات ۷۳۱-۷۸۲/۱۳۳۰-۱۳۸۰ نهضت‌هایی در ایران به وقوع پیوست که گروه‌های مذهبی در رأس آنها قرار داشتند. معروفترین این نهضت‌ها از لحاظ حرکت تاریخی و وسعت گسترش، نهضت سربداران می باشد.

الف- نهضت سربداران (خراسان و کرمان) (۷۸۲-۷۳۶/۱۳۸۱-۱۳۳۰) خصیصه بارز نهضت سربداران مانند نهضت مازندران (۷۵۰/۱۳۵۰)، جنبش ممرقند و ناحیه زرافشان (۷۶۷/۱۳۶۵) و نهضت گیلان (۷۷۲/۱۳۷۰) و کرمان (۷۷۵/۱۳۷۳) (اعم از مذهبی یا سیاسی - اجتماعی)، مردمی بودن آن است. در این نهضت‌ها دستجات مختلف مردم شرکت داشتند. بخصوص مشارکت کشاورزان، تهیدستان شهری، اصناف و صاحبان حرف و گاه نیز بردگان فراری، بسیار قابل اهمیت است.

دلایل سیاسی اجتماعی بودن این نهضت‌ها را می توان نارساییهای اجتماعی، ظلم دستگاه حاکمه و فساد دربار دانست. اما دلایل مذهبی که بدان رنگ مذهبی-سیاسی می دهد، در مرحله اول رجعت به قوانین صدر اسلام و قیام علیه مذهب دولتی و در مرحله دوم مبارزه برضد قوانین تحمیل شده دولتی مانند یاسا بود.^۱

۱. برای آگاهی بیشتر از نقش مذهب در نهضت سربداران که در حوزه پژوهشی کتاب حاضر

با توجه به تعالیم تشیع در مورد احقاق حق مظلوم و قیام علیه ظلم و ظالم و گروه‌های شرکت کننده در نهضت‌های ایران در قرن هشتم هجری قمری/ چهاردهم میلادی، تعجبی ندارد که اکثر این نهضت‌ها تحت لوای تشیع شکل می‌گیرد. خراسان مهد تشیع بود و صوفیان شیعی مذهب به رهبری علمای معروف خود با برپایی خانقاه‌ها و اجرای سنت‌های خویش، از قرون گذشته در تحکیم تشیع در نواحی غربی ایران مؤثر بودند.

رهبری سربداران را شیخ خلیفه برعهده داشت. وی که مازندرانی بود، پس از دوران آموزش نزد شیوخ (رهبران مذهبی) مختلف، در سبزوار شروع به تبلیغ کرد تا جایی که دشمنان وی قصد جان‌ش کردند و بالاخره حلق آویز شد (۷۳۶/۱۳۳۵). شاگرد شیخ خلیفه، حسن جوری (از روستای جور و صاحب طریقت حسنیه) بود که نهضت سربداران با نام وی پیوستگی کامل دارد. حسن جوری تبلیغات خود را از نیشابور آغاز کرد و در طول سه سال، توانست پیروان زیادی در نواحی اطراف، حتی در مشهد، هرات و بلخ به دست آورد.^۱ بزودی پیروان وی به رهبری عبدالرزاق— که از سادات علوی بود — علیه حکام سر به طغیان برداشتند و خود را «سر برای دار» نامیدند که حکایت از تصمیم، اراده و از جان گذشتگی آنان در این قیام می‌کند.^۲ آنان موفق شدند که قوای حکومتی را مغلوب کنند و بر سبزوار تسلط یابند (۷۳۸/۱۳۳۷). سربداران به تدریج شهرهای دیگر مانند نیشابور و جام را از تحت سلطه مغولان خارج ساختند. بعدها قلمرو سربداران از مغرب تا دامغان، از شرق تا جام، از شمال تا خبوشان (شمال غربی طوس و شمال شرقی اسفراین) و از جنوب تا ترشیز گسترش یافت. یحیی کرابی (کراوی) بالاخره موفق شد که آخرین ایلخانی را از میان بردارد. دولت سربداران توسط تیمور از میان برداشته شد (۷۸۲/۱۳۸۱).

→ نمی‌کنجد، نگاه کنید به، ماسون اسمیت، خروج و عروج سربداران و عنوان اصلی

M. Smith: *The History of the Sarbadar Dynasty*. 1336-1381, (Paris 1968)

ترجمه یعقوب آژند (تهران، ۱۳۶۱) ص ۵۵.

۱. حسن جوری قبل از شروع نهضت دستگیر شد و در قلعه طاق، ناحیه یارز (شرق دریای مازندران) در قلمرو ایران جانی قربانی (ارغون شاه) زندانی شد. وی بعدها توسط وجه الدین مسعود برادر عبدالرزاق آزاد شد و چندی بعد در نبرد هرات کشته شد.

۲. همچنین گفته شده است که آنان داری بر پا کردند و دستارهای خود را بدان آویختند و از این رو نام سربداران بخود گرفتند.

پیروان سربداران، شیعیان امامیه بودند و با وجودی که در سربداران انشعاب به وجود آمد و به دو گروه «شیرخیان» (حسنیه) و «سربداران» تقسیم شدند، اما همگی شیعه امامیه را گرامی می‌داشتند و نام دوازده امام را در خطبه ذکر می‌کردند و در حکومت نیز کلیه سنتهای تشیع را حفظ کردند.^۱

ب- سادات مازندران: نهضت سادات مازندران در سالهای ۷۶۲-۷۵۱/ ۱۳۶۰-۱۳۵۰ بوقوع پیوست. شیخ و پیشوای آنان سید قوام‌الدین مرعشی بود. نهضت سادات مازندران را باید انعکاسی از نهضت سربداران دانست؛ بخصوص که پدر قوام‌الدین در خراسان از پیروان حسن جوری بود و به همین دلیل آن خطه پذیرای طریقت حسنیه شد. این طریقت در سال ۷۴۱/۱۳۴۰ کاملاً شکل گرفته بود. آنان نسب خود را به امام ششم جعفر صادق (ع) می‌رساندند. قدرت آنان بحدی رسید^۲ که افراسیاب چلاوی (چلبی) پس از براندازی دودمان باوندی، با سید قوام‌الدین در افتاد و او را دستگیر کرد؛ اما پس از رهایی وی نبرد دیگری در گرفت و در این نبرد، افراد سید قوام‌الدین پیروز شدند و شیخ وارد آمل و ساری شد و حکومت «سادات مرعشی مازندران» را در سال ۷۶۲/۱۳۶۰ تأسیس کرد. دولت سادات مازندران در سال ۷۹۵/۱۳۹۲ به دست تیمور برچیده شد اما آنان پس از مرگ تیمور مجدداً در مازندران مستقر شدند.

پ- سادات گیلان: در گیلان نیز مردم به رهبری سید امیر کیاسادات شیعه با حکام وقت به مبارزه برخاستند و در این امر از سادات مازندران کمک طلبیدند (حدود سال ۷۷۱/۱۳۷۰) و دولت «سادات گیلان» را در لاهیجان مستقر داشتند. این نهضت تا سال ۱۰۰۱/۱۵۹۲ دوام یافت. سادات گیلان که بنی‌کیا نیز نام داشتند، حدود دو‌یست سال بر این ناحیه حکومت کردند.^۳

۱. برای آگاهی از سربداران کرمان نگاه کنید به، پطروشفسکی و دیگران، تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم، ترجمه کریم کشاورز ۲۳ (تهران ۱۳۴۶)، ص ۴۵۷.
۲. سادات مازندران بکرات علیه حکام مازندران مانند، باوندیان، قارنیان و بادوسهانیان قیام کردند.

۳. جهت آگاهی بیشتر پیرامون سادات گیلان نگاه کنید به، نصیرالدین مرعشی، تاریخ گیلان و دیلمستان، با تصحیح منوچهر ستوده (تهران ۱۳۴۷).
ص ۱۲۰ و ۱۴۷. و نصیرالدین مرعشی، تاریخ طبرستان و دیوان و مازندران، به کوشش محمد حسین تسبیحی (تهران ۱۳۵۵).

138516

۳- عهد تیموری

نهضت‌های دوره تیموری نیز کم و بیش دارای همان خصایص نهضت‌های عصر مغول و ایلخانی است. از ویژگی‌های آنان در درجه اول خصلت مذهبی بودن و در وهله دوم حضور مردمان عادی در صحنه‌های مبارزاتی جنبش‌ها می‌باشد. معروفترین این نهضتها، نهضت حروفیان است.

الف- نهضت حروفیان: در نیمه دوم قرن هشتم هجری قمری/ چهاردهم میلادی، به وسیله پیروان شیعه امامیه به رهبری فضل‌الله نعیمی استرآبادی ملقب به حروفی تأسیس شد. نهضت حروفیان مانند دیگر نهضتها، که زمینه در نهضت‌های قبلی داشته‌اند، با عقاید بساطنیه در قرون گذشته، بکتابشیه در ترکیه و نقطویان در دوره صفوی ارتباط داشته است.^۱

فضل‌الله عبدالرحمن حسنی متخلص به نعیمی در استرآباد (بقولی در شیروان) (۷۹۶-۷۴۰ / ۱۳۹۴-۱۳۴۰) متولد شد. وی پسر قاضی القضاة استرآباد بود؛ اما ظاهراً دوران کودکی خود را در شیروان و نجف گذرانیده است؛ گرچه سند معتبری دال بر این امر در دست نیست. به هر حال فضل در پانزده سالگی شروع به تعبیر خواب و تأویل رؤیا کرد و زندگانی خود را به زهد و تقوا گذرانید و از طریق طایفه دوزی (کلاه‌دوزی) امرار معاش می‌کرد. مردم به پاکی وی معتقد بودند و او را «حلال خور» نام نهادند. فضل در سال ۷۸۶/۱۳۸۴ دعوی مهدویت کرد و در سال ۸۰۴/۱۴۰۲ به دست میرانشاه در شیروان به قتل رسید و جسد وی در تبریز به دستور تیمور آتش زده شد.

فضل‌الله حروفی دارای سه پسر به نامهای نورالله، کلیم‌الله و سلام‌الله و چهار دختر به نامهای فاطمه خاتون، بی‌بی خاتون، فاتح‌الکتاب و ام‌الکتاب بود. فاطمه خاتون زن علی‌اعلی مرید فضل‌الله بود که در روم و آناتولی به ترویج حروفی‌گری همت گماشت و این امر یکی از دلایل ترویج و تلفیق حروفیه و بکتابشیه شد.

حروفیه، فرقه‌ای بر پایه حروف و اسرار آن می‌باشد^۲ و اگرچه این امر زمینه‌های

۱. برای آگاهی بیشتر از حروفیان و آغازکار آنان نگاه کنید به: هلموت ریتر، آغاز فرقه حروفیه ترجمه حشمت مؤید، (تهران، بی‌تا).

۲. حروفیه تمایز معانی و اصوات را در دو چارچوب عربی با ۲۸ حرف و فارسی با ۳۲ حرف می‌گجانند. آنها معتقدند که قرآن، زبان محمد(ص) و اقوام عرب بوده و علم به شکل اجمال و ابهام در آن است و فارسی زبان قومی است که خداوند به آنها برتری عنایت فرموده است.

مختلفی در تاریخ دارد، اما این فرقه با استفاده از آیات قرآن و اسرار حروف، بنا نهاده شد.

فضل الله استرآبادی در ایام جوانی به سیروسیاحت پرداخت و شهرها و مناطق بسیاری مانند اصفهان، سمیرم، مشهد و خوارزم را پشت سر گذاشت و مدتی را مجدداً در خوارزم گذرانید و از همین ناحیه بود که به اصفهان رفت. اقامت مجدد وی در اصفهان و تعابیر خوابی که می کرد، باعث شهرت اولیه او شد و بتدریج در اویش و مردمان بسیاری به او گرویدند. در واقع هسته مرکزی فعالیت وی در اصفهان تشکیل شد. فضل الله بعدها در تبریز اقامت گزید و همچنان بدان کار ادامه داد. کف نفس، بریدن از دنیا و عبادت جای خاصی به فضل در تاریخ داده است. در چهل سالگی اسرار حروف مقطعه سوره های قرآن بر وی آشکار شد^۱ و در همان سن در تبریز حق بر او تجلی کرد و اسرار و مقامات پیامبران بر او عیان گشت. این مشاهده باعث گونه، باعث شد که شیخ و پیروانش به مثابه فرقه ای نمایانده شوند.^۲ پیروان اصلی حروفیه و بخصوص کسانی که در تبریز بودند، تمایلات سیاسی داشتند و دامنه تبلیغات آنان حتی به پایتخت حکومت عثمانی نیز کشیده شد. نفوذ عقاید حروفیه در بکتاشیه، باعث ارتباط آنان با دسته های ینی چری شد^۳ که در تاریخ دوره صفوی نقش داشتند.

۴

علاوه بر آن نقطویان نیز تحت تأثیر برخی عقاید حروفیه بودند، بطور کلی حروفیان به علائم باطنی و سری حروف معتقد بودند؛ اما بزودی عقاید و فعالیت آنان رنگ اعتراض به بزرگان دولت تیموری را به خود گرفت و با آن به مقابله برخاستند. حروفیان، حتی پس از مرگ فضل الله استرآبادی، نه تنها در ایران بلکه در ترکیه عثمانی و نواحی سوریه نیز روبه فزونی نهادند. سوء قصد به جان شاه رخ شاه تیموری (۱۴۳۷/۸۴۰) باعث کشتار بسیاری از پیروان شیخ فضل الله شد.

پس از مرگ فضل الله استرآبادی، شاگردان و پیروان وی، حروفی گری را استمرار بخشیدند. برخی از آنان در عراق و بعضی نیز در آناتولی، حروفی گری را

۱. راجع به حروف مقطعه نگاه کنید به، هدایت نامه در مجموعه مسائل حروفیه به تصحیح کلمنت هوارت (کلمن هوار) (تهران ۱۳۶۰)، ص ۳.

۲. نقل به معنی از هلموت ریتز، آغاز فرقه حروفیه، ص ۲۰ تا ۳۴.

۳. مقایسه کنید با ریتز، آغاز فرقه حروفیه، ص ۷۷ و ۷۸.

گسترش دادند و در شرق و غرب، در هرات، بدلیس، شام، گیلان، مازندران، آذربایجان، عراق عجم، لرستان و اصفهان تجمع یافتند. پیروان حروفی‌گری در هرات با نفوذ در لشکر شاهرخ، دولت تیموری را به سقوط نزدیک ساختند و سوء قصد به شاهرخ — که از جانب یکی از حروفیان به نام احمدلر انجام گرفت — منجر به کشتار دسته‌جمعی آنان و برخی از بزرگان دستگاه تیمور که طرفدار حروفیه بودند، شد. رهبری هریک از این مراکز تجمع را یکی از فرزندان و یا یکی از شاگردان مستقیم فضل‌اله استرآبادی به عهده داشت که هر کدام تأثیر بسزایی در روند تاریخ داشته‌اند.^۱

ب- اهل حق: نهضت مذهبی دیگر عهد تیموری، مربوط به اهل حق (علی‌الهی) است، که جزء شیعیان امامیه می‌باشند. اینان بخصوص در نواحی غرب ایران گسترش یافتند و یکی از شعبات آنان قزلباشان می‌باشند^۲ که به مخالفت با دولت عثمانی برخاستند. قزلباشان اهل حق، نقش مهمی در نضج گرفتن و بقدرت رسیدن دولت صفوی داشتند. تعالیم و عقاید آنان شباهتهایی با اسماعیلیه دارد. آنان معتقد به الوهیت حضرت علی (ع) بودند. همچنین اسماعیل — مؤسس دولت صفوی —

۱. خلفاء و جانشینان فضل‌الله استرآبادی نه نفر بودند، علی‌اعلی، مجدالدین، سید اسحاق، حسام‌الدین بروجردی، عمادالدین نسیمی، درویش علی، بهاء‌الدین محمد نائینی، امیر علی کیوان و پسر فضل‌اله به نام نورالله.

در عراق، امیر علی کیوان و صدرضیاء، حمدناطق، عیسی بدلیسی، حسن حیدری، حسن تیرگر، تاج‌الدین و...

در بلاد روم و آناتولی، یکی از شاگردان نورالله (پسر فضل‌اله حروفی) به نام ابوالحسن علی‌اعلی و عزالدین عبداللطیف بن عبدالملک رهبری را به عهده داشتند. آنها توانستند در دربار سلطان محمد بن بایزید عثمانی نفوذ کنند و به همراه پیروان بسکتاشیه، نهضتی را آغاز کنند.

در هرات، خواجه عضدالدوله (خواهرزاده فضل‌الله حروفی)، قاسم‌انوار، احمد لر و تنی چند در بدلیس، حسام‌الدین بروجردی و تنی چند.

در شام، سید عمادالدین نسیمی بغدادی (که در اصل شیرازی بود) همزمان علی‌اعلی در آذربایجان، درویش یادآور بایزید تبریزی.

در اصفهان، حاجی سرخ که در سال ۸۳۴/۱۴۳۰ به همراهی جمعی از پیروانش قیام کردند و دوپسر امیر عبدالصمد حاکم را کشتند و مردمان نیز قلعه اینان را گرفتند و حاجی سرخ را پوست کردند.

برای آگاهی از برخی از این حرکات نگاه کنید به، خواند میر، حبیب‌السیر، ج ۳، (تهران ۱۳۳۳)، ص ۶۱۵.

۲. جهت آگاهی پیرامون تاریخ و طوایف قزلباشان نگاه کنید به، قادیخ قزلباشان (مؤلف ناشناس)، به اهتمام میرهاشم محدث، (تهران ۱۳۶۱).

را تجسمی از علی الله می دانستند. معیار اخلاق در نزد آنان همانا «عقل» است که با «نفس» به مبارزه برمی خیزد. پیروان این فرقه هم اکنون نیز اکثراً در غرب ایران زندگی می کنند.

پ- نقشبندیه: این فرقه را خواجه بهاءالدین محمد بخارائی نقشبندی (۷۹۱-۷۱۷/۱۳۳۸) در نواحی جاوه، هندوستان، چین، ترکستان و ترکیه به وجود آورد و مدعی شد که از طیفوریه سرچشمه گرفته است. مزار وی در ناحیه بهاءالدین بخاراست. آنان نسب خود را به حضرت محمد رسول الله (ص) می رسانند. به هنگام لشکرکشی اسماعیل صفوی به هرات، پیروان وی در آنجا زندگی می کردند. در غرب ایران با شعبات مجددیه خالديه مربوط است و در جنوب خراسان و نواحی کردستان پیروان چندی دارند. پیروان طریقت نقشبندیه اکثراً سنی مذهب هستند.

پیروان نقشبندیه پس از کشته شدن الغ بیگ سومین سلطان این دوره، ابتدا جزء طرفداران شاه تیمور یعنی عبداللطیف (۸۵۴-۸۵۳/۱۴۵۰-۱۴۴۹) بودند و به علت احترام خاص مردم به شیوخ نقشبندیه معمولاً از حمایت سلاطین وقت بهره مند بوده اند.

یکی از شیوخ بزرگ نقشبندیه به نام عبیدالله ملقب به خواجه احرار (۸۹۶-۸۰۶) نقش سیاسی مهمی را در دوره تیموری ایفا می کرد و چندی نگذشت که وی از ثروتمندان بزرگ دوره تیموری شد؛ بطوری که علاوه بر دست داشتن تجارت آن ناحیه، املاک فراوانی در آن منطقه نیز به وی تعلق داشت و این نشانگر آن است که بعضی از طرائق از هدف اصلی خود دور شده بودند. در دوران بعد نیز آنان نقش سیاسی مهمی را برعهده داشتند. در عالم آدای صفوی^۱ شرح جالبی درباره فتح ناحیه ترکستان به دست شاه اسماعیل آورده شده است. در این نبرد نمایندگان و سپاهیان شاه اسماعیل، از طریق حمایت خواجه عبدالرحیم نقشبندی که بسیار مورد احترام حکومت و مردم ترکستان بود، به پیروزی رسیدند.

«پادشاهان ترکستان و غیره، بی رضای او دم آبی نمی توانند خورد،»^۲ و دیدنشان شاه اسماعیل با استفاده از رضایت رهبر مذهبی توانست به راحتی آن ناحیه

۱. عالم آدای صفوی، به کوشش یدالله شکری، (تهران ۱۳۵۰)، ص ۴۴۶.

۲. همانجا، ص ۴۴۸.

را متصرف شود.

در عهد قره قوینلو (۸۷۳-۱۴۶۸/۷۸۰-۱۳۷۸) و نیز در دوره آق قوینلو (۹۰۸-۱۵۰۲/۷۸۰-۱۳۷۸) جنبشی که در مقام مقایسه با دیگر نهضت‌های مذهبی بتوان از آن به‌عنوان نهضتی مذهبی یاد کرد، وجود نداشته است. اما در همین دوره نیز حرکتهای مردمی چندی در نواحی دیگر ایران نضج می‌گیرد و یا شدت می‌یابد. مانند مشعشعیان که مستقیماً به‌دوره مورد بحث ما یعنی دوره صفوی ارتباط می‌یابد.

فصل دوم

اهمیت سیاسی مذهب تا آغاز دوره صفوی

ریشه تاریخی علاقه ایرانیان به تشیع را باید در همان اوایل ظهور اسلام جستجو کرد. ارادت ایرانیان نسبت به جانشین پیامبر اسلام — حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام — به زمان حیات حضرت رسول صلی اله علیه وآله وسلم برمی گردد و از همان دوره، جانشینی ایشان به جای پیامبر اکرم از جانب ایرانیان حمایت می شد. این حمایتها از جوانب مختلف در دهه های نخستین اسلام، جریانهای مذهبی و سیاسی خاصی را به وجود آورد. تشیع نیز از همان دوره نضج گرفت. کلمه تشیع در لغت به معنی پیروی و دوستی بر وجه اخلاص است و در قرآن کریم نیز چندبار ذکر شده است.^۱ در جامعه اسلامی دلالت بر کسانی دارد که از حضرت علی (ع) پیروی کرده اند. شهرستانی (۵۴۸-۴۶۴) در تعریف تشیع چنین می گوید: «شیعیان طرفداران حضرت علی (ع) می باشند که حق امامت و خلافت را از آن وی می دانند. آنان به تبری و تولی معتقدند و نیز برخی از شعب تشیع به تقیه (اختفای مذهب در حین خطر تعقیب و آزار) عمل می کنند. برخی از آنان مانند زیدیه در این قول مخالفت دارند. فرقه های مهم تشیع عبارت است از: کیسانیه، زیدیه، امامیه، غلات و اسماعیلیه، که بعضی به اهل سنت و برخی در اصول به معتزله و بعضی به مشبهه میل کنند.^۲

۱. فاستغاثه الذی من شیعیه علی الذی من عدوه، سوره قصص ۲۸، ۱۵ (پس آن کس که شیعه او بود از وی یاری خواست در برابر آن کس که دشمن وی بود). «وان من شیعتہ لایسراهم» سوره صافات ۳۷، ۸۳ (و از پیروان نوح، به حقیقت ابراهیم، بود).
۲. عبدالکریم شهرستانی، الملل و النحل، ص ۱۵۵.

در طول تاریخ جامعه اسلامی، تشیع که یکی از دو جریان اصلی اسلامی (تشیع و تسنن) است، به عنوان جریان اقلیت اما فعال در نهضت‌های مذهبی و فعالیت‌های اجتماعی تأثیر بسزایی گذاشته است. گسترش تشیع از دوره بنی‌امیه (۱۳۲-۴۱/۷۴۹-۶۶۱) که دوره مبارزه خلفا با طرفداران خلافت و امامت حضرت علی (ع) است، نمودار شد. در عهد استقرار و استمرار عباسیان (۶۵۶-۱۳۲/۷۴۹-۱۲۵۸) دولتهای شیعه مذهب مانند علویان مازندران (۳۱۶-۲۵۰/۹۲۸-۸۶۴)، آل بویه (۴۴۷-۳۲۰/۱۰۵۵-۹۳۲) و زیاریان (۴۲۶-۳۱۶/۱۰۳۵-۹۲۷) در ایران حکومت را در دست داشتند و در حفظ و گسترش تشیع سعی وافرمی کردند.

در قرون اولیه اسلامی، از میان فرق تشیع، ابتدا باید از فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی زیدیه یاد شود.^۱ زیدیه خلفای اموی و سپس خلفای عباسی را به علت

در ضمیمه الملل و النحل راجع به فرق مذکور شرحی آمده است،

— انشعاب در تشیع از زمان شهادت امام حسین (ع) (۶۱ هـ . ق) به وجود آمد، کیسانیه گروهی از شیعیان بودند که بقولی محمد بن الحنفیه، برادر ناتنی حسین بن علی (ع) را امام و جانشین وی می‌شناختند. برخی کیسان را لقب مختار ابن ابوعبیده ثقفی می‌دانند که قیام کوفه در سالهای ۶۶ تا ۶۸ هـ . ق. را رهبری می‌کرد. گروهی نیز کیسانیه را به کیسان ابوعمر و موالی لشکر مختار، منسوب می‌کنند (ص ۳۳).

— زیدیه، طرفداران زید بن علی بودند که علیه امویان به مبارزه برخاستند. زید فعالیت خود علیه هشام بن عبدالملک را در مدینه شروع کرد. زیدیه به جای امام محمد باقر (ع) برادرش، زید بن علی را امام پنجم می‌دانند (ص ۱۹).

— امامیه، نام عمومی فرقه‌هایی است که به امامت بلافضل علی بن ابیطالب (ع) و فرزندان وی معتقدند آنان پس از مرگ امام پنجم محمد باقر (ع) فرزندی جعفر بن محمد ملقب به صادق (ع) را بعنوان امام ششم پذیرفته‌اند. پایه‌گذاری فقه شیعه را مذهب امام جعفر صادق یا مذهب جعفری، می‌خوانند.

امام صادق (ع) از میان پسران خود، موسی‌الکاظم (ع) را جانشین خود کرد. اما جماعتی جانشینی را متعلق به پسر دیگر ایشان یعنی اسماعیل می‌دانستند و از بن رو، شعبه دیگری در شیعه به وجود آمد که به نام اسماعیلیه خوانده می‌شود. اسماعیلیان به شعب مختلف تقسیم می‌شوند، شیعه امامیه در قرن هفتم هجری قمری پس از شکست رقیبان خود یعنی اسماعیلیه، در ایران روبه گسترش گذاشت. و از قرن هفتم تا نهم هجری، رهبری بسیاری از جنبش‌های مذهبی ایران را برعهده داشت.

همچنین مقایسه کنید با، عباس اقبال آشتیانی، خاندان نوبختی، (تهران، طهوری ۱۳۵۷)، صص ۵۰.

۱. زید بن علی بن حسین بن علی ابن ابیطالب، که فرقه‌ای از تشیع به نام زیدیه به او منسوب است، حرکت تاریخی خود را در سال ۱۱۸ هجری قمری شروع کرد.

عدم اجرای اصول اسلامی، غیرقانونی می‌دانستند و بارها در حجاز (در سالهای ۱۴۵ و ۱۶۹ ه.ق) علیه آنان قیام کردند. حرکت زیدیه تنها در یمن باموفقیت همراه بود و چندین بار موفق به برقراری حکومتی از خاندان علویان شدند. زیدیه در سال ۱۹۹ ه.ق نیز در عراق علیه مأمون - خلیفه عباسی - قیام کردند که سرکوب شدند. اما در ایران موفقیت آنان بیشتر بود. زیدیه از نیمه دوم قرن سوم هجری قمری و در اوایل قرن چهارم مبارزات خود را در سواحل جنوبی و غربی دریای مازندران آغاز کردند و جنبشهای مذهبی این دوره را رنگ خاصی بخشیدند. تقریباً از همین زمان است که نهضتها و مبارزات مردم ایران، رنگ مذهبی ایران قبل از اسلام را بتدریج از دست می‌دهد و ویژگیهای مذاهب اسلامی را بخود می‌گیرد. از آغاز همین مبارزات، تشیع که مذهب دستگاههای حکومتی نبوده است، در میان توده مردم نفوذ می‌کند و پیروان آن حکومتهایی را نیز در گوشه و کنار ایران (سالاریان در دیلم و آذربایجان، زیاریان در گرگان و آل بویه در نواحی غرب ایران) به وجود آوردند. قیام مردم طبرستان علیه حکومت طاهریان به رهبری حسن بن-زید حسنی علوی در سال ۲۵۰ ه.ق که منجر به تشکیل دولت علویان در نواحی طبرستان و گیلان شد، نتیجه یکی از این جنبشها می‌باشد. زیدیان طبرستان در دوره‌های بعد در اثر حملات طاهریان (۲۶۰-۲۰۶ / ۸۷۳-۸۲۱)، صفاریان (۲۸۷-۲۴۷ / ۹۰۰-۸۶۱) و سامانیان (۳۹۵-۲۵۰ / ۱۰۰۵-۸۶۴) همواره با مشکلاتی روبرو بودند و سعی در حفظ موجودیت و حکومت خود داشتند. گاه بر اثر تعدی زمامداران وقت، امامان زیدیه ناچار به ترک طبرستان و مخفی کردن خود می‌شدند. با این وجود، آنان توانستند تا سال ۲۸۷ در مقابل سامانیان مقاومت کنند اما اسماعیل سامانی در این سال شکست سختی به علویان طبرستان داد و آن ناحیه را متصرف شد.

در سال ۳۰۱ که حکومت سامانیان در طبرستان متزلزل شد، جنبش دیگری

اگرچه زید در سال ۱۲۱ ه.ق. به شهادت رسید، اما پیروان وی بعدها حرکتهایی را در نواحی مختلف حجاز، عراق و یمن آغاز کردند. مرکز قوت زیدیه، سرزمین یمن امروزی است. برای آگاهی بیشتر پیرامون نهضت زید بن علی و شخصیت وی نگاه کنید به: ابوفاضل رضوی اردکانی، شخصیت و قیام زید بن علی، (تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱). و نیز،

ابومحمد نوبختی، فرق الشیبه نوبختی، ترجمه و تعلیقات محمد جواد مشکور (تهران ۱۳۶۱).

به رهبری حسن بن علوی به وقوع پیوست که نتیجه آن استقرار مجدد دولت علویان در آن نواحی بود. دیلمیان در سال ۳۳۴ موفقی به تسخیر بغداد شدند و خلافت سیاسی عباسیان را برانداختند و عملاً آل بویه با لقب امیرالامرائی، حکومت را بدست گرفتند. آل بویه نه تنها نخستین اقدام رسمی را برای ترویج تشیع و مراسم شیعه بعمل آوردند، بلکه در گسترش آن نیز سعی فراوان مبذول داشتند. اقدامات سلجوقیان بزرگ (۵۵۲-۴۲۹ / ۱۱۵۸-۱۰۳۸) و نیز طرفداری آنان و اتابکان از خاندان عباسی، و بالاخره غلبه آنان بر آل بویه، فعالیت بوئیان را متوقف ساخت. این امر باعث شد که از اواسط قرن پنجم تا اوایل قرن هفتم هجری قمری، گسترش تشیع فترتی داشته باشد. با حکومت ایلخان فصل جدیدی از تاریخ تشیع آغاز شد. اعتقادات برخی از ایلخانان، زمینه مساعدی را برای گسترش تشیع فراهم ساخت. پس از دوره تیموری و به هنگام نضج گرفتن سلسله صفوی، تشیع دوران خاصی را در ایران می پیمود. خاندان صفوی در حقیقت به کمک تشیع به حکومت رسیدند. به عبارت دیگر همان طور که تشیع در به قدرت رساندن آنان مؤثر بود، استمرار صفوی نیز تا حدی مرهون فعالیت های آنان در ترویج تشیع بوده است.

قبل از پرداختن به سیاست مذهبی در عهد صفوی، لازم است که با برخی عقاید و اصول غلات شیعه و تصوف^۱ که صوفیان صفوی از نظر عقیدتی از زمره آنان بودند، آگاهی یابیم:

۱- غلات

غلات از کلمه عربی «غالی» و از ریشه «غلا» به معنی غلوکننده، زیاده‌رو، از حد بیرون شدن و مبالغه است. غلات در اصطلاح به بعضی از شعبات تشیع اطلاق می شود که برخی از ائمه، بخصوص حضرت علی (ع) و یا پیامبر اکرم (ص) را به خداوند باری تعالی مانند می کنند و آنها را از عالم بشریت به عالم الوهیت می رسانند. یعنی ایشان به حلول خداوند در انسان و تجسم او به شکل بشر معتقد هستند. به عبارت دیگر غلات، اسم عام جهت عموم فرقی است که در حق پیامبر و

۱. جهت آگاهی از ظهور عرفان و تصوف در اسلام نگاه کنید به کتاب ارزشمند: سید محمد حسین طباطبائی، شیعه در اسلام، (قم ۱۳۴۸)، صص ۶۴.

امام غلو کرده‌اند. غلات به دو شاخه اصلی محمدیه و علویه تقسیم می‌شوند.^۱ برخی از غلات، از میان درجات سه‌گانه الوهیت برای آدمیان که در نزد متکلمان و علمای دین وجود دارد یعنی ظهور^۲ (انعکاس خداوند با نیروی الهی در آدمی)، اتحاد (وجود مبدأ آدمیت و الوهیت در آن واحد در یک روح) و حلول^۳ (نفوذ خداوندی در آدمی)، فقط به دو گونهٔ اخیر آن، اتحاد و حلول، اعتقاد دارند که از نظر برخی از علمای اسلام نفی می‌شود.^۴ غلات اغلب رسوم و شرایع تسنن را رد می‌کنند و گرایش خاصی به عقاید وحدت وجودی دارند. غلات بعضی اعتقادات دینی اسلامی (مانند حضور در مسجد) را نفی می‌کنند. در میان برخی غلات شیعه نوعی افکار مالکیت عمومی زمین و برابری اجتماعی تبلیغ می‌شود. در طول تاریخ و در روند حوادث و تحولات تاریخی و اجتماعی، بخصوص در عهد صفوی، غلات جای خاصی دارند. حروفیه در دورهٔ تیموری شعبه‌ای از غلات شیعه بودند که علیه حکام وقت قیام کردند و طریقت دیگری در ترکیه تحت تأثیر حروفیان ایران نهضت بکتاشیه را — که اصولاً سنی مذهب بودند — برضد زمامداران عثمانی برپا ساخت. شعبهٔ دیگری از غلات، «اهل حق» (علی‌اللهی) است که بیشتر در نواحی غرب ایران سکنی دارند. از قرن نهم هجری قمری / پانزدهم میلادی پیروان این طریقت روبه‌فزونی گذاردند. فرقه‌های مختلف اهل حق عبارتند از:

گوران‌لو و قره‌قوینلو در آذربایجان، ابدال بی در اورمییه، کاکاوند در قزوین خوجه‌وند در مازندران و بالاخره قزلباش در ترکیه.

۲- صوفیان

غزالی و بیرونی کلمهٔ صوفی را با واژه یونانی صوفیا که از لحاظ لفظ و معنا با هم ارتباط دارند، مقایسه کرده‌اند (تحقیق ماللهند، ص ۱۵) برخی صوفی را از

۱. به علت همین غلو و مبالغه برخی از محققان، غلات شیعه را الحادی می‌خوانند. شعب دیگر غلات، اسحاقیه، جناحیه، خطابیه، نصیرییه، دمامیه، رجعییه، سنبادیه، شریکیه، صائدییه، طارییه، عینییه، غمامیه، قرامطه، مجمره، مخمسه و... می‌باشد. برای آگاهی بیشتر از شعبات مذاهب اسلام نگاه کنید به: عباس اقبال آشتیانی، خاندان نوبختی، ص ص ۲۴۹.

2. Manifestation 3. Incarnaion

۴. مقایسه کنید با اقبال آشتیانی خاندان نوبختی، ص ص ۷۵. و نیز با پطروشفسکی اسلام در ایران، ص ص ۳۲۵.

کلمه Mystic و از ریشه یونانی آن به معنی پنهانی و مرموز دانسته‌اند که در فارسی معادل آن کلمه «تصوف» است. اصولاً در هر یک از ادیان، جریان‌های عرفانی و عرفان وجود دارد اما میزان اهمیت آن در ادیان مختلف، متفاوت است. در سرزمین‌های اسلامی که عرفان از مقام خاصی برخوردار است، حرکتهای عرفانی به نام «صوفی‌گری» خوانده می‌شود. «صوف» به معنی پشم یا پارچه پشمین است و اهل تصوف به مناسبت پوشیدن چنین جامه‌هایی بدین نام شهرت یافتند.^۱

عقاید درباره منشأ پیدایش و ریشه‌های فکری آنان مختلف است. نظراتی چند در مورد منشأ پیدایش تصوف داده شده است. بعضی از محققان غربی و سوسیالیستی تصوف را پدیده‌ای جدا از اسلام و متأثر از عقاید فلسفی و مذهبی غیراسلامی می‌دانند اما برخی دیگر مانند ماسینیون^۲ و نیکلسون^۳ تصوف را یک پدیده اصیل که در زمینه اسلام ظهور کرده است، می‌شمارند. یعنی منشأ آن را در شخصیت حضرت محمد (ص) می‌یابند. بعضی نیز آن را متأثر از زرتشتیان و مانویان می‌دانند. گروه دیگری آن را منشعب از عرفان مسیحیت و یا فلسفه نو افلاطونی دانسته‌اند. و زمانی هم متأثر از ادیان هندی و بودائی بشمار آمده است.

نیکلسون در مورد پیدایش تصوف و عوامل غیراسلامی آن، بخصوص به عوامل نوافلاطونی اشاره می‌کند.^۴ وی همچنین به ریشه‌های تصوف اسلامی نیز توجه دارد و معتقد است:

«خود تعالیم اسلامی، و تفسیر خاص صوفیان مسلمان از اصل توحید، که آنها را شبیه وحدت وجودیها کرده، در ایجاد مباحث نظری تصوف اسلامی اثر فراوانی داشته است.»^۵

۱. جهت آگاهی بیشتر از تعاریف صوفی و تصوف، نگاه کنید به: عبدالکریم قشیری، (ساله قشیری)، ترجمه بدیع الزمان فسردزائف، (تهران ۱۳۶۱) و نیز قسام غنی، تاریخ تصوف در اسلام، (تهران ۱۳۵۶).

2. Massignon 3. Nicholson

۴. رینولد. ا. نیکلسون، پیدایش و سیر تصوف، ترجمه محمد باقر معین (تهران ۱۳۵۷)، ص ۲۷.

۵. همانجا، ص ۲۹ و نیز ص ۴۱، ۹۹. برای آگاهی بیشتر از تصوف و عرفان در اسلام نگاه کنید به: ر. ا. نیکلسون، تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا، ترجمه دکتر محمد رضا شفعی کدکنی (تهران ۱۳۵۸).

بنابر عقیده ماسینیون تصوف اسلامی از ازمئه بسیار قدیم، در سرزمینهای اسلامی وجود داشته است و اصولاً تصوف، نتیجه تکامل درونی خود اسلام است.^۱ در اسلام در پایان قرن اول هجری قمری از تصوف سخن گفته شده است. حسن بصری (۱۱۰-۵۳) از صوفیان اولیه تصوف اسلامی است. وی به ترویج نفی تجمل و ثروت در زندگی دنیوی پرداخت و زهد را تقویت کرد و بدینسان اصل اولیه تصوف را بنا نهاد. به تدریج اصل «نفی زندگی دنیوی» و «توکل» و امید کامل به خداوند تقویت شد و عارفان کوشش برای درك خداوند و عشق به او را محور اندیشه و افکار خود قرار دادند.

فقهای اسلام، زهد را به علت حدیثی از پیامبر (ص) «لارهبانیه فی الاسلام» نمی‌پسندند،^۲ اما:

«صوفیه اسلام، از رهگذر توسل به پیامبر، درحیرتها و سرگشتگیها، از هدایت او بهره‌مند می‌شوند و در گرفتاریها یاری می‌طلبند و در غمها آرامش، او بیشتر ازینها نیز بدیشان عطا می‌کند.»^۲

در قرن دوم هجری قمری، تصوف در جهان اسلام گسترش یافت و در قرن سوم، مرحله جدیدی از سیر تکاملی تصوف شروع شد؛ روحیه زهد و عرفان تعدیل یافت. طرائق، مضامین و مراحل مختلف دیگری در آن به وجود آمد. تعدد طریقه‌های آن باعث تسریع گسترش تصوف در سرزمینهای مختلف اسلامی شد. در ایران نیز طرائق مختلفی پدید آمد که در فاصله قرن ششم تا نهم هجری قمری، فرقه‌های مذهبی را تشکیل دادند که در جریانات تاریخی نیز مؤثر واقع شده‌اند، طریقه‌های تصوف در ایران که به چند شاخه سنی و شیعه تقسیم می‌شوند به اختصار عبارتند از:^۴

۱. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: T. Andrae: *Islamische Mystiker*, Stuttgart (1960), s. 13.

۲. توجه علاقمندان به تصوف و زهد اسلامی را به مبانی تصوف در قرآن جلب می‌کنم. نگاه کنید به: نیکلسون، تصوف اسلامی...، ص ۱۵ و بعد و ۵۵ و بعد.

نیکلسون، پیدایش و سیر تصوف، ص ۹۹ و نیز محمد اقبال لاهوری، سیر فلسفه در ایران، ترجمه امیرحسین آریان‌پور، (تهران ۱۳۵۴) ص ۷۵.

۳. نیکلسون، تصوف اسلامی...، ص ۱۳۴.

۴. برای آگاهی از طرائق صوفیه نگاه کنید به: نورالدین مدرسی چهاردهی، سلسله‌های صوفیه ایران، (تهران ۱۳۶۰) و عبدالحسین زرین کوب، جستجو در تصوف ایران، (تهران ۱۳۵۷) و عبدالحسین زرین کوب، ادزش میراث صوفیه، (تهران ۱۳۵۶).

- ۱- قادریه که بوسیله شیخ محی الدین عبدالقادر گیلانی (۵۷۱ یا ۵۶۲-۴۷۱) تأسیس شد. وی ملقب به غوث الثقلین، شیخ کل و قطب الاعظم نیز بود. پیروان عبدالقادر در ایران درگذشته بیشتر بودند و در عهد صفوی به علت سنی (حنبلی) بودن، مجبور به ترک ایران شدند. طریقت قادریه منشأ طرائق سهروردیه، چشتیه و نعمت‌اللهیه است. قادریه ایران اغلب شافعی است.
- ۲- رفاعیه به تأسیس سیداحمد رفاعی، از اهالی بصره (مرگ. ۵۷۸)، که در ایران و آسیای مقدم گسترش یافت.
- ۳- طیفوریه که مؤسس آن بایزید طیفور بسطامی بود. آنان نسب خود را به امام چهارم زین العابدین (ع) می‌رسانند.
- ۴- سهروردیه طریقتی سنی مذهب به تأسیس ابوحنفص عمر سهروردی (مرگ. ۶۳۲)، آنان نسبت خود را به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) می‌رسانند. سهروردیه سماع را جایز نمی‌شمارند.
- ۵- شاذلیه به تأسیس شاذلی مغربی (مرگ. ۶۵۶) که در ایران پیروان چندی یافت.
- ۶- مولویه طریقتی سنی که مؤسس آن جلال‌الدین رومی بود. پیروان وی در زمان اسماعیل یکم از ایران طرد شدند. هم‌اکنون طرفداران آن در ترکیه زندگی می‌کنند سماع در نزد آنان مقبول است.
- ۷- کبرویه به تأسیس نجم‌الدین کبرای خوارزمی. در ایران و آسیای میانه.
- ۸- چشتیه به تأسیس معین‌الدین چشتی (وفات. ۶۳۴) در افغانستان (هرات) و هندوستان.
- ۹- نقشبندیه به تأسیس بهاء‌الدین محمد نقشبند از مردم بخارا. این طریقت را منشعب از طیفوریه می‌دانند. پیروان این طریقت در دوره تیموری در دربار دخالت و نفوذ داشتند و از نظر تاریخی و سیاسی نقش مهمی را عهده‌دار بودند.
- ۱۰- نعمت‌اللهیه به تأسیس سید نعمت‌اله کرمانی در قرن هشتم در ماهان کرمان. در دوره تیموری در ایران و هندوستان گسترش یافت و نسب آنان به امام پنجم حضرت محمدالباقر (ع) می‌رسد.
- ۱۱- جلالیه که مؤسس آن شیخ جلال‌الدین (حیدر) بود و در ایران، هندوستان و آسیای میانه گسترش یافت.

۱۲- بکتاشیه طریقتی سنی به تأسیس حاجی بکتاش که در قرن هشتم هجری قمری در ترکیه به وجود آمد. بکتاشیه تحت تأثیر غلات شیعه ایران و حروفیان جنبشهایی را علیه حکام عثمانی به راه انداختند.

۱۳- و بالاخره طریقت شیعی صفویه که نقطه عطف این پژوهش را تشکیل می دهد.

بدینسان روشن است که تصوف از دیرباز به صورت یکی از اشکال زندگی مذهبی وجود داشته است. آنچه که بسیار مهم است، قوام یافتن تدریجی آن و رهبری برخی از حرکت‌های مذهبی و سیاسی ادوار تاریخی و یا حداقل تأثیر در آن حرکتها بوده است. خصیصه بارز اغلب این طرائق، نفوذ در توده مردم بوده است. آنان توانستند که در فاصله قرنهای ششم تا نهم هجری قمری، از نوعی وحدت مذهبی و اجتماعی سخن گویند. بدین گونه حرکت‌های مذهبی و سیاسی نضج می گیرد و برخی از طرائق علیه حکام وقت و ظلم و تعدی آنان پیا می خیزند. شیوخ و خانقاه‌های آنان^۱، مدتها پناهگاه کسانی بودند که از تظلم دستگاه حاکمه به ستوه آمده بودند. بسیاری از جنبشهای ایرانیان علیه تشکیلات حکومتی و دستگاههای دولتی، از همان قرون اولیه اسلامی تا روی کار آمدن صفویان در قرن دهم هجری قمری، توسط غلات شیعه و اهل تصوف به وقوع پیوسته است، بخصوص که تشیع در عمق تعالیم و معانی خود، قیام علیه جور و احقاق حق را تقویت می کند.^۲

۱. گروهی از طرائق تصوف، به گوشه گیری و احتراز از فعالیتهای اجتماعی معتقدند.
 ۲. جهت آگاهی از مراکز تجمع تشیع و تسنن در ایران (در ذیل اسامی شهرها) نگاه کنید به: حمدالله مستوفی، نزهة القلوب: صفحات ۳۲ الی ۲۰۲.

۱- شیعیان امامیه در قم، آده، ری، اردستان، فراهان و نهاوند. ۲- شیعیان امامیه در اطراف ساوه، و سنیان شافعی در شهر ساوه. ۳- شیعیان امامیه در کاشان و در اطراف شهر سنیان. ۴- شیعیان امامیه در خراسان و بخصوص بیهق (سبزوار) ۵- باطنیان اسماعیلیه در دیلم، طوالش و رودبار.

۳. گسترش تشیع فقط منحصر به سرزمین ایران نبوده است، بطوری که در آسیای صغیر به سرعت دامنه نفوذ خود را وسعت بخشید. برای آگاهی پیرامون گسترش تشیع در آسیای صغیر رجوع کنید به:

M. Mazzaoui: *The origins of the Safawids*, (Wiesbaden (1972), P. 58.

فصل سوم

سیاست مذهبی دودمان صفوی

۱- خاندان شیخ صفی الدین ابوالفتح اسحاق حسینی موسوی

در میان نهضت‌های شیعی ایران، نهضت صفویه به علت موقعیت مذهبی، سیاسی خاصی که کسب کرد، اهمیت دارد. این نهضت که موفق به ایجاد نوعی تمرکز و وحدت مذهبی شد، یکی از بارزترین نمونه‌ها جهت بررسی نقش سیاسی مذهب می‌باشد. خاندان صفوی که بدعت‌گذار حکومتی معنوی - دنیوی بودند، در زمان مغولان در شرق آذربایجان زندگی می‌کردند و از احترام خاصی نیز برخوردار بودند. سلسله‌النسب صفوی برخوردار تیمور با خاندان صفوی را چنین بازگو می‌کند:

«و تیمورخان دهات و مزارع بسیار از مواضع تلوار و قزل‌اوزن و کمره اصفهان و همدان و غیره خریده، وقف اولاد ذکور حضرت سلطان خواجه علی نمود.»^۱

در مورد اصل و نسب شیخ صفی، بزرگ خاندان صفوی و شاگرد و داماد شیخ تاج‌الدین زاهدگیلانی (مرگ ۷۰۰) و خاندان وی نظرات و عقاید متعدد و متضادی وجود دارد. در کتبی که در زمان وی و یا در عصر صفوی راجع به اصل و نسب و بخصوص مذهب اجداد و خود وی نوشته‌اند، مطالب مختلفی آمده‌است. کتب و منابع این بخش ازین پژوهش، در اینجا به ترتیب ذیل معرفی می‌شوند اما تشخیص اینکه، کدام یک از منابع مستند است، تحقیق در این مسأله را برای محققین نسل‌های بعد، دشوار ساخته است. برداشتهای محققین و مستشرقین کشور-

۱. ابدال زاهدی، مطالعه‌النسب صفویه، (برلین ۱۳۴۳)، ص ۴۸.

های غربی و کشورهای سوسیالیستی نیز به همین علت متفاوت است مثلاً ادوارد براون و پطروشفسکی در این زمینه دو نظریه مختلف را ارائه می دهند؛ براون در مورد تشکیل دولت صفوی، برجسته «حمیت ملی» و «تعصب ملی» صفویه در «لباس مذهبی» و «تعصب مذهبی» تشیع تکیه می کند،^۱ در حالی که پطروشفسکی استمالت سران صفوی از تشیع را «برای توجیه دعاوی سیاسی» می داند و اصولاً به علت ترک بودن خاندان صفوی معتقد نیست که آن را یک حکومت «ملی» بدانیم.^۲ منابع قدیمی که درباره شیخ صفی واجداد وی به طور مستقیم و غیرمستقیم ابراز نظر می کنند عبارتند از:

— کتاب صفوة الصفا یا «مواهب السنیة فی مناقب الصفویة» نوشته درویش-توکل بن اسماعیل بن حاجی اردبیلی ملقب به ابن بزار می باشد که در سال ۷۵۷، در زمان صدرالدین تألیف شده است. نسخه های خطی این کتاب فراوان نیست، اما یک بار در بمبئی به چاپ رسیده است.^۳ در نسخه های متأخر این کتاب که در اصل شامل یک مقدمه، ۱۲ باب و یک خاتمه است، برای انتساب خاندان صفوی به خاندان علوی دست برده شده است.^۴ میرابوالفتح حسینی به امر شاه طهماسب اول در این کتاب تجدید نظر کرد و شرح حال برخی از افراد خاندان صفوی تا طهماسب اول را بدان افزود.

— دومین کتاب نوشته شمس الدین افلاکی به نام مناقب العارفين می باشد که تحریر آن در سال ۷۱۸ شروع و تا بعد از ۷۴۲ ادامه داشته است. این کتاب اطلاعات بیشتری درباره صوفی گری در قرن هشتم هجری قمری می دهد که در روشن شدن بسیاری از روابط عرفانی و فلسفی و منشأ طبقات صوفیه کمک مؤثری می کند.^۵

۱. نگاه کنید به، مقدمه ادوارد براون بر سلسلة النسب صفویة، برلین ۱۳۴۳، ص ۷۵۶.
۲. جهت آگاهی بیشتر رجوع کنید به، پطروشفسکی و دیگران، تاریخ ایران، ج ۲، ص ۵۰۱ و ۵۰۷. و برای اطلاع پیرامون منشأ و مذهب خاندان صفوی نگاه کنید به،

M. Mazzaoui *The origins of the Safawids*,

۳. ابن بزار، صفوة الصفا، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک به شماره ۳۸۱۴، همچنین به کوشش احمد بن کریم تبریزی (بمبئی ۱۳۲۹/۱۹۱۱).

۴. مصاحب، دائرة المعارف، مدخل صفوة الصفا، ج ۲، (تهران ۱۳۶۱).

۵. افلاکی، مناقب العارفين، به تحقیق تحسین یازیجی، (آنکارا ۱۹۵۹).

— سومین کتاب سلسله‌النسب صفویه نوشته شیخ حسین بن شیخ ابدال زاهدی از اخلاف شیخ زاهد گیلانی می‌باشد. در این کتاب شرح زندگی شیخ صفی، بیشتر برمبنای صفوةالصفاء نوشته شده است. این کتاب علاوه برنسب نامه خاندان صفوی، از فعالیت‌های پدر مؤلف که متولی املاک موقوفه مسجد شیخ صفی نیز بوده است، صحبت می‌کند.^۱

— چهارمین کتاب فوائدالصفویه نوشته ابوالحسن بن ابراهیم قزوینی است که اوایل سده سیزدهم نوشته شده است و فقط چند نسخه خطی آن موجود است. در این کتاب مستقیماً به منشأ خاندان صفوی نمی‌پردازد اما اطلاعات جامعی راجع به موقعیت شیخ صفی می‌دهد که از نظر تاریخ سیاسی و اجتماعی صفویه حائز اهمیت است.^۲

الف- اسلاف شیخ صفی‌الدین^۳: شیخ صفی‌الدین ابوالفتح اسحاق بن شیخ- امین‌الدین جبرئیل بن قطب‌الدین ابوباقی بن صلاح‌الدین رشید بن محمدالحافظ بن عوض بن فیروز شاه زرین کلاه بن محمد بن شرف شاه بن محمد بن حسن بن سیدمحمد بن ابراهیم بن سیدجعفر بن سیدمحمد بن سیداسماعیل بن سید محمد بن سیداحمد اعرابی بن سیدقاسم بن سیدابوالقاسم حمزه بن موسی‌الکاظم (ع) بن جعفرالصادق (ع) بن محمد الباقر (ع) بن زین‌العابدین (ع) بن حسین بن علی (ع) بن علی بن ابیطالب (ع).

در اینجا بشرح مختصری بترتیب از پشت ششم از اسلاف شیخ صفی تا خود و پرداخته می‌شود:

پشت ششم فیروزشاه است که حکومت اردبیل را به امر شاه وقت بدست آورد.

«وی مردی متمول و صاحب ثروت و مکنت بود و از صاست و ناطق حظ عظیم داشت و به سبب کثرت مواشی خود و حواشی که داشت، کنار بیشه گیلان مقاسی که او را رنگین خوانند که معلف قوی است، اختیار کرد و مدت حیات خود آنجا بود.»^۴

پشت پنجم فرزند فیروزشاه، عوض می‌باشد که در یکی از دهات اردبیل به

۱. ابدال زاهدی، سلسله‌النسب صفویه، (برلین، ۱۳۴۳ هـ. ق / ۱۹۲۴).

۲. ابوالحسن قزوینی، فوائدالصفویه، با تعلیقات و حواشی مریم مہراحمدی (زیر چاپ)

۳. برگرفته از کتب صفوةالصفاء، فوائدالصفویه و بویژه سلسله‌النسب صفویه ص ۱۰ و ۱۱.

۴. ابدال زاهدی، سلسله‌النسب صفویه، ص ۱۱.

نام اسفرنجان زندگی می کرد و در همانجا به درودحیات گفت. داستان تقوا و تدین فرزند وی محمد حافظ که پشت چهارم از آباء شیخ صفی است، بسیار جالب است. وی در هفت سالگی مفقود شد و در چهارده سالگی در حالی که قرآنی به گردن آویخته داشت، رجعت کرد و علت غیبت خود را چنین توضیح داد:

«را جن برد و درین مدت هفت سال مرا قرآن یاد دادند و واجبات علوم از فرایض و سنن تعلیم کردند...»^۱

پشت سوم فرزند وی صلاح الدین رشید، زراعت را پیشه خود کرد و در قریه کلخوران به کسب ید مشغول شد.^۲

پشت دوم قطب الدین احمد ابوباقی پسر صلاح الدین است که تا حمله لشکریان گرجی در کلخوران باقی ماند. حمله گرجیان باعث شد که قطب الدین به اتفاق خانواده اش به اردبیل کوچ کند و اگرچه در آنجا زخمی شد، اما خانواده و پسرش را نجات داد.

پشت اول شیخ صفی پسر قطب الدین امین الدین جبرئیل است. وی مردی «متدین متشرع، متورع» و برید خواجه کمال الدین عرب شاه اردبیلی بود. امین الدین مانند پدر به زراعت پرداخت و در همان شهر نیز با یکی از دختران عابده، زاهده و متقیه به نام دولتی ازدواج کرد که فرزند پنجم آنان صفی الدین می باشد.^۳

صفی الدین (۷۳۵-۶۵۰/۱۳۳۴-۱۲۵۲) ایام جوانی را به کسب معلومات از عارفان و صوفیان متعدد در ابهر، قزوین و بخصوص شیراز گذراند. در شیراز وی ابتدا از دانش شیخ غیب الدین بزغوش و سپس از تعالیم امیر عبدالله استفاده کرد. امیر عبدالله چون شوق فراگیری وی را دید، شیخ زاهد گیلانی را به صفی الدین شناساند و او را به رفتن نزد شیخ زاهد گیلانی تشویق کرد. صفی الدین پس از بازگشت به اردبیل و اقامت چهارساله اش، در سن بیست و پنج سالگی به خدمت شیخ زاهد گیلانی رفت. شیخ زاهد در آن زمان شصت ساله بود و صفی الدین مدت

۱. همانجا، ص ۱۱.

۲. همانجا، ص ۱۲.

۳. طبق متن سلسلة النسب صفویه، شیخ صفی پنج برادر به اسمی، محمد (در شیراز فوت کرد)، صلاح الدین (مزار وی در دامنه کوه لبنان است)، اسماعیل و یعقوب (که در حضیره متبر که مدفونند) و فخرالدین و یک خواهر داشت. ص ۱۶ و ۲۸.

بیست و پنج سال در خدمت وی بود و از تعالیم او بهره فراوان جست.^۱ شیخ صفی در سن هشتاد و پنج سالگی و در آخرین سالهای حکومت ایلخانان مغول درگذشت. متون قدیمی درباره موقعیت مذهبی و مذهب وی نظراتی چند ارائه داده‌اند:

حمدالله مستوفی جغرافیادان و مورخ دوره ایلخانی در سال ۷۳۱/۱۳۳۰، یعنی چهار سال قبل از فوت شیخ صفی، مطالبی درباره او نوشته است. وی در تاریخ گزیده می‌نویسد که شیخ صفی احترام خاصی نزد مغولان داشت و بسیاری از مردمان توسط وی از کشتار و ایداء مغول رهایی یافتند.^۲

در نزهةالقلوب که در سال ۷۴۱/۱۳۴۰، شش سال پس از مرگ شیخ صفی، به پایان رسیده است، مستوفی در مورد مذهب در اردبیل می‌نویسد:

«اردبیل از اقلیم چهارم است... اکثر بر مذهب شافعی‌اند و مرید شیخ صفی-الدین علیه‌الرحمه‌اند.»^۳

ابدال زاهدی در سلسله‌النسب صفویه، خاندان صفوی را از اخلاف حضرت علی (ع) می‌داند.^۴

اظهار نظرهای فوق و نظایر آن، پژوهشگران را به فکر واسی دارد که آیا واقعاً خاندان صفوی سنی بوده‌اند و آیا ارادت بعدی آنان به تشیع و شیعی‌گری فقط به علت اعتقاد قلبی بوده است و یا مقاصد سیاسی خاصی را نیز شامل می‌شده است؟ در صفوةالصفا شیخ صفی اسحاق اردبیلی «کرد سنجانی شافعی» دانسته شده.^۵ و درباره وی آمده است:

«در مجموع عمر چنان قدم بر متابعت شریعت نهاد که ازو سرمویی خلاف شریعت

۱. برای آگاهی پیرامون زندگانی شیخ صفی نگاه کنید به، تقی‌الدین اوحدی، ایاتی عرفات عاشقین، نسخه خطی کتابخانه ملی به شماره ۵۳۲۴، ص ۶۰۷.

۲. حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، به کوشش عبدالحسین نوائی، (تهران ۱۳۹۹)، ص ۶۷۵.

۳. حمدالله مستوفی، نزهةالقلوب، ص ۹۲.

۴. ابدال زاهدی، سلسله‌النسب صفویه، ص ۱۰ و ۱۱.

۵. برای آگاهی بیشتر از نظرات مختلف همچنین نگاه کنید به، احمد کسروی، شیخ صفی و مجادش، (تهران ۱۳۵۵).

۶. ابن‌بزاز، صفوةالصفا: نسخه خطی کتابخانه ملی ملک، شماره ۳۸۹۴.

در وجود نیامد؛ نه بقول نه بفعل.»^۱

به هر حال شیخ صفی چهستی و چه شیعه مردی مؤمن و معتقد به شریعت بوده است و چنانچه از صفوةالصفاء مستفاد می‌شود به علوم و ادب علاقه داشته و بدان می‌پرداخته است.

«از اشعار و نکات و لطایف حظی تمام یافت و از لغات مغولی و ترکی و پارسی و مغولی حظی وافر داشت.»^۲

و نیز در صفوةالصفاء در مورد اردبیل:

«در اینجا بغیر از سنت و جماعت خلاف و اختلاف مذاهب چون اشعریه و معتزله و قدسیه و مشبهه و مجسمه و معطله و غیرها هرگز نبوده و نباشد.»^۳

دربارهٔ مذهب شیخ صفی گفته شده است: «... و در مذاهب هرچه اسناد و اجود می‌بود اختیار کرد و بدان عمل می‌کرد.» و از قول خود شیخ نقل شده است: «... مذهب اهل بیت را دوست داریم.»^۴

به هر حال مذهب شیخ صفی هرچه بوده است، در اعتقاد وی نسبت به اسلام شکی نیست. آنچه از لحاظ حوزهٔ پژوهش کتاب حاضر اهمیت ویژه‌ای دارد، موقعیت خاص مذهب و روند و اثرات آن در این دوره از تاریخ است. آنچه مسلم است خاندان صفوی از احترام خاصی در نزد سلاطین و حکام وقت برخوردار بوده‌اند و در واقع ولایت معنوی آنان، نزد شاهان وقت پذیرفته شده بوده است.^۵

ب- اخلاف شیخ صفی الدین: حاصل ازدواج شیخ صفی الدین با فاطمه دختر شیخ زاهد گیلانی پنج فرزند پسر و دو دختر بود.^۶ صفی الدین در اواخر عمر

۱. همانجا، ص ۲۵۰ الف، (در فصل ۸ سیره شیخ صفی الدین).

۲. همانجا ص ۱۰ ب.

۳. صفوةالصفاء: ص ۳۵ ب، بنقل از مزاوی M. Mazzaoui: *The origins of the Safawids*, P. 49.

۴. صفوةالصفاء، به نقل از مزاوی، ص ۴۹.

۵. همچنین جهت آگاهی از فرزندان شیخ صفی نگاه کنید به: اسکندر بیک ترکمان، عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۹.

۶. ابدال زاهدی، سلسلهٔ النسب صفویه، ص ۳۶.

به هنگام سفر به مکه معظمه، پسرش صدرالدین موسی (۷۹۴-۷۰۴ / ۱۳۹۴-۱۳۰۳) را جانشین و «نایب مناب» خود کرد.^۱ کودکی وی در محیطی صوفیانه و به همراه ریاست معنوی پدر سپری گشت. و نیز از کودکی بود که زعامت معنوی و سیاسی پدر را تجربه کرد و تا حد امکان، او را سرمشق خود قرار داد. ظاهراً صدرالدین مشکلات چندی با سران وقت ولایت داشته است. صدرالدین مدتی در عمارت رشدیه تبریز در بازداشت بوده است، زیرا ملک اشرف چوپان، حاکم مغولی ولایت که رقابت سیاسی صدر را احساس می کرد، او را به تبریز تبعید کرده بود. خصومت دائمی اشرف چوپان، سبب شد که صدرالدین از بیم جان به گیلان بگریزد تا در پناه یاران صوفی پدرش و نیز پدر بزرگش شیخ زاهد، مصون بماند. حاکم رشت، خانی بیک خان و بقولی ارغون بیک به طرفداری از صدرالدین به تبریز لشکر کشید و ملک اشرف در جنگ کشته شد و حاکم جدید، شیخ صدرالدین را طلب کرده و با وی به ملائمت و مهربانی فراوان رفتار می کند و وی را با ضمانت مالی فراوان به رفتن به اردبیل تشویق می کند.^۲ شیخ صدرالدین

«از فتیان و اوتاد اولیاء و فتوت به کمال بود...»^۳

وی به علت همین فتوت و جوانمردی، از میان شعرا و نویسندگان مریدان فراوان یافت. قاسم انوار که در ماجرای سوء قصد به جان شاه رخ در هرات دستگیر شد، از مریدان وی بود و بقولی لقب خود را نیز پس از خوابی که دیده بود، از وی گرفت.^۴ کتاب *صفوة الصفا* را نیز درویش توکلی ابن بزاز به دستور شیخ صدرالدین نوشت. مرقد شیخ صفی نیز در زمان شیخ صدرالدین ساخته شد که محل تجمع صوفیان و مرکز معنوی آنان گردید. صدرالدین پس از مراجعت از سفر حج، از میان سه پسر خود علاءالدین علی را جانشین و نایب خود کرد.

علاءالدین علی (مرگ. ۸۳۲) به «خواجه علی»، «سلطان علی»، «علی پادشاه» و «علی سیاهپوش» نیز معروف است. لقب سیاهپوش به مناسبت پوشیدن

۱. همانجا، ص ۳۶ و ۳۹

۲. همانجا، ص ۴۲ و بعد

۳. *کان من اوتاد الاولیاء و فتیانهم...* شوشتری، *مجالس المؤمنین*، ج ۲، (تهران ۱۳۷۵، ص ۴۴).

۴. برای آگاهی از زندگی نامه قاسم انوار نگاه کنید به مقدمه سعید نفیسی بر کلیات قاسم انوار، (تهران ۱۳۲۷).

لباس سیاه است که در میان برخی از صوفیان ریشه تاریخی نیز دارد. خواجه علی مدت دوازده سال در دزفول و نواحی اطراف آن به ارشاد و دلالت مردم مشغول بود.^۱ خواجه علی معاصر با تیمور می باشد. در سلسله النسب صفویه شرح سه ملاقات خواجه علی با تیمور— که دوبار آن در دزفول و یکبار در اردبیل بود— آورده شده است. از این بین داستان دیدار اردبیل بسیار جالب است و نظر به اینکه به گوشه ای از تاریخ قزلباشان مربوط می باشد، در اینجا ذکر می شود:

«تیمور پس از فتح ولایت روم در بازگشت در اردبیل به ملاقات شیخ خواجه علی می رود و همان گونه که شیخ خود در ملاقات دزفول پیش بینی کرده بود، او را مجبور به نوشیدن جام زهری می کند. شیخ زهر را می نوشد و مریدان وی به «ذکر» گفتن مشغول می شوند و خواجه علی به سماع مشغول می شود بدان حد که زهر از بدن وی به علت تعرق خارج می شود. تیمور شیفته و معتقد به شیخ خواجه علی می شود و کلیه اسیران رومی را که به عنوان غنائم جنگی به همراه خود داشته است، به خواجه علی می بخشد. به فرمان خواجه علی منازلی برای سکونت آنان در مجاور محل زندگی شیخ تعیین می شود و نسلهای بعدی ایشان به صوفیان روسلو مشهور می گردند.»^۲

شیخ خواجه علی از میان سه پسر خود، جعفر، عبدالرحمن و ابراهیم، ابراهیم مشهور به شیخ شاه (مرگ. ۸۵۱) را جانشین خود کرد. ابراهیم قدرت و توانایی معنوی پدر را نداشت و احتمالاً به همین دلیل است که مورخان شیخ جنید را فرزند خواجه علی دانسته اند و ابراهیم را از قلم انداخته اند.^۳

شیخ شاه شش پسر داشت که از میان آنان کوچکترینشان، شیخ جنید، نایب وی شد. شیخ جنید هم دوره با حکومت میرزا جهانشاه قره قوینلو (۸۷۲-۸۴۱) و در هم پاشیدگی عهد تیموری پس از مرگ شاهرخ (۸۵۰/۱۴۶۷-۱۴۳۸) بود. همچنین دوره ریاست معنوی وی معاصر با جنبشهای مذهبی مانند مشعشعیان بود که جنوب غربی ایران را فرا گرفته بود. هم در این زمان بود که منجمان جهانشاه، پیشگویی خروج شیخ جنید و انتقال سلطنت و بخصوص تغییر مذهب

۱. ابدال زاهدی، سلسله النسب صفویه، ص ۴۷.

۲. نقل به معنی از سلسله النسب صفویه، ص ۴۹. همچنین مقایسه کنید با، عالم آرای صفوی ص ۲۳.

۳. نگاه کنید به، عالم آرای صفوی، ص ۲۶.

را کردند،^۱ که نتیجه آن مهاجرت جنید به دیار بکر شد. مهاجرت جنید به دیار بکر در ترویج طریقت صفوی در آن سرزمین بسیار مؤثر بود.

سفر شیخ جنید به دیار بکر علاوه بر اشاعه طریقت صفوی، خالی از فوائد سیاسی برای خاندان صفوی نیز نبود. جنید قبل از رسیدن به دیار بکر،^۲ مدتی را در اربل نزد یکی از مشایخ صفوی به نام شیخ محمد بن اویس اربلی ماند و با دختر شیخ ازدواج کرد. وی همچنین مدتی را در کلنر (نزدیک حلب) و در حلب گذرانید و از آن دیار متوجه جبل موسی (انطاکیه) شد.

فعالیت تبلیغاتی شیخ که هم جنبه معنوی و هم زمینه سیاسی داشت، از اربل آغاز شد و همین فعالیتها بود که تشکیلات فرقه‌ای شیعی را نضج بخشید، اتخاذ این روش منجر به اختلاف بین وی و شیخ اویس اربلی شد که دامنه این اختلاف حتی به زندگی خصوصی شیخ جنید نیز کشیده شد و به جدایی وی از همسرش (دختر شیخ اویس اربلی) انجامید. تبلیغات شیعی‌گری غالبانه نه تنها بر شیخ اویس اربلی، بلکه بر جامعه حلب نیز خوشایند نبود، بخصوص که شیخ در شام چندین بار مردم را علیه حکمرانان شورانده بود.^۳ به هر حال پس از تشکیل جلسه فقها و محکوم شدن او (۱۴۵۶/۸۶۱) بر وی شوری‌دند و بسیاری از پیروان او را به قتل رساندند. پس از این واقعه بود که شیخ جنید عازم دیار بکر شد. در دیار بکر با اوزن حسن آق‌قوینلو (۸۷۲-۸۴۱ / ۱۴۶۷-۱۴۳۸ حکومت)، که این منطقه را تحت نفوذ خود داشت، آشنا شد. در همین سفر بود که با خواهر اوزن حسن، خدیجه بیگم ازدواج کرد.

حقیقت این است که زعامت معنوی شیخ صفی‌الدین که در زمان پسرش شیخ صدرالدین به نوعی با زعامت سیاسی عجین گشت، در طول زندگانی پرمبارزه شیخ جنید، به جنبشی تبدیل شد که جنبه سیاسی آن قوت بسیار داشت:

«چون نوبت ارشاد به حضرت سلطان جنید... رسید، آن حضرت داعیه سلطنت صوری فرمودید.»^۴

۱. عالم‌آرای صفوی، ص ۲۷.
۲. راجع به چگونگی تصمیم سفر وی به دیار بکر، نگاه کنید به، عالم‌آرای صفوی، ص ۲۹.
۳. ابوالقاسم طاهری، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس (تهران ۱۳۵۴)، ص ۱۳۶.
۴. ذینت‌المجالس، به نقل از، M. Mazzaoui, *The origins of the Safawids*, P. 72.

جانشین شیخ جنید، پس از کشته شدنش در شیروان، به هنگام بازگشت به اردبیل در جنگ با امیر خلیل شیروان شاه (۸۶۰/۱۴۵۵)، یکی از دو پسر وی از خدیجه بیگم به نام حیدر (مرگ ۸۹۳) بود. دوره زندگی حیدر معاصر فتوحات اوزن حسن در عراق، آذربایجان، مناطق غربی ایران و مناطق شرقی یعنی ترکستان بود. حیدر بنابر خواست دائی خود اوزن حسن به دیار بکر رفت و با دختر وی مارتا موسوم به حلیمه بیگم (بیگم آغا ونیز عالم شاه بیگم) ازدواج کرد.^۱

مرگ اوزن حسن و کشمکشهای جانشینان وی خلیل (۸۸۴-۸۸۳/۱۴۷۹-۱۴۷۸ حکومت) و یعقوب (۸۹۶-۸۸۴/۱۴۹۱-۱۴۷۹ حکومت) باعث شد که شیخ حیدر به خونخواهی پدر تحت عنوان «جهاد» در صدد گذشتن از شیروان و تسخیر گرجستان (۸۹۳/۱۴۸۸) برآید، اما در کوهپایه های البرز بین او و فرخ یسار پدرزن یعقوب^۲ حاکم شیروان و پسر امیر خلیل شیروان شاه و قاتل شیخ جنید و سپاهیان یعقوب که به کمک فرخ یسار آمده بودند، جنگ سختی در گرفت و شیخ حیدر کشته شد.^۳

آنچه که از شیخ حیدر به صورت سنتی در خاندان صفوی باقی ماند، کلاه ۱۲ ترک قزلباش ملهم از شیعه دوازده امامی یا تاج حیدری است که او پس از دیدن خوابی آن را متداول کرد،^۴ که می توان از آن به عنوان یکی از نقطه های آغاز مرحله خاص سیاسی در طریقت معنوی صوفیان صفوی یاد کرد. اسکندریگ تلفیق سیادت معنوی و زعامت دنیوی را چنین شرح می دهد:

«آن حضرت را روز بروز اسباب حشمت و مکنّت زیاده تر می گشت و هجوم ارباب اخلاص بر درگاه سپهرمدارش بیشتر از پیشتر و عموم خلایق از مواید افضالش بهره ورتر تا آنکه جامع سلطنت صوری و معنوی گشته باطناً به دستور مشایخ و اهل الله مسالک طریق ارشاد و دین پروری، و ظاهراً به آیین سلاطین، مسند آرای

۱. نگاه کنید به، شجره نامه خاندان صفوی، در آخر همین پژوهش. همچنین مقایسه کنید با اسکندر بیگ ترکمان، عالم آرای عباسی، ۱۳، ص ۱۹.
۲. طاهری، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران، ص ۱۰۹.
۳. حمله ای که منجر به کشته شدن شیخ حیدر شد، دومین لشکر کشی وی به آن نواحی بود. اولین آن توأم با موفقیت و بدست آوردن غنائم فراوان بود. نگاه کنید به، طاهری همانجا، ص ۱۰۸.
۴. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به، عالم آرای صفوی، ص ۳۰، همچنین اسکندر بیگ ترکمان عالم آرای عباسی، ۱۳، ص ۱۹.

سروری بود.^۱

پس از کشته شدن شیخ حیدر، پیروان وی ابتدا به پسر بزرگ وی یارعلی شاه (سلطان علی شاه) روی آوردند. اما وی به اجبار به اتفاق مادر و دو برادرش ابراهیم و اسماعیل:

«روی توجه به جانب اصطخر آورد و صدیق آسا در زندان پر وحشت آرام گرفته، بجفا و محنت روزگار سازگار آمدند.»^۲

اسارت پسران حیدر در قلعه اصطخر چهار سال و نیم بطول انجامید. یارعلی پس از مدتی اقامت در اردبیل در جنگی کشته شد.^۳ اسماعیل (۹۳۰-۸۹۲/ ۱۵۲۴-۱۴۸۷) خود را به گیلان رساند و پس از مدتی به راهنمایی طرفدارانش از گیلان به آسیای صغیر رفت. این مسافرت بدون انگیزه نبود زیرا که اسماعیل در فکر فراهم کردن لشکر نیرومندی بود که به خونخواهی پدر و برادرش برخیزد زیرا که هیجان این کشتارها:

«سردم را با تمام نیرو، به یاری جنبش و خونخواهی کشتگان برمی انگیخت.»^۴

انتخاب آسیای صغیر بدون زمینه قبلی نبود زیرا که بسیاری از طرفداران طریقت صفوی در آن نواحی سکنی داشتند. اسماعیل در بازگشت، عده زیادی از آنان را با خود به ایران آورد و این عده در تصرف اردبیل (۹۰۵ ه.ق) و در حمله به آذربایجان و تسخیر تبریز وی را همراهی می کردند. عالم آدای صفوی ضمن داستان بسیار جالبی، خروج اسماعیل و صوفیان را قبل از حرکت به تبریز که به دستور و خواست و تشویق صاحب الامر بوده است، شرح می دهد.^۵

۱. اسکندر بیگ ترکمان، عالم آدای عباسی، ج ۱، ص ۱۹.
۲. همانجا، ج ۱، ص ۲۱.
۳. اسکندر بیگ ترکمان می نویسد که یارعلی در ۸۹۸ پس از خروج از اصطخر در کمال عز و جاه به تبریز رسید. برای آگاهی بیشتر از زندگی وی نگاه کنید به عالم آدای عباسی، ج ۱، ص ۲۳.
۴. قزوینی، فوائد الصغویه، ص ۶ ب.
۵. عالم آدای صفوی، ص ۴۷ به بعد. شرح ورود به تبریز در ص ۶۳ و صفحات بعد آمده است. همچنین در ص ۱۲۷ ذکری نیز از شمشیر اسماعیل که بقولی شمشیر صاحب الزمان بوده است و وی در جنگها به همراه خود می داشت، به میان آمده است. جهت آگاهی از صوفیان که از همان آغاز اسماعیل را همراهی می کردند نگاه کنید به طاهری، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران...، ص ۱۴۸.

بدینسان اسماعیل موفق شد که در سیزده سالگی لشکر عظیم و وفاداری فراهم سازد و به دنبال تصرف باکو و شکست شیروان شاه، تبریز را متصرف شود و نقطه عطفی را در تحولات مذهبی کشور بوجود آورد.

۲- سیاست مذهبی شاهان صفوی

در بخش «خاندان شیخ صفی الدین اسحاق» و بخصوص «اخلاف شیخ صفی الدین» همواره به دو جنبه معنوی و سیاسی دین خاندان که تا زمان اسماعیل یکم تقریباً به سوازات یکدیگر روند تکاملی خود را طی می کردند، اشاره کافی شد. در زمان اسماعیل یکم جنبه سیاسی شیوخ صفوی به جنبه معنوی و عقیدتی صوفیانه آنان غلبه یافت و از آن پس در طول عصر صفوی، این دو جنبه، گاه به سوازات یکدیگر و زمانی با تفوق یکی بردیگری، سیاست دولت صفوی را تعیین می کردند. تسلسل تاریخی هر دو جنبه معنوی و سیاسی از اهمیت خاصی برخوردار است.

پیوستن صفی الدین به پیروان شیخ زاهد گیلانی، اگرچه نسلاً قبل از روی کار آمدن دولتی به نام صفوی بوده است، اولین نقطه عطف در پیدایش این سلسله بود و زمینه عقیدتی آن را پدید آورد. شخص شیخ زاهد و احترامی که او از همان ابتدای پیوستن صفی الدین به وی می گذاشت، در پرورش این زمینه عقیدتی بی تأثیر نبود. شیخ زاهد حتی قبل از پیوستن صفی الدین به وی، ورود او را به پیروانش بشارت می دهد:

«ای مریدان، مژده باد شما را که شیخ المعصومین و عارف به علوم اسرار حضرت رب العالمین شیخ صفی الدین اسحاق موسوی، شفقت کرده به جانب بقعه من می آید.»^۱

و شیخ زاهد با وجودی که در ماه مبارک رمضان کسی را به حضور نمی پذیرفت، برخلاف رسم خود دیدار صفی الدین را خواستار می شود و در جواب اعتراض نزدیکانش در برهم زدن این سنت می گوید:

«به خدا این جوان محرم بارگاه حق... و برگزیده حضرت خدای عالم است.»^۲

۱. عالم آرای صفوی، ص ۱۱

۲. عالم آرای صفوی، ص ۱۱ و ۱۳. داستان احترام و علاقه شیخ زاهد به شیخ صفی و خلوص

به هر صورت شیخ صفی‌الدین از احترام خاصی نزد شیخ زاهد برخوردار بود، بطوری که شیخ زاهد برخلاف رسوم که برطبق آن می‌باید پسرش جانشین وی می‌شد، شیخ صفی را جانشین خود کرد.

احترام شیخ زاهد تنها به شیخ صفی منحصر نمی‌شد. شیخ زاهد حتی سنگ بنای زعامت معنوی فرزندان شیخ صفی را نیز نهاد و پس از آنکه شیخ صفی همسری فاطمه، دختر شیخ زاهد را قبول کرد، شیخ زاهد از جا برخاست و گفت: «السلام‌علیک ای فرزند، سیدصدرالدین.»^۱ و در جواب مریدانش که با تعجب به وی می‌نگریستند، توضیح داد که وی برحسب آرزوی دیدار نوه، او را قبل از تولد دیده است و آنگاه حتی نشانه‌هایی از فرزند متولد نشده داد که پس از تولد نیز چنین بود.^۲ افزون بر آن شیخ زاهد پیش‌بینی دیگری نیز به این صورت کرد:

«اولاد این سرور عالمگیر خواهند بود و روز به روز در ترقی خواهند بود، تا زمان قائم آل محمد (ص) حضرت مهدی هادی علیه‌السلام، کاف کفر از روی زمین برخواهند گردانید.»^۳

این عقیده در دوره‌های بعدی نزد صوفیان صفوی قوت گرفت، تا جایی که پایداری دولت صفوی را تا ظهور حضرت مهدی (ع) دانستند.^۴ پیروی از عقیده نیابت حضرت مهدی (ع) از جانب حکمرانان صفوی و تکیه بر تشیع در حقیقت اهم سیاست مذهبی این سلسله در طول دوره‌های خود را تشکیل می‌داد، با وجودی که اقتدار و موفقیت حکام صفوی به دلیل عدم تفاوت بین رهبر مذهبی و سیاسی است اما سیاست مذهبی صفوی را می‌توان نسبت به نوساناتی که در طول عصر صفوی طی کرده است، به سه دوره تقسیم کرد:

۱- دوره شروع: عهدی که با سیاست خاص مذهبی شاه اسماعیل یکم آغاز می‌شود و به همراه خود برخی نوآوریها و تغییرات را ایجاد می‌کند و نیز با

نیت شیخ صفی به مراد خود، بیش از این مختصر است. توجه علاقه‌مندان را به صفحات بعدی عالم‌آرای صفوی، جلب می‌کنم.

۱. عالم‌آرای صفوی ص ۱۴

۲. همانجا، ص ۱۴

۳. همانجا، ص ۱۵

۴. احمد غفاری کاشانی، تاریخ نگارستان، با مقدمه مدرس گیلانی (تهران بی‌تا) ص ۱۰ مقدمه و ص ۳۵۸ متن.

نفوذ فکر ایجاد یک حکومت مذهبی و تحکیم آن توأم است که به کمک قزلباشان و در رأس آن، مقام مذهبی آنان، اسماعیل یکم برقرار شد.

۲- دوره اوج: عهدی که مذهب و روحانیون مذهبی از اقتداری خاص که شاه اسماعیل یکم بدعت گذار آن بود، برخوردار می‌شوند و در طول سلطنت شاه طهماسب یکم استمرار می‌یابد و سنواتی از عصر شاه عباس یکم را نیز دربرمی‌گیرد.

۳- دوره افول: عهدی که از اواسط سلطنت شاه عباس یکم شروع می‌شود و کنار گذاردن بسیاری از روحانیون و حذف مقامات آنان و نیز دگرگونی تشکیلات نظامی صفوی را در پی دارد، بطوری که در عهد شاه سلیمان صوفیان و روحانیان - به استثنای دوره کوتاهی - به کارهای برتر گمارده نمی‌شوند و مذهب و مذهب‌یون از ارج کمتری برخوردار می‌باشند حتی مشاغلی مانند «نسقچی گری و مهتری» به آنان واگذار می‌شود.^۱

عهد شاه حسین یکم با وجودی که آخرین دوره این سلسله را شامل می‌شود، در دوره اوج این تقسیم‌بندی جای می‌گیرد.

چند عامل در هر سه دوره، آغاز، اوج و افول سیاست مذهبی صفوی، تأثیر بسزایی گذارده‌اند که این عوامل در هر دوره شدت و ضعف داشته‌اند و در بررسی سیاست مذهبی هر کدام از سلاطین صفوی، بر روی عامل مهم آن دوره تکیه شده است. این عوامل به‌طور کلی عبارتند از:

عامل یکم: زمینه مذهبی خاندان صفوی در اعمال سیاست مذهبی آنان بود زیرا این زمینه ابتدا پشتوانه‌ای برای ابداعات و اقدامات اسماعیل یکم در جهت تعصب و نوآوری‌های وی بود و نیز اینکه به‌طور کلی تشیع در طول دوران گذشته زمینه‌ساز بسیاری از نهضت‌های رهایی بخش و واکنشی علیه حکام و مذهب رسمی آنان و مورد توجه توده محروم (بویژه در اوایل دولت صفوی در زمان اسماعیل - یکم و طهماسب یکم) بوده است.

عامل دوم: جلوگیری از پیشرفت عثمانیان و ازبکان سنی مذهب در غرب و

۱. سفرنامه سانسون، به نقل از ولادیمیر مینورسکی، سازمان اداری حکومت صفوی، با تحقیقات و حواشی و تعلیقات بر تذکرة الملوك (تهران ۱۳۳۴)، ص ۱۹ در ترجمه سفرنامه مذکور با ویژگیهای زیر، سفرنامه سانسون، ترجمه تقی تفضلی، (تهران ۱۳۴۶)، به علت حذف دو سوم از عناوین از جانب مترجم (نگاه کنید به ص ۱۲ سفرنامه)، متأسفانه همه عناوین مورد اشاره مینورسکی یافت نشد و لذا به نقل قول مینورسکی بسنده شد.

شرق ایران بود که به طور کلی در تمام ادوار صفوی بچشم می خورد. برای سیاست مذهبی صفوی در جهت جلوگیری از نفوذ عثمانیان باید اهمیت فوق العاده ای قائل شد زیرا همین سیاست بود که سرانجام باعث تغییر سیاست دولت عثمانی شد، و ارکان قدرت این امپراتوری را متزلزل ساخت، و اروپائیان را به علت توجه دولت عثمانی به مرزهای شرقی اش و متمرکز ساختن سپاهیان در این قسمت، آسوده خاطر ساخت و به همین علت نیز از سرعت پیشرفت اسلام در اروپا کاسته شد.

عامل سوم: عدم وحدت سیاسی در کشور و وجود قدرتهای محلی بود، که تا عهد عباس یکم وجود داشت و در عهد وی کاهش چشمگیری یافت و در اواخر حکومت صفوی مجدداً پدیدار شد.

عامل چهارم: نیز بعدها بنا بر عوامل سیاسی در سطح جهانی به سه عامل فوق افزوده شد و آن زمانی بود که دولت عثمانی به فتوحات چندی در اروپا نائل شده بود و خطر عظیمی برای کشورهای اروپایی بشمار می رفت و همین امر در ایران زمینه مساعدی را برای گسترش روابط بازرگانی با اروپاییان، ورود مستشاران نظامی، ورود مبلغان مذهبی، تبادل نظر و غیره پدید می آورد. اوج تأثیر این عامل در عهد عباس یکم بچشم می خورد.

شاه اسماعیل یکم با برخورداری از عقاید خاص صوفیان و مقام تقدس خود، حرکت تاریخی خود را شروع کرد و به اعتبار چنین پشتوانه ای بود که اسماعیل پس از ورود به تبریز و تاج گذاری (۹۰۷/۲-۱۰۰۱)، توانست شیعه امامی را مذهب رسمی کند.

«به دارالسلطنه تبریز رسیده بر تخت سلطنت پادشاهانه تمکن یافت شعار مذهب حق اثنی عشر علیهم السلام ظهور یافت. فراز سنابر به خطبه امامیه و القاب سامیه زینت پذیر گشته وجوه دنانیر به کلمه طیبه لاله الا الله و محمد رسول الله و علی ولی الله و اسم سامی آن برگزیده آله سکه و آرایش یافت.»^۱

بدینسان خطبه به دستور شاه اسماعیل به نام «دوازده امام شیعه» خوانده شد و به اذان و اقامه عبارات «اشهدان علیاً ولی الله» و «حی علی خیر العمل» اضافه شد، اسماعیل همچنین بر خود لقب «ابوالمظفر شاه اسماعیل الهادی الوالی» نهاد و جهت ابراز ارادت خود به خاندان پیامبر دستور داد که عبارات «لا اله الا الله، محمد

۱. اسکندر بیک ترکمان، عالم آرای عباسی، ۱۳، ص ۲۸

رسول الله و علی ولی الله» بر یک روی سکه ها ضرب شود. در روی دیگر سکه ها «السلطان العادل الكامل الهادی الوالی شاه اسماعیل بهادرخان الصفوی خلدالله تعالی ملکه و سلطانه» و در حاشیه نام چهارده معصوم حک شده. شاه اسماعیل در اعمال افکارش - شاید به علت خوابی که دیده بود^۱ - رشادت به خرج می داد پس از اعلام خطبه و مخالفت دوسوم مردم تبریز:

«شاه شمشیر بلند کرده، گفت تبرا کنید... آن دو دانگ به آواز بلند بیش بادو کم مباد گفتند و آن چهار دانگ دیدند که جوانان قزلباش خنجرها و شمشیرها در دست، گفتند هر کدام که نمی گوید کشته می شوید. تمام از ترس خود گفتند.»^۲

بدین ترتیب در آغاز سلطنت اسماعیل یکم مذهب تابع سیاست بود و سعی می شد که در برخی از تشکیلات دولتی و مقامات و مناصب از روحانیون استفاده شود و بدین شکل تلفیق یا مشارکتی از هر دو نمودار شد که حاصل آن مشاغلی مانند صدر است که این بار بنوعی دیگر متجلی می شود.^۳

شاید اعتقاد به برخورداری حکام صفوی از نیابت امام غائب و سایه خدا بر روی زمین بودن، می بایستی در آغاز، سیاست را تابع مذهب کند. اما تا عهد شاه عباس یکم گاه سیاست و گاه مذهب تابع یکدیگر می شوند. سفرنامه ها نیز از مقام والای حکام صفوی و ارادتی که از جانب ایرانیان به آنان ابراز می شد، بکرات یاد کرده اند.^۴

با همه این اوصاف کوشش اسماعیل صفوی در بدست آوردن قدرت و کشورگشایی را باید بیشتر کوششی سیاسی و نه مذهبی دانست، به ویژه اینکه در آغاز تشکیل حکومت صفوی و به هنگام روی کار آمدن اسماعیل یکم با کمک و رشادت قزلباشان، اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران آشفته و ناپایدار بود. حکام قدرتمند محلی، موقعیت خاصی را برای خود بوجود آورده بودند که عدم مرکزیت

۱. قزلباشان شاه اسماعیل را از اعلام مذهب شیعه به عنوان مذهب رسمی آنها در تبریز که اکثریت مردم سنی بودند، بر حذر می دارند و شاه می دانست که آنان درست می گویند. اما چون به خواب رفت، نور پاک حضرت امیر را در برابر خود دید که وی را تشویق به این امر و کشتن مخالفان کرد. عالم آرای صفوی، ص ۶۴.

۲. عالم آرای صفوی، ص ۶۴.

۳. مقام صدر در دوران قبل نیز مرسوم بود اما از قدرت عهد صفوی برخوردار نبود.

۴. نگاه کنید به مینورسکی، سازمان حکومت اداری صفوی، ص ۱۸.

سیاسی کشور را باعث شده بود و این امر لزوم بوجود آوردن وحدت و تحکیم آن را در سطح مملکت محرز می‌ساخت و به همین جهت هم اولین اقدام اسماعیل یکم سرکوب کردن این حکام محلی بود.

بنیانگذار صفویه (۹۳۰-۹۰۷/۱۵۲۴-۱۵۰۲) موفق شد تا با بهره‌گیری از یک ایدئولوژی ضد سنی‌گری ایرانیان را به پذیرفتن شیعی‌گری وادارد و بدینسان سدی در مقابل دولت عثمانی^۱ و ازبکان ایجاد کند. در عهد طهماسب یکم (۹۴۸-۹۳۰/۱۵۷۶-۱۵۲۴) اگر چه سعی شد که سیاست اسماعیل یکم دنبال شود اما قدرتهای محلی، گاه حتی توسط قزلباشان، (مانند ولایت سیستان و یزد) مجدداً پدیدار شدند. قزلباشان از قدرت سیاسی بیشتری برخوردار شدند و بیشتر درآمد مملکت به آنها تعلق گرفت و نیز به همین جهت از ثروت و مال و غنائم جنگی بیشتر بهره‌مند شدند و در واقع بر مردم تسلط یافتند. به قدرت رسیدن و بهره‌وری آنان از امتیازات اجتماعی بیشتر، و به کار گماردن وابستگان آنها در سراسر ایران و سوءاستفاده‌ای که از مقام خود کردند و همچنین دو واقعه مهم که در عهد طهماسب یکم رخ داد و در زمان عباس یکم به نقطه اوج خود رسید و بارور شد، قدرت و محبوبیت قزلباشان را بتدریج کاهش داد:

۱- ورود عده زیادی از گرجیهای جنگی گرجستان به همراه طهماسب به ایران، که در زمان عباس یکم هسته اصلی سپاهیان وی را تشکیل دادند و شاه عباس به وسیله آنان موفق به تغییر کلی تشکیلات نظامی شد.

۲- نضج گرفتن نقطویان که به مبارزه با ترکان سران قزلباش، وابستگان دربار و برخی روحانیان تندرو برخاستند.

شاه طهماسب یکم به محض اینکه براریکه قدرت نشست و بر مناطق بیشتری تسلط یافت، فتح نامه صادر کرد و خود را «بنده شاه ولایت» نامید.^۲ سیاست مذهبی وی نیز همانند گذشته مبتنی بر احترام خاص به سادات و علمای دین بود و:

«ایشان در خدمت شاه جنت مکان به مدارج علیا ترقی نموده بر تبه محرمیت و عزت و اعتبار یافتند.»^۳

۱. دکتر عبدالهادی حائری، دیباچه‌ای بر پیشینه تاریخی جنبشهای پان اسلامیم، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد، شماره ۱ و ۲، (منهذ ۱۳۶۱)، ص ۱۲.

۲. اسکندر بیک ترکمان، عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۴۵.

۳. همانجا، ص ۱۴۳.

طهماسب یکم نه تنها مقامات بالا مانند نقابت را از سادات برمیگزید بلکه دختر و خواهر خویش را به عقد سادات در آورد و خود نیز همسری از سادات (دختر شاه نعمت‌اله) اختیار کرد. در دوره او علمای دین مورد توجه قرار گرفته، از عنایت دربار بهره‌مند می‌شدند و آنان که «قدر این مراتب و منزلت ندانسته و حفظ دولت خود نتوانستند کرد»^۱ به درآمد خود از سیورغال بسنده کردند. منصب صدر که بالاترین مقام دربار بود به علما، واگذار می‌شد.^۲

طهماسب بتدریج در مورد علما، روش دیگری پیش گرفت و علمای مخالف را از کشور بیرون راند^۳ و سپس متوجه علمای شیعی مذهب جبل عامل سوریه شد و برخی از آنان مانند شیخ حسین بن عبدالصمد حارثی (مرگ. ۹۸۴) (پدر شیخ بهائی)، زین الدین عاملی معروف به شهید ثانی (مرگ. ۹۶۶)، خاندان حلی و برادران کرکی را به ایران فراخواند. معروفترین آنان علی بن عبدالعال کرکی عاملی خاتم‌المجتهدین محقق ثانی است. ورود علمای جبل عامل به ویژه عبدالعال کرکی به ایران،^۴ در سیاست مذهبی صفوی دگرگونی‌هایی بوجود آورد. وی علمای مخالف خود مانند میر نعمت‌الله حلی را از صحنه سیاسی کشور دور ساخت^۵ و مقام معنوی و سیاسی خود را بحدی رساند که کلیه شؤون مملکتی را در دست گرفت و حتی طهماسب یکم را نایب خود شمرد و دست به نوآوری‌هایی در مذهب تشیع زد تا جایی که به‌وی

۱. اسکندر بیک ترکمان، عالم آرای عباسی، صفحه ۱۴۴

۲. برخی از علمائی که در زمان طهماسب یکم چندی مقام صدر را برعهده داشتند عبارتند از: امیر قوام‌الدین حسن اصفهانی، میر جمال‌الدین استرآبادی، میر نعمت‌الله حلی، امیر غیاث‌الدین منصور شیرازی، میر معزالدین محمد اصفهانی، میر اسداله مرعشی شوشتری، شاه تقی‌الدین محمد اصفهانی، میر محمد یوسف استرآبادی، میر غیاث‌الدین محمد میر میران و... برای آگاهی بیشتر از صدور و نقایب نگاه کنید به بخش: مقامات روحانی و نقش روحانیان در همین پژوهش.

۳. جهت آگاهی بیشتر از علما و متفکران شیعه نگاه کنید به بخش متفکران شیعه در عصر صفوی در همین پژوهش.

۴. جهت آگاهی از زندگی عبدالعال کرکی عامل و چگونگی آمدنش به ایران و بیرون راندن علما ایران نگاه کنید به: محمدباقر خوانساری، *روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات*، ۴۳، (قم ۱۳۰۴ ه. ق)، ص ۳۶۰.

۵. میر نعمت‌الله به جهت خصومت و نزاع خاتم‌المجتهدین شیخ علی‌بن‌العال... از صدارت معزول گشته به حله رفت اسکندر بیک ترکمان، عالم آرای عباسی، ۱۳، ص ۱۴۴.

راندن مردان مذهبی منحصر به میر نعمت‌الله نبود و مثالهای دیگری نیز در این عصر وجود دارد. مظفر حسین کاشی نیز در رابطه با اختلافاتش با مولانا حسن از مدرسه اخراج شد و نامه گلایه آمیزی به مولانا نوشت.

لقب «مخترع مذهب الشیعه» دادند.^۱ رویه‌های مذهبی بویژه در عهد طهماسب یکم باعث اختلاف نظر در بین فقها شد.

اسماعیل دوم (۹۸۵ - ۱۰۷۷/۹۸۴ - ۱۰۷۶) سعی کرد که از لحاظ مبارزات و فعالیت‌های مذهبی و نیز از نقطه نظر اجتماعی، تعادلی در نظام ادارات و اجتماعات مانند قضاوت و وضع مالیاتها بوجود آورد و از کشتار اهل تسنن جلوگیری کرد. جلوگیری وی از تندروی‌های مذهبی باعث شد که وی را متمایل به تسنن و اهل جماعت بدانند.

«در این اثنا میانه خلایق گفتگوی اختلاف مذهب بمیان آمده، از اطوار اسماعیل میرزا و سخنانی که در عقاید شیعه در پرده می‌گفت، مردمان او را در تشیع مست اعتقاد یافته، گمان تسنن به او بردند.»^۲

سعی اسماعیل دوم بر آن بود که از مبالغات مذهبی بکاهد و تا حد زیادی دست بعضی از علما را از دستگام‌های دولتی کوتاه کند زیرا معتقد بود که برخی از آنان پدرش را بازی داده بودند.^۳

به دنبال اصلاحات اجتماعی اسماعیل دوم، دستور داده شد که از لعن خلفادر خطبه‌ها و مساجد جلوگیری و از آویختن اشعار طنزآمیز در اماکن مقدس نیز پرهیز شود. اما اصلاحات وی و شایعه تمایلش به تسنن باعث شد که اسماعیل به اقدامات دیگری دست بزند، به ویژه که شنیدن شایعه سنی بودنش، برایش بسیار ملال‌آور بود.

اقدام بعدی وی ضرب سکه به نام خود بود و برای رفع تهمت سنی بودنش و رساندن ارادتش به خاندان علی (ع) دستور داد که این بیت را بر روی سکه‌ها نقش کنند:

ز مشرق تا به مغرب گر امام است علی و آل او ما را تمام است^۴

۱. دکان شیخ اسلام فی زمن سلطنه الشاه طهماسب الکبیر و بالغ فی ترویج مذهب الامامیه و اظهار البرائة من التیم والعدی و بنی‌امیه، بحیث لقبه بعض اهل السنه بمخترع مذهب الشیعه نکهه کنید به، خوانساری، روضات الجنات ۴۳، ص ۳۶۲.

۲. اسکندر بیک ترکمان، عالم آرای عباسی، ۱۳، ص ۲۱۳.

۳. همانجا، ص ۲۱۴.

۴. کلمات لا اله الا اله و محمد رسول الله و علی ولی الله به علت آنکه مورد معامله و احیاناً هتک حرمت قرار می‌گرفت، از روی سکه‌های عهد صفوی، به دستور اسماعیل دوم حذف و فقط بریک رو به شعر فوق و در روی دیگر سکه به نام اسماعیل صفوی اکتفا شد.

کوشش اسماعیل دوم در تغییر نظام اداری و اجتماعی، بیش از همه موجبات خشم قزلباشان و روحانیان را فراهم کرد. اما اسماعیل با همه کوشش خود، نتوانست بر مشکلات اجتماعی عهد خویش پیروز شود و نقطویان — که در عصر طهماسب یکم نضج گرفته بودند — در زمان او از قوت و کثرت بیشتری برخوردار شدند و بعدها به صورت یکی از مشکلات اساسی عهد عباسی درآمدند.

برادر اسماعیل دوم به نام محمد میرزا پس از وی به سلطنت رسید، محمد پس از رسیدن به حکومت (۹۸۹ - ۱۵۸۱/۹۸۵ - ۱۵۷۷)، برخود لقب خدا بنده نهاد. سیاست مذهبی وی، اصول خاصی نداشت، اما در نحوه اداره و اوضاع کشور تغییراتی داد. محمد خدا بنده قروض پدر را به لشکریان و قزلباشان پرداخت کرد ولی این امر باعث آن نشد که قزلباشان از تسلط بر شهرها و تشکیلات اداری دست بردارند و اینان چنان قدرتی به هم زده بودند که در حقیقت منجر به تشکیل نوعی حکومت محلی در نواحی فارس (ذوالقدر) و کرمان (افشار) شده بود.

در اواخر عصر وی مخالفت‌های مکرر محلی از قدرت مرکزی کاست. حملات مخالفان بیگانه در شرق و غرب کشور مانند جلال خان ازبک، عادل گرای خان، تاتار و سلطان عثمانی نیز، حکومت وی را بسیار ضعیف کرد و تبریز پایتخت اول دولت صفوی به تصرف عثمانیان درآمد.^۱

سیاست عباس یکم (۱۰۳۸ - ۱۶۲۶/۹۸۹ - ۱۵۸۱) در زمینه مذهب، تا حدی متعادلتر از اسلافش بود. وی به طور کلی از خود تعصب کمتری نسبت به مذاهب نشان می‌داد، اما با علاقه کافی نیز به ترویج و تقویت تشیع پرداخت. رفتار ملایمت‌آمیز وی نسبت به پیروان سایر مذاهب، وجهه ویژه‌ای به دربار شاه عباس از نظر سیاست خارجی آن بخشیده بود. او به اقلیتهای مذهبی توجه بسیار می‌کرد، و در دوره او فرمانهایی جهت بهبود اوضاع اجتماعی آنان صادر شد و حتی زمانی که مسیحیان مورد ایذاء دولت عثمانی قرار گرفتند، از آنان حمایت کرد؛ اما این حمایت شامل سران صاحب نفوذ قزلباش که «به خود سری برآمده»^۲ بودند و

۱. مورخان عامل دیگری را نیز در تضعیف حکومت محمد خدا بنده مؤثر می‌دانند و آن دخالت و نفوذ همسر وی خیر النساء بیگم مهد علیا بوده است و البته خیر النساء تنها زن مقتدر دربار صفوی نبود. قبل و بعد از او نیز زنانی مانند پریخان خانم در وقوع حوادث تاریخی عصر صفوی مؤثر بوده‌اند. جا دارد که نقش زنان در رویدادهای تاریخی عهد صفوی مورد بررسی و پژوهش قرار گیرد.

۲. اسکندر بیگ ترکمان، عالم آرای عباسی، ص ۴۰۱.

حکومت‌های محلی که در گوشه و کنار ایران مانند فارس، کرمان و خراسان سعی در استقلال داشتند، نشد؛ بویژه که قزلباشان صاحب نفوذ در دستگاه رهبری، در ازین بردن حیدر میرزا (پسر طهماسب یکم)، کشتن اسماعیل دوم و مادرش (زن محمد خدابنده) و حمزه میرزا (برادرش) دست داشتند. به پیروی از این سیاست، شاه عباس سپاهی منظم و مجهز به توپ و تفنگ از افراد گرجی، چرکسی، ارمنی، تاجیکی و غیره به نام «شاهسون» تحت فرماندهی خود تشکیل داد تا از نفوذ سیاسی قزلباشان بکاهد و نیز بتواند ترک‌های عثمانی و ازبکان را از غرب و شرق ایران براند. اتخاذ این خط‌مشی، یعنی درهم شکستن قدرتهای سیاسی و نظامی طوایف و خاندان اشراف در راه تشکیل ایرانی مستقل، در سیاست مذهبی وی پس از در دست گرفتن و کنترل همه امور مملکتی، تأثیر عمده‌ای گذارد. اقدام بعدی وی در دست گرفتن زمام اموری بود که سابقاً توسط روحانیان اداره می‌شد و این عمل در حقیقت دوره افول نفوذ روحانیان در دربار صفوی است. مع ذلک عباس یکم شخصی پای‌بند مذهب بود. به دستور وی و به سبب ارادتش به خاندان ائمه در مهر و فرامین رسمی عبارت «کلب‌آستان علی» و «کلب‌آستان ولایت» گنجانده شده بود. وی در میدان نقش‌جهان اصفهان مجالس سوگواری برگزار می‌کرد و خود نیز در آن شرکت می‌جست و سفرای دربار اعم از مسلمان و مسیحی اجازه تماشا و حضور در جلسات را داشتند. مراسم عزاداری را در هنگام جنگ نیز فراموش نمی‌کرد و حتی برخی از ایام نوروز را جهت تبرک در مشهد مقدس می‌گذراند (۱۰۰۹ ق).^۱ چندین بار نیز به سبب ارادت به امام رضا (ع)، پیاده جهت زیارت (در سالهای ۱۰۱۰ و ۱۰۱۲) از اصفهان به مشهد رفت. وی با زشتیهای اخلاقی از جمله دروغ‌گویی و دزدی مبارزه می‌کرد و بیرون شدن از حد اخلاق، مجازات سختی به دنبال داشت و همین امر در بوجود آمدن امنیت اجتماعی تأثیر زیادی گذاشت.^۲

۱. به نقل از تاورنیه در کتاب سیاست و اقتصاد عصر صفوی، نوشته دکتر محمد ابراهیم استانی باریزی، (تهران ۱۳۵۷)، ص ۵۲ ذکر می‌شود که شاه عباس برای جلوگیری از سقوط سلطنت توسط قزلباشان بویژه قورچیان، دسته جدیدی به نام تفنگ‌چیان بوجود آورد. به عقیده میوردسکی و به نقل از ابوالقاسم طاهری، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران، ص ۲۱۵. ایرانیان در عهد طهماسب یکم قبل از ورود برادران شرلی به ایران توسط پرتغالیها با تفنگ آشنایی پیدا کردند.
۲. اسکندر بیگ ترکمان، عالم آرای عباسی، ص ۵۹۸.
۳. در عهد وی مجازات‌های سنگینی برای انجام کارهای خلاف اخلاق در نظر گرفته شده بود. تمدی به

یکی دیگر از اقدامات عباس یکم در زمینه سیاست مذهبی، جلوگیری از خروج مسافران و زوار اماکن متبرکه به خارج از کشور بود و این امر بدان جهت بود که از خروج پول ایران به خارج از کشور جلوگیری شود. اگر کسی چنین اجازه‌ای می‌یافت، در عوض می‌بایست مبالغ زیادی به شاه می‌پرداخت. ممنوعیت خروج ایرانیان آنان را بیشتر متوجه زیارت اماکن مقدس داخل کشور مانند مشهد و قم کرد و البته این ممنوعیت خروج مورد تأیید و استقبال مردم نبود.

به هر حال با وجودی که مقامات و مناصب روحانی در دربار عباس یکم نیز وجود داشت و شخص وی نیز در اجرای مراسم مذهبی مصر بود، اما نهادهای مذهبی در زمان وی تابع نهادهای سیاسی بودند و صدر به «نیابت نفس نفیس اشرف در رتق وفتق»^۱ اسورکوشش می‌کرد. با این وصف از ارادت شاه عباس یکم به خاندان نبوت کاسته نشد، به طوری که وی در سال ۱۰۱۵ و ۱۰۱۶ قسمت زیادی از دارایی خود را «وقف حضرات عالیات مقدسات چهارده معصوم علیهم السلام» کرد.^۲ افزوده بر آن، عباس کتب عربی و علمی مانند فقه، تفسیر و حدیث را وقف امام هشتم (ع) ساخت و «آنچه کتب فارسی بود از تواریخ و دوانین و مصنفات اهل عجم با تمامی چینی‌آلات از لنگری‌های بزرگ فغفوری» را و دیگر اموال خود را مانند دیگر شاهان صفوی «به آستانه متبرکه صفییه صفویه»^۳ وقف کرد.

در عهد صفی یکم (سام میرزا نوه عباس یکم) (۱۰۵۲ - ۱۰۳۸ / ۱۶۴۲ - ۱۶۲۸) که درایت پدران خود را نداشت، در دستگاه‌های مملکتی بی‌نظمی بوجود آمد و در واقع سیستم جدید نظامی ایران که شاه عباس بنیان گذار آن بود، از هم پاشیده شد. وی مانند جد خود نظر مساعدی نسبت به اقلیتهای مذهبی داشت و با عیسویان به ملایمت رفتار می‌کرد. در زمان حکومت او بسیاری از نواحی غربی ایران مانند آذربایجان و عراق عرب و ارمنستان به تصرف مراد چهارم شاه عثمانی

→ زنان و جوانان، دزدی، اشتباه در امور قضاوت، گران فروشی و بد مستی مجازات‌هایی مانند مرگ، خصی شدن، نیمی از بدن را گچ گرفتن، سوزاندن ریش، تخته کلاه کردن، تنبیه بدنی و یا پرداختن جریمه نقدی را به دنبال داشت.

۱. اسکندر بیگ ترکمان، عالم آرای عباسی، ۲۳، ص ۷۶۱.

۲. اسکندر بیگ ترکمان، عالم آرای عباسی، ۲۳، ص ۷۶۰.

۳. همانجا، ص ۷۶۱.

درآمد و با وجود کوششهای وی در پس گرفتن آن ولایات، بغداد کماکان در تصرف عثمانیان باقی ماند.

شاه صفی اگر چه مطابق موازین اسلامی فرمانهایی مانند فرمان منع مسکرات صادر کرد، اما رویهمرفته دوره حکومتش با موفقیت‌های مذهبی و سیاسی چندانی همراه نبوده است.^۱

در زمان عباس دوم (۱۰۷۷ - ۱۰۵۲/۱۶۶۶ - ۱۶۴۲) سیستم و تشکیلات نظامی بار دیگر شکل گرفت اما پس از مدتی حتی دسته توپچیان نیز منحل شد. بتدریج وزیر وی اعتمادالدوله از قدرت خاصی در دربار برخوردار شد و شاه اکثر اوقات خود را در اندرون می‌گذراند تا بالاخره فساد در دستگاه‌های دولتی کشور را به انحطاط نزدیک ساخت. با وجودی که در عهد وی یهودیان مورد تعقیب قرار گرفتند، اما وی در مقام مقایسه با اسلافش از تعصب مذهبی بدور بود.

سلیمان (صفی دوم) (۱۱۰۵ - ۱۰۷۷/۱۶۹۴ - ۱۶۶۶) که دو بار تاج‌گذاری کرد (ابتدای سلطنت و سه سال بعد)،^۲ کفایت لازم را در امر کشورداری از خود نشان نداد و آن اقتدار و اراده‌ای که عباس یکم در مواقع بحرانی از خود نشان می‌داد، در عهد سلیمان و همچنین در عهد جانشین وی حسین وجود نداشت و نظارت بر امور مملکت در دست اطرافیان وی بود و او اسماً در رأس نهادهای سیاسی و مذهبی قرار داشت. وزیر وی ریاست شورای سلطنتی یعنی امر نظارت بر رؤسای کشوری، لشکری و بالاخره مذهبی را در اختیار داشت. امور مذهبی ابتدا در دست صدر بود که سلیمان آن را به دو صدر خاصه و صدر عامه تقسیم کرده بود.^۳ اما عملاً مقام صدر و وظایف وی را مقام بعدی روحانی یعنی صدرالممالک به عهده نداشت، بلکه محمدباقر مجلسی - شیخ الاسلام وقت، - (۱۱۱۱ - ۱۰۳۷/۱۶۹۹ - ۱۶۲۷) مقام روحانی قدرتمند بود. در مورد سیاست مذهبی وی،

۱. فرمان دیگری نیز در رابطه با منع تراشیدن ریش به شاه صفی نسبت می‌دهند که از مجموعه نسخه خطی شماره ۳۴۵۵ کتابخانه مجلس شورای اسلامی (ص ۱۲، ۱۳)، ارائه می‌شود. برای آگاهی از دیگر خصوصیات دربار شاه صفی نگاه کنید به،

A. Olearius, Vermehrte News Beschreibung der Muscowitischen und Perischen Reyse, (Schlewig 1956 - Tübingen 1971).

۲. برای آگاهی از اولین و دومین تاجگذاری سلیمان نگاه کنید به، کمپفر، در دربار شاهنشاه،

ایران، ترجمه کمکاووس جهاننداری (تهران ۱۳۵۵)، ص ۵۳-۳۹.

۳. کمپفر، همانجا، ص ۱۲۲.

اغلب منابع آزار و تعقیب اقلیتهای مذهبی در عهد وی را، اگر چه شخص شاه چندان تعصب مذهبی نداشت، یادآور شده‌اند.^۱ تعقیب اقلیتها در اواخر عهد صفوی بحدی شدت یافت که حتی رؤسای مذهبی ارامنه به زندان افتادند و کلیسای جلفا مجبور شد که سالیانه مبلغی به دولت پرداخت کند.^۲

نه تنها عیسویان بلکه یهودیان نیز تحت تعقیب قرار گرفتند. در سال ۱۰۸۹/۱۶۷۸ طبق فرمانی که سلیمان در حال مستی امضاء کرده بود، رؤسای مذهبی یهودیان در اصفهان به قتل رسیدند و برخی نیز با پرداخت مبالغ زیادی از اعدام رهایی یافتند.^۳ در واقع تعقیب و کشتار سنیان که در آغاز دوره صفویه شدت داشت در اواخر این دوره و بویژه در عهد سلیمان به آزار اقلیتهای مذهبی تبدیل شده بود. سلیمان در چند سال آخر سلطنتش به علت بیماری از خانه بیرون نیامد و رکود سیاسی و اجتماعی عهد وی، انحطاط دولت صفوی را شدت بخشید.

شاه حسین یکم قبل از رسیدن به حکومت (۱۱۳۵ - ۱۱۰۵/۱۷۲۲ - ۱۶۹۴) مانند پدر، متأثر از محمدباقر مجلسی، مجتهد با نفوذ وقت بود. نفوذ محمدباقر مجلسی در آغاز سلطنت وی تا اندازه‌ای بود که برخلاف سنت، مراسم تاجگذاری را او بعمل آورد.^۴ حسین از سیاستها و خطبشی‌هایی که عباس یکم در اداره مملکت بکار گرفت، استفاده نکرد. عدم تسلط شاه بر امور مملکتی، وحدت کشور را به مخاطره

۱. سفرنامه سانسون اشاره می‌کند که شاه شخصاً به مسیحیان علاقه داشت و حتی زمانی که شنید مسیحیان لنجان به علت قادر نبودن به پرداخت جزیه به اجبار اسلام را پذیرفتند، بدهی آنان را بخشید و اجازه داد که به دین خود بازگردند، ص ۳۱ و ۳۲.

2. Anonymous, (ed. Chick), *A Chronicle of the Carmelities in Persia*, Vol. I, P. 406.

طبق موازین اسلامی، اهل ذمه مبلغی به عنوان جزیه می‌پردازند.

3. *ibid.* P. 408.

۴. در همان مراسم تاج‌گذاری، محمدباقر مجلسی موفق به دریافت فرمانی مبنی به منع مسکرات، جنگ میان فرقه‌ها و منع کبوتربازی و طرد صوفیان از شهر شد که بویژه منع مسکرات و دستور لغو آن - که بعدها صادر شد - داستان جالبی دارد. بدین گونه که عمه‌شاه مریم بیگم که علاقه وافری به نوشیدن شراب داشت، خود را به بیماری زد و تنها علاج بیماری خود را شرب شراب دانمود کرد. پس از یافتن شراب از منزل سفیر لهستان (مسلمانان بنا بر فرمان شاه اجازه تهیه شراب را نداشتند) عمه شاه حاضر به نوشیدن شراب یا به اصطلاح داروی درد خود نشد، مگر اینکه ابتدا شاه از آن جرعه‌ای بنوشد. این حيله مؤثر واقع شد و بدینسان بر اثر شفای که به شاه در اثر نوشیدن شراب دست داد، دستور لغو فرمان منع مسکرات داده شد. نگاه کنید به لارنس لاکهارت، *انقراض سلسله صفویه*، ترجمه اسماعیل دولت‌شاهی، (تهران ۱۳۴۴)، ص ۴۵.

انداخته بود و در گوشه و کنار ایران بویژه در نواحی بلوچستان، کرمان، کردستان و گرجستان، حکومت‌های محلی نضج و قوت گرفتند. عدم کفایت حسین بحدی بود که حتی مردم اصفهان علیه شاه قیام کردند (تابستان ۱۱۲۰/۱۷۰۷) و خواستار به سلطنت رسیدن عباس میرزا برادر وی شدند. این قیام بسرعت سرکوب شد. اما این خواست در دوره وی، چندین بار از جانب مردم طلب شد. این امر مقدمه حوادث بعدی بود. وی به منظور نظارت بر امور مملکتی و خواباندن برخی از شورشها و فراهم آوردن لشکر، پایتخت را از اصفهان به قزوین منتقل کرد (۱۱۳۱/۱۹ - ۱۷۱۸)، اما این امر نیز به بهبود اوضاع اجتماعی کمکی نکرد. با وجودی که او لقب «دین پرور» داشت، سختگیریهای عهد وی شورش نواحی غربی ایران را گسترش داد و حتی دامنه آن از همدان به اصفهان کشیده شد اوضاع نواحی شمال غربی ایران نیز همان گونه که در سطور فوق ذکر شد، بهتر نبود و لزگیها نارضایتی خود را به صورت حرکتی ابراز داشتند. عدم کفایت حسین و سیاستهای نادرست وی و نیز دلایل سیاسی دیگری باعث شد که وی بسیاری از نواحی جنوبی ایران مانند جزایر بحرین، قشم و لارک را از دست بدهد و در جنوب غرب ایران مشعشعیان و در ناحیه جنوب شرق ایران بلوچها، حرکتهایی را آغاز کنند.

اعتبار مجلسی در دربار صفوی بحدی شده بود که حسین وی را به لقب جدیدی به نام ملاباشی - که بالاترین مقام روحانی عهد وی است، و سابقاً در دولت صفوی وجود نداشت - منصوب کرد.^۱ منصب جدید در واقع جایگزین مقام صدر یعنی بالاترین مقام روحانی دوره صفوی شد. پس از مرگ محمدباقر مجلسی منصب ملاباشی به نوه وی محمدحسین داده شد.^۲ به هر حال تعصبات مذهبی و مبارزه با صوفی‌گری و کشتار اهل تسنن بویژه در اواخر دولت صفوی از عوامل مؤثر سقوط این دولت است که توسط افاغنه اهل تسنن انجام گرفت.

چکیده سخن اینکه سیاست مذهبی عهد صفوی، ادوار مختلفی داشت و با روی کار آمدن هر یک از شاهان، سیاست مذهبی این عصر نیز رنگ خاصی بخود می‌گرفت، اما می‌توان به‌طور کلی یادآور شد که در لویه ادوار، جز دوره نوتاه حکومت اسماعیل دوم، مسلمانان اهل تسنن چه در داخل و چه در نواحی مرزی

۱. مینورسکی، سازمان اداری حکومت صفوی، تذکره الملوك، ص ۷۲.

۲. تذکره الملوك: ص ۲.

کشور، مورد تعقیب و اذیت قرار گرفتند زیرا که دولت صفوی، گذشته از دیگر دلایل سیاسی، سعی می کرد که از تمایل سنیان به دول دشمن مانند عثمانیها و ازبکها جلوگیری کند و هر زمان که با دول مذکور قرارداد صلح منعقد می شد، تعقیب اهل تسنن متوقف می ماند.

در اواخر سده دهم و نیمه اول سده یازدهم هجری قمری (سده شانزدهم و هفدهم میلادی)، که دوره شاه عباس و شاه صفی را مشتمل است، سیاست مذهبی صفوی تا حدی مبتنی بر مدارا با ادیان و دیگر مذاهب اقلیتها بود و با وجود روابط نزدیکی که میان سران حکومتی و روحانیان مذهبی وجود داشت، نهادهای مذهبی در نهایت تحت نظارت نهادهای سیاسی قرار داشتند. اما از اواخر سده یازدهم و بویژه نیمه اول سده دوازدهم (سده هفدهم و هجدهم، م)، به ویژه عهدشاه حسین که تعصب خاصی در اعمال تشیع بعمل آمد، تعقیب اهل سنت پس از مدتی آرامش، در نواحی کردستان، قفقاز و افغانستان از سر گرفته شد. مبارزه دولت صفوی تنها مسلمانان اهل تسنن و یا پیروان دیگر ادیان الهی را در بر نمی گرفت، بلکه گاه حتی غلات شیعه و دراویش صوفی مانند مشعشعیان و نقطویان را نیز شامل می شد.

۴

۳- مقامات روحانی و وظایف روحانیان

اهمیت دادن دولت صفوی به تشیع و توجه ویژه اش به علمای شیعی مذهب و حمایتش از علمای مذهبی باعث شد که بتدریج علما در امور اجتماعی و سیاسی مملکت مؤثر واقع شوند و این تأثیر و نفوذ در دوره طهماسب یکم و حسین یکم، به اوج خود رسید.

تشویق سلاطین صفوی به رونق فلسفه و فقه تشیع، مرجعیت علما و مشروعیت دولت را تقویت کرد. در واقع نوعی رابطه بین قدرت مذهبی و قدرت دنیوی یعنی زعامت معنوی و زعامت سیاسی پدید آمد که یکی از نتایج آن اداره برخی از تشکیلات دولتی مانند امور قضائی، اوقاف و امور مالکیت توسط روحانیان بود که از سنن قدیمی نشأت می گرفت.

در طول حکومت صفویه، قدرت مذهبی و قدرت دنیوی، جز در موارد نادری (مانند شیخ احمد اردبیلی، مقدس اردبیلی که روش عباس یکم را در اداره حکومت

نمی‌پسندید و آن را حکومت بر ملک عاریه می‌دانست) ^۱، عدم تفاهم چندانی بین دو قدرت حاکم — قدرت مذهبی و قدرت دنیوی — پیش نیامد، و اتحاد دولت و علما به صورت پدیدار شدن مشاغل و مناصبی تجلی کرد.

«نظر کلی سلاطین صفوی در برابر نفوذ مذهب و مقامات دینی این است که با افزودن تعداد محاکم عرف و ایجاد اغتشاش و بی‌نظمی در قضای شرع، و در تحت سلطه ظاهری و دنیوی درآوردن پیشوایان اسلامی، از فعالیت آنان بکاهند.» ^۲

به روایت تذکرة الملوك مقامات عالی روحانی در دربار صفوی عبارت بودند از: صدر، شیخ الاسلام، قاضی و قاضی عسکر ^۳. این مقامات گاه در دوره‌ای از این عهد تغییر نام داده‌اند و یا زمانی وظایف یک منصب در منصب دیگری ادغام شده است. مقام صدر از زمان اسماعیل یکم وجود داشت و آن مقام «روحانی عالی مقام»، رئیس دیوان روحانی بود که در آغاز بدان «صدر موقوفات» گفته می‌شد. تعیین حکام شرع و مباشرین اوقاف و قضاوت دربارهٔ جمیع سادات، علماء، شیخ الاسلامها، وزراء، مستوفیان و ... از وظایف وی بود. دادگاههای چهارگانه (دیوان اربعه) بدون حضور صدر حکمی صادر نمی‌کردند. در عهد طهماسب یکم دو مقام صدر وجود داشته است اما وظایف آن تفکیک نشده بود. در عهد عباس یکم مقام صدر را مدتی خود شاه عباس به عهده می‌گیرد ^۴. در عهد عباس دوم منصب صدر در شغل وزیر-اعظم ادغام و در عهد سلیمان مقام صدر به صدور (نواب) خاصه و عامه تقسیم شد و وظایف صدر خاصه، پرداختن به امور خالصه سلطنتی بود و رسیدگی به املاک عامه مردم بر عهده صدر عامه قرار گرفت. صدر عامه زیر نظر صدر خاصه انجام وظیفه می‌کرد و تحت نظارت صدر عامه، صدر الممالک بود که گاه این دو سمت به یک نفر تعلق داشته است ^۵. مقام صدر در عهد حسین یکم به مقام ملاباشی تبدیل شد و در دوره وی،

۱. محمد تنکابنی، قصص العلماء، (تهران ۱۳۹۶ ق)، ص ۳۴۳.

۲. سفرنامه شاردن به نقل از سازمان اداری حکومت صفوی، تذکرة الملوك، ص ۷۱.

۳. تذکرة الملوك: به کوشش دبیرسیاقی، (تهران ۱۳۳۲)، ص ۱. توضیح این مناصب مبتنی بر مفاد تذکرة الملوك و با مطابقت دستور الملوك، تألیف میرزا رفیعا، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۶۵ الی ۷۰، (تهران ۴۸-۱۳۴۷) می‌باشد.

۴. اسکندر بیگ ترکمان، عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۹۲۹.

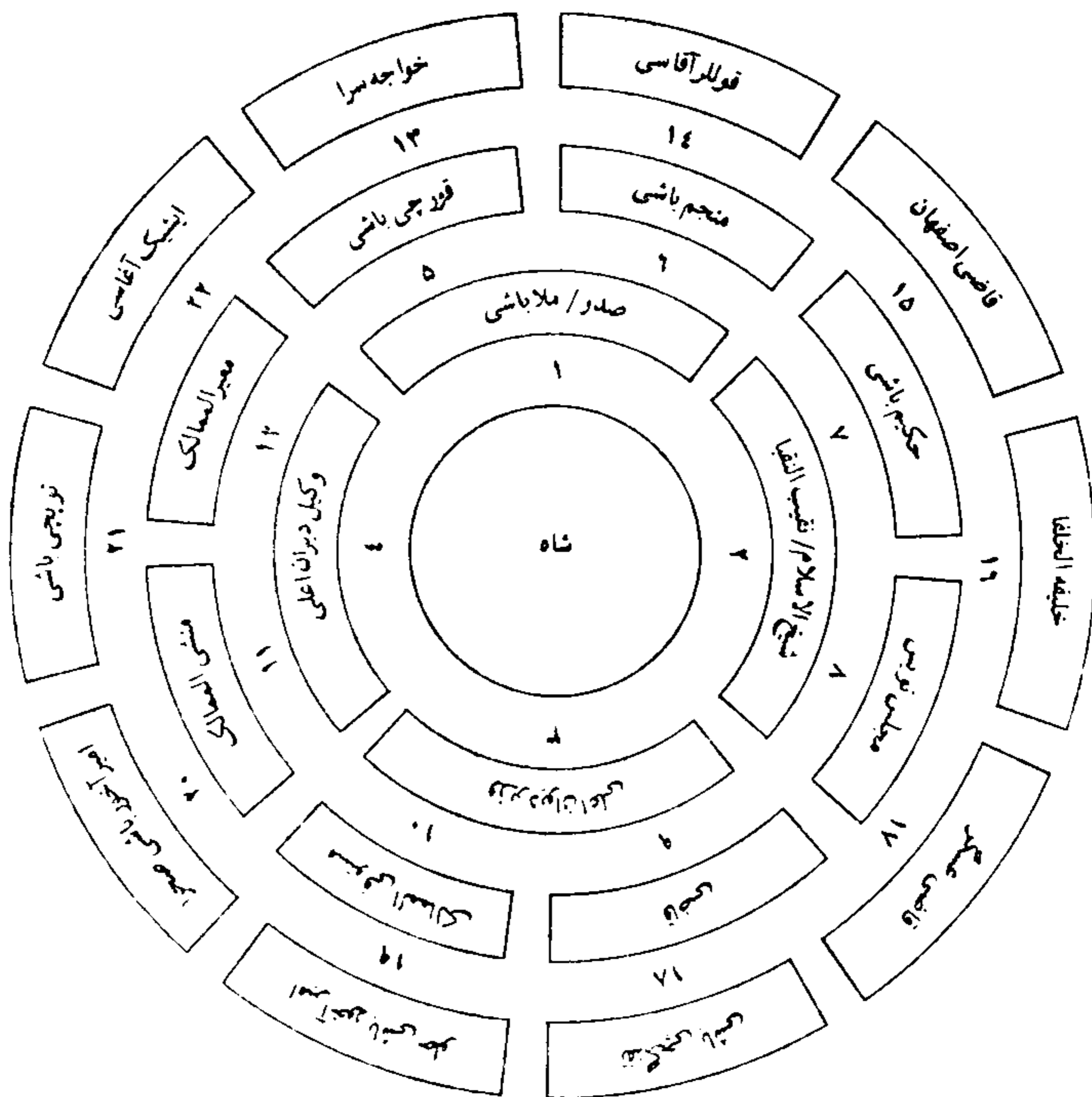
۵. مینورسکی، سازمان اداری حکومت صفوی، تذکرة الملوك، ص ۷۴.

ملاباشی عالیترین مقام روحانی تشکیلات دولت صفوی است. مقامات صدور اجازه ازدواج با شاهزادگان خاندان صفوی را داشتند و این امر نوعی تلفیق قدرت علما و دربار بود.^۱ شیخ الاسلام، «عالیترین و مطلعترین مقام قضائی» بوده است. ظاهراً این مقام عالی در طول دولت صفوی نوساناتی بنا بر حسب شخصیت و خصایص صاحب منصب داشته است. گاه مستقلاً و گاه تحت نظارت مقام دیگر روحانی، انجام وظیفه می کرده است. به طور مثال شیخ الاسلام اصفهان (پایتخت) عهده دار دعاوی شرعی و اسر به معروف و نهی از منکر بود. رسیدگی به اموال غایبین و یتیمان نیز از وظایف او بود. از جمله شیخ الاسلامان معروف، محمدباقر مجلسی شیخ الاسلام دربار سلیمان است که در عهد حسین یکم، ارتقاء منصب یافت. شیخ الاسلامان نیز اجازه ازدواج با زنان دربار را داشتند.

قاضی از نظر وظایف قضائی دارای اختیارات محدودی بود و وظیفه وی تشخیص دعاوی شرعیه مردم، نکاح، طلاق، وصایا، ضبط مال یتیم و غائب و... بود. در برخی از دوره ها حوزه وظایف قاضی و شیخ الاسلام بدرستی مشخص نمی شود و وظایف آنان در یکدیگر ادغام می شد. بعضی از قضات مانند قاضی پایتخت از توجه و قدرت خاصی برخوردار بودند.

قاضی عسکر، عهده دار امور روحانی لشکر و ابتدا مشاور کشیک خانه دیوان بیگی بود. بعدها وظیفه رسیدگی به احکام شرع قاضی عسکر به صدر محول شد و در اواخر صفویه، وظیفه آنان فقط منحصر به مطالبات سربازان و اثبات دعاوی آنان شد.^۲ نمودار الف موقعیت مقامات مذهبی و سیاسی عصر صفوی را نشان می دهد:

۱. برخی از صدور معروف عصر صفوی عبارتند از: تقی الدین محمد اصفهانی، صدر در دوره طهماسب یکم - ابوالولی انجوسدر در عهد محمد خدابنده و اوایل عباس یکم - میرزا رضی (داماد) و صدر عباس یکم - صدرالدین محمد (دخترزاده) و صدر عباس یکم - رفیع الدین محمد صدر در عصر عباس یکم - رفیع شهرستانی صدر عباس یکم و صفی یکم - حبیب الله صدر، صدر صفی یکم - میرزا مهدی اعتمادالدوله وزیر و صدر عباس دوم و نیز وزیر سلیمان - ابوطالب رضوی، ابوصالح رضوی به ترتیب صدر خاصه و صدر عامه و میرزا نجف خان صدر عامه دربار سلیمان - محمد باقر بن سید حسن حسینی (دخترزاده سلیمان)، صدر خاصه حسین یکم و میرسید مرتضی (داماد حسین یکم) صدر دوره حسین و طهماسب دوم و بلاخره محمد مقیم (داماد حسین) صدر طهماسب یکم و صدر الممالک و صدر عامه سلیمان دوم. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به «مثال» های صدور صفوی: گردآوری حسین مدرسی طباطبائی، (قم ۱۳۵۳).
۲. مشاغل و مناصب روحانی دیگری مانند خلیفه الخلفاء، نقیب النقباء، وزیر، مستوفی و متصدی موقوفات، مجتهد، قاضی القضاة پیش نماز، متولسی، مؤذن و حافظ نیز در عصر صفوی وجود



نمودار الف - موقعیت مقامات مذهبی و سیاسی در عصر صفوی^۱

داشته است که در رده‌های بعدی پس از مقامات عالی روحانی قرار می‌گیرند. برای آگاهی بیشتر پیرامون مشاغل روحانی علاوه بر تذکرة الملوك و دستورالملوك نگاه کنید به، کمپفر، در دربار شاهنشاه ایران، ترجمه کیکائوس جهاننداری، (تهران ۱۳۵۰)، ص ۱۳۰-۱۲۲ و همچنین سفرنامه مانسون: ص ۴۳-۳۷.

۱. این نمودار براساس توضیحات مشاغل و مناصب در تذکرة الملوك، سارمان اداری حکومت صفوی، با حواشی و. مینورسکی، ترجمه مسعود رجب‌نیا، (تهران ۱۳۳۴)، و دستورالملوك، نوشته میرزا رفیعا، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه ادبیات دانشگاه تهران، شماره‌های ۶۵ الی ۷۰، (تهران ۱۳۴۷-۴۸)، ص ۵۰۳-۴۷۵، ۶۲-۹۳، ۲۹۸-۳۲۲، ۴۳۸-۴۱۶ و ۵۶۴-۵۴۰ و برداشتهای نویسنده این پژوهش موجود آمده است. این نمودار نشانگر نظامی است که تقریباً در طول دولت صفوی بکارگرفته شده است. اماگاه در بعضی از ادوار نیز نوساناتی داشته است.

فصل چهارم

متفکران شیعی عهد صفوی

عهد صفوی، عصری است که اگرچه در آن برخی از شاخه‌های ادبی رو به انحطاط گذاشت،^۱ اما از لحاظ رشد و توسعه افکار و عقاید مذهبی یکی از فعالترین دوره‌های تاریخ ایران است. در آغاز عهد صفوی، از عصر اسماعیل یکم، به علت نیاز به آگاهی از اصول و قوانین تشیع، دربار صفوی در ایجاد مراکز مذهبی، توسعه کتب و نوشته‌های مربوط و ورود و پرورش متفکران مذهبی سعی فراوان مبذول داشت. به دنبال این هدف، فقهای شیعی مذهب به دعوت دربار صفوی از جبل عامل و بحرین به ایران وارد شدند و دستور ترجمه کتب مذهبی به فارسی — که اغلب به عربی نوشته شده بودند — داده شد. عرب بودن بسیاری از فقها و عدم آشنایی آنان به زبان فارسی مشکلاتی از قبیل عدم امکان ترجمه کتب عربی و همچنین سخنرانی در جلسات وعظ را بوجود آورد و در پی آن سعی به یادگیری زبان فارسی توسط علمای غیر ایرانی شد.^۲ در عصر اسماعیل یکم جلد اول کتاب قواعد الاسلام — نوشته شیخ جمال‌الدین مطهرحلی — توسط قاضی نصراله زیتونی اساس قوانین تشیع قرار گرفت و بدان عمل شد.^۳ سیاست دولت صفوی در عهدشاه اسماعیل دوم که

۱. نگاه کنید به بخش تأثیر و نفوذ در ادبیات در همین پژوهش.

۲. به طور مثال سید نعمت‌اله جزایری و برادرش که زبان فارسی نمی‌دانستند و قرار بود که در مدرسه منصوریه شیراز منزل کنند، هر کدام طوطی‌وار قسمتی از آدرس مدرسه را حفظ کرده بودند و به هنگام ورود به شیراز دنبال آدرس مورد نظر می‌گشتند و یکی کلمه مدرسه را می‌گفت و دیگری کلمه منصوریه، تا به مقصد رسیدند. محمد تنکابنی: قصص العلماء، ص ۴۴۱.

۳. عالم‌آرای صفوی، به نقل از ابوالقاسم طاهری، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران، ص ۱۷۸.

سیاست مذهبی معتدلی در پیش گرفته بود، بجایی رسیده بود که علمای مذهبی مانند سیمامیرزا مخدوم شریفی، مولانا میرزا جان شیرازی و میرمخدوم لاله که احتمال پیروی از تسنن بدانها می‌رفت، دچار اشکال می‌شدند تا این که شاه برای حفظ جان آنان در جلسات وعظ گارد محافظ تعیین کرد.^۱ مع ذلک از همان اوایل عهد صفوی علمای مذهبی والاترین مقام را در دربار صفوی دارا بودند. در عهد اسماعیل یکم ابتدا شیخ عبدالباقی و سپس جمال‌الدین محمد استرآبادی مقام صدر را به خود اختصاص دادند (۹۱۷/۱۱ - ۱۰۱۰) و هم در عهد اوست که امیرسید شیرازی - صدر دربار - در ترویج مذهب تشیع یکی از پیش‌قدمان این راه محسوب می‌شود. قاضی محمد کاشی در سال ۹۰۹/۱۰۰۲ به مقام وزارت می‌رسد و سمت صدر را نیز داشته است. در دوره طهماسب یکم در سال ۹۴۳/۱۰۳۶ مقام صدر به امیر معزالدین اصفهانی تفویض شد. معزالدین به ترویج مذهب تشیع همت گماشت و در زمان اوست که به دستور وی شیره‌خانه‌ها، باده‌فروشیها و قمارخانه‌ها خراب می‌شود. مقام علمای مذهبی در عهد صفوی بحدی بود که گاه مأموریت‌های سیاسی نیز به آنها واگذار می‌شد. در عهد طهماسب یکم و به فرمان وی قاضی جهان قزوینی که از روحانیون بزرگ آن عهد بود، برای امضای قراردادی به دربار همایون در هندوستان فرستاده شد و مأموریت‌هایی نیز به خواجه افضل‌الدین محمد ترکه^۲ که از علمای مورد توجه دربار طهماسب یکم بود، محول شده بود.

به‌طور کلی اوج نفوذ روحانیان در عهد صفوی، ابتدا در زمان اسماعیل یکم است و سپس در زمان طهماسب یکم این نفوذ قوت فوق‌العاده‌ای می‌گیرد، بطوری که فرامین دربار فقط با تأیید علما قابل اجراست. در عهد عباس یکم بخاطر قدرت فوق‌العاده شخص شاه از نفوذ روحانیان کاسته می‌شود و شاه از دخالت آنان در امور جلوگیری می‌کند، بویژه که آنان «می‌خواستند تغییر و تبدیل در مهمات نارخانه سلطنت مثل تعیین و کیل و وزیر و صدور و غیرها نمایند».^۳ در عهد جانشینان وی و بویژه شاه حسین مجدداً قدرت عمده در دست روحانیان است و برخی از آنان مانند

۱. اسکندر بیگ ترکمان، عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۱۴.

۲. برای آگاهی بیشتر پیرامون خواجه افضل‌الدین محمد ترکه نگاه کنید به: مدرس، دیحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیه واللقب، ج ۲ (تبریز ۱۳۴۶)، ص ۱۶۵ و

اسکندر بیگ ترکمان، عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۵۵.

۳. اسکندر بیگ ترکمان، عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۴۴.

محمدباقر مجلسی از اعتبار و اهمیت خاصی برخوردارند.

حال به ذکر نام و شرح حال دوازده نفر از معروفترین متفکران و علمای

عصر صفوی - که به نحوی در سیاست دولت مؤثر بوده‌اند - می‌پردازیم:^۱

۱) شیخ نورالدین علی بن عبدالعال عاملی کرکی معروف به محقق ثانی و یا محقق کرکی (سرگه. ۹۴۰) از علمای قرن دهم هجری از قریه کرک در ناحیه جبل عامل شام و معاصر با شاه طهماسب یکم و استاد زین‌الدین عاملی شهید ثانی از شاگردان احمد بن فهد حلی بود. وی از علمای شام بود که مدتی را نیز در عراق - عرب به تحصیل علم پرداخت و سپس به ایران^۲ آمد و در ترویج مذهب جعفری کوشید و سرانجام منصب شیخ الاسلامی یافت. نفوذ وی در دربار صفوی بحدی رسید که دربار صفوی در حقیقت از وی دستور می‌گرفت و در واقع عملاً سلطنت در دست وی بود. فرامین و دستورات شاهانه با تأیید وی رسمیت می‌یافت و حتی فرمان همایونی به کلیه نقاط کشور رسید که بر تمامی مردم «امثال امر شیخ» لازم می‌باشد، زیرا که نایب حضرت ولی عصر (ع) بوده و سلطنت حقه حق اوست؛ و شاه خود را یکی از عمال وی معرفی کرد.^۳ فرامین مربوط به اخذ مالیات و تعیین مقدار آن و بسیاری از احکام دربار از طریق وی صادر می‌شد. حتی به امر وی برخی از علمای مذهبی مخالف او نیز از ایران اخراج شدند.^۴ وی در اجرای دستورات مذهبی تعصب فراوان داشت تا بحدی که وی را «مخترع مذهب شیعه» لقب دادند. همچنین مشهورست که به توصیه وی به کار بردن مهر (تربت) در نماز توسط شیعیان متداول شد.^۵ وی حتی محراب نماز را در ولایات خراسان و عراق عجم تغییر داده بود که

۱. جهت اطلاع از اسامی و شرح حال متفکران عهد صفوی رجوع کنید به: اسکندر بیگ ترکمان، عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۴۳ الی ۱۵۸. و برای آگاهی از نقش آنان نگاه کنید به بخش مقامات روحانی و نقش روحانیان در همین پژوهش.

۲. محقق الکرکی یکبار نیز در عهد شاه اسماعیل یکم به ایران سفر کرده بود اما در ایران مقیم نشد. اسماعیل یکم هر ساله مبلغ هفتاد هزار دینار شرعی (طلای مسکوک هیجده نخود) برای وی به شام می‌فرستاد. نگاه کنید به: محمدعلی مدرس - دیحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیه واللقب، ج ۵، ص ۲۴۷.

۳. محمدعلی مدرس، دیحانة الادب...، ص ۲۴۵.

۴. محمدباقر خوانساری، دوضات الجنات فی احوال العلماء والمعادن، ج ۴. (تهران - قم ۱۳۹۰)، ص ۳۷۵ - ۳۶۰. به نقل از کامل الشیبی، تشیع و تصوف ترجمه ذکاتنی قراگزلو (تهران ۱۳۵۹)، ص ۳۹۳.

شیخ حسین عاملی در رد آن کتابی نوشت.^۱ محقق کرکی در نجف اشرف وفات یافت. و شیخ علی منشار (پدر زن شیخ بهائی) جانشین وی و شیخ الاسلام اصفهان شد. برخی از تألیفات وی عبارتند از: ۱- اثبات الرجعه ۲- جامع المقاصد فی شرح القواعد (شرح قواعد علامه حلی) ۳- حاشیه ارشاد علامه حلی ۴- (ساله جمعه ۵- حاشیه بر مسجود بر قربت ۶- حاشیه شرایع الاسلام ۷- شرح الفیه شهید اول و چند اثر دیگر. ۲) شیخ عبدالعالی بن علی فرزند محقق کرکی (مرگ. ۹۹۳) از علمای معاصر با سلطان محمد خدابنده و شاه عباس یکم ودائی میرداماد و صاحب کتب: ۱- حاشیه مختصر نافع ۲- (ساله در معرفت قبله و شرح ارشاد علامه ۳- شرح الفیه شهید.

۳) غیاث الدین منصور بن صدرالحکما؛ (مرگ. ۹۴۸ یا ۹۴۰) غیاث الدین- منصور از علما و حکما و معروف به غیاث الحکما از کودکی علوم و حکمت را فرا گرفت و در ایام جوانی بحدی رسید که با علما به بحث و جدل می پرداخت و در بیست سالگی از تحصیل علوم فارغ شد و در عهد شاه طهماسب یکم مقام صدارت عظمی یافت و به صدرالممالک ملقب شد. وی بر اثر اختلافی که با شیخ علی محقق کرکی داشت از مقام صدر استعفا داد^۲ و به شیراز رفت. مدرسه منصوریه شیراز به مناسبت وی تأسیس شد و در آنجا تدریس می کرد و در همان جا نیز مدفون است. برخی از تألیفات وی عبارتند از: ۱- اثبات الواجب تعالی، ۲- اخلاق منصوریه، ۳- التصوف- و الاخلاق، ۴- تعدیل المیزان، ۵- جام جهان نما.

۴) زین الدین عاملی (زین الدین بن علی بن احمد بن محمد جمال الدین بن تقی- الدین بن صالح) (مرگ. ۹۶۶). ملقب به شهید ثانی و تلمیذ فهد حلی. زین الدین عاملی بیشتر اوقات را از شر متعصبین اهل سنت در خفا بسر می برد. وی در نه سالگی قرآن را به پایان رساند و علوم فقه و غریبه را ابتدا نزد پدر و سپس نزد استادان دیگر مانند ملا محمد گیلانی، محمد بن عبدالقادر عرضی، شیخ احمد بن محمد بن خاتون عاملی و شیخ عبدالصمد جد شیخ بهائی در شام، مصر، بغداد و قسطنطنیه فرا گرفت. وی به روایتی در راه حج کشته شد و به روایت دیگر به سبب شیعی مذهب بودن در قسطنطنیه به قتل رسید و جسدش را به دریا انداختند. به قول دیگری به اسر

۱. محمد علی مدرس، دبحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیه واللقب، ج ۴، ص ۱۲۹. درباره

تغییر قبله همچنین نگاه کنید به، محمد تنکابنی، قصص العلماء، ص ۳۴۷.

۲. اسکندر بیگ ترکمان، عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۴۴.

سلطان سلیم در سال ۹۶۵ هـ در مسجد الحرام محبوس گردید و پس از مدتی به قتل رسید. تالیفات معروف وی عبارتند از: ۱- آداب الحمله ۲- اجتهادیه ۳- الارشاد الی طریق الاجتهاد ۴- اعتقادیه ۵- الایمان والاسلام ۶- بدایه الدرایه ۷- دوض الجنان فی شرح ارشاد الالذهان و بالآخره ۸- الروضه البهیة فی شرح اللعمه الدمشقیه معروف به شرح لعمه^۱.

۵) شیخ حسین عاملی (شیخ حسین بن عبدالصمد عزالدین جبعی عاملی حارثی همدانی) (مرگ. ۹۸۴). از حکما و علمای قرن دهم هجری قمری و از تلامذه شهید ثانی. وی پدر شیخ بهائی است که به دعوت شاه طهماسب یکم و با دریافت هدایای فراوان از جانب شاه، بالاخره از جبل عامل شام به قزوین پایتخت صفوی آمد. وی مدتها در قزوین و مشهد به ترویج مذهب تشیع پرداخت و از مقام برجسته‌ای در دربار برخوردار بود و جهت ترویج تشیع با منصب شیخ الاسلامی به مشهد و هرات سفر کرد. وی نظرات خاصی در وجوب عینی نماز جمعه داشت و در زمان غیبت امام، آن را واجب عینی می‌دانست.^۲ پس از سفر به حج مقام شیخ الاسلامی وی را فرزندش شیخ بهائی عهده‌دار شد. شیخ حسین عاملی پس از مراجعت از مکه در بحرین اقامت گزید و در همان جا نیز وفات یافت. برخی از تالیفات وی عبارتند از:

۱- الاعتقادات الحقه ۲- تحفه اهل الایمان فی قبله عراق عجم و خراسان (در رد عقاید محقق کرکی درباره تغییر محراب نماز). ۳- دماله طهماسبیه ۴- العقد الطهماسبی ۵- دصول الاخیاد الی اصول الاخبار.

۶) شیخ بهائی (شیخ بهاءالدین عاملی) (مرگ. ۱۰۲۱) شیخ الفقهاء محمد بن العلامه عزالدین شیخ حسین بن عبدالصمد بن شیخ شمس‌الدین محمد بن علی بن حسن بن حسین بن محمد بن صالح حارثی همدانی جبعی عاملی با لقب بهاء‌الدین و تخلص شعری بهائی از فقها و مفاخر شیعه و اهل قریه جبج از قراء جبل عامل سوریه، بود. وی در جبج واقع در نزدیکی بعلبک متولد شد و در ایام کودکی به اتفاق پدر به ایران

۱. برای آگاهی بیشتر بپرامون زندگی و تالیفات عاملی نگاه کنید به، محمد علی مدرس، دیحانه الادب فی تراجم المعروفین بالکنیه واللقب، (تبریز ۱۳۴۶)، ص ۲۸۰.
 ۲. حامد الکار به نقل از بیدآبادی در مکارم الاثار، یادآور می‌شود که در عهد طهماسب یکم نیز در غیبت کبری، ادای نماز جمعه واجب عینی دانسته شد. رجوع کنند به ح. الکسار، نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت، ترجمه ابوالقاسم سری، (تهران ۱۳۵۹)، ص ۳۴.

آمد و پس از تحصیل کمالات، ریاست علمی - مذهبی به وی داده شد. وی پس از وفات پدر زنش، شیخ علی منشار جانشین محقق کرکی، مقام شیخ الاسلامی اصفهان را یافت و از فقهای عهد شاه عباس یکم و مورد توجه خاص وی بود و تاریخ عباسی را نیز به نام وی نوشت. شیخ بهائی به آذربایجان، مصر، شام، عراق، حلب، مکه و در ناحیه شرق هرات تا سرانندیب سفر کرده بود. در سال ۱۰۰۸ در سفر مشهد همراه عباس یکم بود. شیخ بهائی علاوه بر آگاهی از علوم اسلامی، ریاضی دان، معمار و طبیب نیز بود. وی دیوار صحن مرتضوی را طوری ساخته بود که در تمام فصول وقت ظهرو زمان نمازگزاردن را مشخص می کرد، تعیین قبله مسجد شاه اصفهان، تقسیم آب زاینده رود اصفهان به قراء و محلات مختلف، منارجنبان اصفهان، ساختمان گلخن حماسی در اصفهان معروف به حمام شیخ بهائی - که با یک شمع آب را گرم می کرد - همگی از کارهای وی می باشد.

بسیاری از بزرگان این عصر از شاگردان شیخ بهائی بودند از آن جمله فاضل - جواد، مجتهد قزوینی، ملا صدرا، ملا محسن، محقق سبزواری و محمد تقی مجلسی. برخی از تألیفات وی عبارتند از: ۱ - اثبات الانوار الالهیه ۲ - الاثنی عشریات الخمس فی الطهارة والصلوة والزکوة والصوم والحج ۳ - الاسطرلاب ۴ - تشریح الافلاک ۵ - فضاویس الارض ۶ - التهذیب یا تهذیب البیان ۷ - جامع عباسی ۸ - کشکول ۹ - مثنوی نان و حلوا و حدود هشتاد کتاب دیگر.^۱

۷) میر محمد باقر داماد (میر داماد) (مرگ. ۴۱ - ۱۰۴۰)، میر محمد باقر بن شمس الدین محمد، متولد اصفهان و از مردمان استرآباد بود. وی دخترزاده محقق کرکی است. پدرش داماد محقق کرکی بود و به همین علت شهرت داماد داشت و شهرت میر داماد نیز از این جهت به فرزندش منتقل شد. بقولی نیز لقب میر داماد را به لحاظ دامادی شاه عباس یکم به او داده اند. میر داماد شیعه مذهب و عالم در علم فقه بود و در قرن یازدهم از حکمای اسلام بشمار می رفت، بویژه که وی علاوه بر اصول فقه و الهیات به علوم غریبه و دیگر علوم مانند شعر و ادب نیز آشنایی

۱. برای آگاهی بیشتر پیرامون تألیفات شیخ بهائی نگاه کنید به: محمد علی مدرس، دیحانة الادب...، ج ۳، ص ۳۰۱. تقی الدین اوحدی بلیائی در عرفات عاشقین لفظ بهاء الدین (را) تاریخ فتح ایروان می داند و چون گنج فتح ایروان طلسمی بود که در ازل به اسم او بسته شده بود، وی را به اسم و مسمی به وفق آیت رایت و نصب علم علم و عمل دلیل آن فتح گشت. نسخه خطی کتابخانه ملی ملک، به شماره ۵۳۲۴، ص ۱۲ و ۲۲۳.

کامل داشت. میرداماد معاصر شیخ بهائی بود. وی شاگرد شیخ حسین عاملی (پدر شیخ بهائی) بود و از تلامذه وی ملاصدرای شیرازی را باید نام برد.

میرداماد حدود پنجاه جلد کتاب به زبان فارسی و عربی دارد که برخی از آنان عبارتند از: ۱- حاشیه کافی ۲- سدة المنهتی در تفسیر قرآن ۳- الرواشح اسماءیه فی شرح الاحادیث الامامیه (جمع آوری احادیث شیعه) ۴- حاشیه صحیفه سجادیه ۵- خلاصه الملکوت ۶- العجل المتین ۷- تشریح الحق ۸- الجذوات (برای شاه عباس) ۹- مشرق الانوار. تخلص وی در شعر نیز اشراق بوده است.^۱

۸) میرابوالقاسم (صدرالدین موسوی حسینی) میرفندرسکی، (مرگ. ۱۰۵۰). حکیم و فیلسوف و عارف معاصر شاه عباس یکم، شاه صفی، و نیز معاصر مشاهیری مانند شیخ بهائی و میرداماد، اهل فندرسک از توابع استرآباد بود و در ایام جوانی عازم هندوستان شد. اما پس از مدتی به ایران بازگشت و در دربار ایران مقامی والا یافت و در سن هشتاد سالگی در اصفهان وفات یافت. مقبره میرفندرسکی در تکیه ای به نام میر در نزدیکی تخت فولاد اصفهان واقع است. برخی از آثار وی عبارتند از: ۱- تاریخ الصفویه، ۲- تحقیق المزله، ۳- رساله صنایعیه، ۴- شرح جوک یا شرح کتاب الهاده، ۵- ترجمه فارسی شرح لعمه، ۶- حاشیه تفسیر بیضاوی، ۷- المنهتی، و چند منظومه مانند سامی و غزوات حیدری.^۲

۹) محمد بن ابراهیم بن یحیی صدرالدین شیرازی ملقب به صدرالدین یا صدر المتألهین، معروف به ملاصدرا (مرگ. ۱۰۵۰) از فلاسفه و حکمای قرن یازدهم هجری قمری، از تلامذه شیخ بهائی، میرداماد و میرفندرسکی بود. ملا محسن فیض کاشانی و ملا عبدالرزاق فیاض لاهیجانی^۳ از شاگردان ملاصدرا بوده اند (فیض داماد وی نیز بود). وی در سال ۹۸۰ متولد شد و در طول زندگی پربارش سرآمد حکیمان ایران بود و در حکمت اسلامی و علم کلام از مفاخر دوران به شمار می رفت.

۱. برای آگاهی بیشتر از زندگانی و تألیفات وی نگاه کنید به: محمدعلی مدرس، دیحانة الادب...، ج ۶، ص ۵۶. و نیز محمد باقر خوانساری، دوضات الجنات...، ج ۲، ص ۶۲.
۲. جهت آگاهی بیشتر پیرامون زندگی میرفندرسکی و تألیفات وی نگاه کنید به: محمدعلی مدرس، دیحانة الادب...، ج ۴، ص ۳۵۷ و ادوارد براون، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه رشیدیاسمی، ج ۴ (تهران بی تا)، ص ۲۸۳ و ۳۰۶.

۳. برای آگاهی پیرامون زندگی و فلسفه ملاصدرا نگاه کنید به: عبدالمحسن مشکوة، نظری به فلسفه صدرالدین شیرازی، (تهران ۱۳۶۱).

اهمیت کار ملاصدرا شاید بیشتر از جهت در آمیختن مکتبهای مختلف فلسفی با افکار اسلامی ایران است. عقاید وی درباره اصالت وجود و ماهیت نفس به مقامی می‌رسد که حتی دانشمندان سده‌های بعد نیز متأثر از وی می‌باشند.

برخی از آثار وی عبارتند از: ۱- اتحاد العاقل و للعقول ۲- اسرار آیات و انوار البینات ۳- الاسفار الادبیه ۴- کلمه الاشراف ۵- المبدئه والمعاد ۶- مفاتیح الغیب ۷- الواردات القلبیه ۸- اسرار کلیات ۹- شرح اصول کافی.

۱۰- محمد تقی مجلسی، (مرگ ۱۰۷۰) ملا محمد تقی بن مقصود علی اصفهانی مشهور به مجلسی معاصر شاه عباس یکم و شاه صفی از علمای شیعه اثنی عشری و از تلامذه شیخ بهائی می‌باشد. وی صاحب نوشته‌های بسیار در فقه، تفسیر و حدیث است او نخستین کسی است که پس از روی کار آمدن دولت صفوی شروع به جمع‌آوری و نشر احادیث شیعه کرد. مجلسی در زمان حیات به تصوف منسوب بود؛ اما بعدها این موضوع از جانب پسرش - محمد باقر مجلسی - به شدت انکار شد. وی در اصفهان وفات یافت و مقبره وی در مسجد عتیق اصفهان است. برخی از تألیفات وی عبارتند از: ۱- احیاء الاحادیث فی شرح تهذیب الحدیث ۲- حاشیه صحیفه سجادیه ۳- حلیه المتقین فی معرفه احکام الدین لارتقاء معارج الیقین ۴- روضه المتقین ۵- شرح زیادت جامع ۶- لوامع صاحبقرانی^۱.

۱۱- محمد بن مرتضی کاشانی معروف به ملا محسن فیض (مرگ ۱۰۹۱). وی معاصر شاه عباس دوم بود. در ایام جوانی از کاشان به قم و سپس به شیراز رفت، و ابتدا در زمره شاگردان سید ماجد و سپس در شمار شاگردان ملاصدرا قرار گرفت و با دختر وی ازدواج کرد و نزد وی به تحصیل حکمت پرداخت. تألیفات وی بیشتر در حکمت و عرفان می‌باشد. فیض در شرعیات و شعر نیز دست داشت و در اشعار خود «فیض» تخلص می‌کرد. به فیض مدت‌ها نسبت تصوف می‌دادند اما وی در کتاب خود - الکلمات الطرایفه فی ذکر منشا اختلاف الامه المرحومه -، آن را نفی و انکار می‌کند، از فیض بیش از صد کتاب باقی مانده است که مشهورترین آنان عبارتند از: ۱- بشاره الشیعه ۲- اصول الاصلیه ۳- اصول العقاید ۴- اصول المعارف ۵- ابواب الجنان ۶- انوار الحکمه ۷- الحق الیقین ۸- الشافی ۹- الکلمات

۱. برای آگاهی بیشتر پیرامون محمد تقی مجلسی و آثار وی رجوع کنید به، محمد باقر خوانساری، «روضات الجنات»، ۲۳، ص ۱۱۸-۱۲۳.

مکنونه فی علوم اهل المفرقه واقوالهم . ۱ - عین الیقین فی اصول الدین ۱ - الوافی، وکتب منظومسی مانند دیوان شعرا و مثنویات و چندین کتاب دیگر در اصول عقاید، اخلاق، فقه و غیره. قاضی سعیدقمی ملقب به حکیم کوچک از شاگردان وی بوده است.

(۱۲) محمد باقر مجلسی (۱۱۱۱ - ۱۰۳۷)، پسر محمدتقی مجلسی از علمای شیعی و یکی از با نفوذترین علمای عهد صفوی می باشد. وی در عهد سلیمان شیخ-الاسلام بود و در زمان حسین یکم منصب ملاباشی را دارا شد که بالاترین مقام روحانی در این زمان بوده است.

برخی از تألیفات وی - به عربی و فارسی - عبارتند از: ۱ - بحار الانوار فی- اخبار الائمة الطهاره، ۲ - عین الحیات، ۳ - مشکوة الانوار، ۴ - حلیة المتقین، ۵ - حیوة القلوب، ۶ - تحفه الزائر، ۷ - جلاء العیون، ۸ - مقیاس المصابیح، ۹ - ربیع الاسابیح، ۱۰ - زاد المعاد، ۱۱ - حق الیقین و غیره.

۴

۱. جهت آشنایی با اشعار فیض نگاه کنید به، دیوان کامل فیض کاشانی. (تهران ۱۳۶۱). و اطلاع از زندگی و تألیفات وی به، محمد علی مدرس، دیحانة الادب...، ج ۴، ص ۳۶۹ و ادوارد براون، تاریخ ادبیات ایران، ج ۴، ص ۲۸۲. و محمد باقر خوانساری، (روضات الجنات...، ج ۶، ص ۱۰۴-۷۹.

فصل پنجم

تأثیر و نفوذ مذهب در ادبیات عهد صفوی

ایران عهد صفوی، در کلیه ادوارش، کشوری با سیاست خاص مذهبی بود و این امر بسیاری از معنویات و کمالات را تحت الشعاع خود قرار می داد. شاهان صفوی به علت ضدیت و خصومتی که با دولت عثمانی و شیبانی داشتند، در ترویج معنویات سعی خود را منحصر به تشویق و تبلیغ مذهب تشیع، — که مذهب رسمی ایران شد — کردند. مبارزات مذهبی ایران با مبارزات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی آن بی ارتباط نبود و بزودی بسیاری از مسائل مختلف از جمله ادبیات را نیز از خود متأثر کرد. دولت ترک زبان صفوی پس از مدتی مراکز ادب فارسی مانند خراسان بزرگ (بجز بلخ) را زیر سلطه خود در آورد و بنابر سیاست کلی خود، فرهنگ و خط مشی سیاسی خود را بر آنان تحمیل کرد.^۱

ادبیات در عهد صفوی، به استثنای ادبیات مذهبی، روبه انحطاط نهاد؛ زیرا که شاهان صفوی به امور دیگری مانند کشورداری و کشورگشایی مشغول بودند و به ادبیات و تشویق نویسندگان و شعرا کمتر اهمیت می دادند. توجه فرهنگی آنان بیشتر متوجه تبلیغ و تحکیم سیاسی مذهب بود. این سیاست مذهبی تنها گسترش شاخه ای از ادبیات، یعنی ادبیات مذهبی، آن هم فقط تشیع را امکان پذیر می ساخت.

۱. با وجود این سیاست، ترکی که زبان شاهان صفوی بود، به ایرانیان تحمیل نشد و با وجودی که به دلایل سیاسی، شاه اسماعیل یکم اشعار خود را به ترکی می سرود، از بیشتر ترک شدن ایران جلوگیری می شد نگاه کنید به،
V. Minorski. *The Middle East* P. 451.
و برای آگاهی پیرامون اشعار شاه اسماعیل رجوع کنید به،

V. Minorski. *The Poetry of Shah Ismail*, BSOS, 10, 1942, P. 1006-1053.

تأکید بر ادبیات تشیع باعث شد که مراکز شاخه‌های دیگر ادبیات به کشورهای مجاور ایران صفوی، مانند هندوستان و افغانستان و دیگر مناطق آسیای میانه منتقل شود و ادبیات ایران از جانب آنان تحت تأثیر قرار گیرد و به نوعی دیگر گرایش یابد. یکی از دلایل هجوم شعرا و نویسندگان ایران به دربار سلاطین مغول در هند، سیاست مذهبی دولت ایران بود.^۱

سیاست مذهبی دولت و فعالیت شاهان صفوی در گسترش تشیع، باعث آن شد که زبان مذهبی ایران صفوی را، جهت تفهیم هرچه بیشتر توده مردم، از زبان عربی به زبان فارسی برگرداند و بدینسان زبان فارسی در مسائل مذهبی از اهمیت خاصی برخوردار شد و نظم و نثر فارسی در خدمت مذهب قرار گرفت و بسیاری از کتب مذهبی از عربی به فارسی ترجمه شد و اکثر نوشته‌های عهد صفوی مطالبی از قبیل اصول آیین تشیع، زندگی پیامبر اکرم صلوات‌الله‌علیه و ائمه بویژه حضرت علی علیه‌السلام، جدلهای مذهبی و مرثیه امامان را در بر گرفت. مسائل دیگر ادبیات به دلایل سیاسی مسکوت گذاشته شد و گاه مطرود شد^۲ و به دیگر دانشهای غیر مذهبی مانند شعر و شاعری کمتر توجه شد.^۳ این امر دلایل ویژه‌ای داشت:

۱- شاهان صفوی با افکار و عقاید صوفیانه به‌سباز برخواستند و این موضوع باعث شد که یکی از منابع الهام بخش شاعران از گسترش بازماند.

۲- کمبود آزادی سیاسی برای مردم، بویژه شاعران، جهت ابراز عقاید و گرایشهای مذهبی‌شان مانند گرایش به نقطویان، که باعث می‌شد هنرمندان نتوانند آنچه را که می‌پسندند آزادانه در اشعار خود بیان دارند.

۱. علاوه بر نویسندگان و شعرای ایرانی، بسیاری از پزشکان عصر صفوی نیز عازم دربار هند شدند که در میان آنان اسامی شاعران پزشک نیز بچشم می‌خورد. برای آگاهی بیشتر پیرامون مهاجرت پزشکان ایران به هند و پزشکان شاعر رجوع کنید به: سیریل ال‌کود، طب در دودۀ صفویه، ترجمه محسن جاویدان، (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۷).

۲. جهت آگاهی پیرامون تأثیر حوادث سیاسی و اجتماعی در ادبیات نگاه کنید به: مریم میر-احمدی، جامعه‌شناسی ادبیات، مجله برج، شماره ۴، (تهران ۱۳۶۰)، ص ۶۷-۷۵.

۳. با وجود چنین سیاستی، شاعرانی نیز از این دوره به‌جامعه ادب ایران تعلق دارند. برای آگاهی پیرامون شعرای این عصر نگاه کنید به: سام میرزا صفوی، تحفة سامی، به تصحیح وحید دستگردی، (تهران ۱۳۵۲) و نیز جهت اطلاع از هنرمندان خطاط، نقاش، صحاف و شاخه‌های دیگر هنری در عهد صفوی نگاه کنید به: قاضی احمد قمی، گلستان هنر، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری (تهران ۱۳۵۹) برای آشنایی به‌هنر معماری عهد صفوی رجوع کنید به: ارنست کونل، هنر اسلامی، ترجمه هوشنگ طاهری، (تهران ۱۳۵۵). و تذکره نصرآبادی (تهران ۱۳۱۷).

۳- تعصب برخی از عناصر مذهبی دربار صفوی، بویژه در اواخر این سلسله، که از عوامل مؤثر در رکود ادبی این عصر است، بطوری که «نگهداری مثنوی مولوی در خانه همراه با خطر دائمی» بود.^۱

«...هرچه متعلق به کمالیات بود (در مقابل شرعیات) نه تنها در توسعه و ترقی آن جدی اظهار نکردند، بلکه به انواع وسایل در پس آزار و تخفیف نمایندگان این «کمالیات» برآمدند زیرا که نمایندگان مزبور اغلب در قوانین و مراسم مذهبی به طور کامل استقرارنداشتند، صوفیه را مخصوصاً به اقسام سختی و خشونت تعقیب نمودند و به جلای وطن و نفی بلد و قتل و مؤاخذه محکوم کردند.

«...علاقه و رابطه شعر و ادبیات با تصوف و عرفان خاصه در ایران واضح و مبرهن است، بطوری که اطفای یکی موجب اعلام و اضمحلال دیگری خواهد بود. از این جهت در عهد سلطنت دودمان صفویه فضل و ادب و شعر و عرفان را وداع گفته...»^۲

شاه طهماسب یکم صوفیان مولویه را از ایران بیرون کرد، شاه عباس یکم پیروان نقطوی را قتل عام کرد و شاه حسین به نحو جدی تری صوفیان را تعقیب کرد.^۳ شعرا و نویسندگان اوایل دوره صفوی، هنرمندان متعلق به اواخر دوره تیموری بودند و به مکاتب آن دوره، تعلق دارند و برخی از آنان حتی جان خود را بر سر مبارزات سیاسی و مذهبی عهد صفوی گذاشتند.^۴ از جمله معروفترین آنان که در دربار صفوی صاحب مقام شد، ملاحسین واعظ کاشفی سبزواری (مرگ ۱۰۹۱/۵-۱۵۰۴) می باشد. واعظ کاشفی به علت چند اثر مهم از جمله انوار سهیلی و فتوت-

1. Jan Rypha, *Iranische Literaturgeschichte*, (Leipzig 1959), S. 283.

بخشهایی از این کتاب با ویژگیهای زیر به فارسی ترجمه شده است:

یان ریپکا و دیگران، *تاریخ ادبیات ایران*، ترجمه عیسی شهابی، (تهران ۱۳۵۴).

۲. خلاصه‌ای از نامه مورخ ۲۴ مه ۱۹۱۱ محمد قزوینی به ادوارد براون در تاریخ ادبیات ایران، ص ۳۷. براون در تحقیقات ادبی خود در عصر صفوی با توجه به عظمت این دودمان به کمبود شاعران و نویسندگان برمی خورد و طی نامه‌ای علت این امر را از علامه قزوینی سؤال می کند که خلاصه‌ای از آن در بالا نقل شد.

3. J. Rypka, *Iranische Literaturgeschichte*, S. 283.

برای اطلاع بیشتر پیرامون رابطه تصوف و ادبیات ایران نگاه کنید به:

Hermann Ethe, *Die Mystische und didaktische Poesi*, in: *Grundriss der iranische Philologie*, BdII. (Berlin 1974), S. 271-301.

۴. به طور مثال هاتفی (مرگ ۱۵۲۱/۹۲۷)، امیرحسینی معنائی (مرگ ۱۴۹۸/۹۰۴)، بنائی (مرگ ۱۵۱۲/۹۱۸)، به علت تعصب مذهبی شیعیان)، هلالی (مرگ ۱۵۲۸/۹۳۵) به جرم تمایل به تشیع، دوانی (مرگ ۱۵۰۲/۹۰۸) و میرخواند (مرگ ۱۴۹۷/۹۰۳).

نامه سلطانی مشهور است. اگر چه نوشتن فتوت نامه سلطانی در سال ۸۹۹ ه. ق به پایان رسید، اما همبستگی خاص این گونه ادبیات، با ادبیات مذهبی، اعم از تشیع و تصوف، موجب شد که ادبیات فتوت نه تنها به راه خود ادامه دهد، بلکه در آثار این دوره نیز تأثیر بخشد.^۱

فتوت مشتق از فتی، صفت است و به معنای جوانمردی، شجاعت، مردانگی و معانی دیگر آمده است. در قرآن کریم در چند آیه، کلمه فتی و فتیان ذکر شده است.^۲

اهل فتوت از مقام ویژه‌ای در طول تاریخ برخوردار هستند. رمز موفقیت آنان جوانمردی، عیاری، شجاعت و دلیری آنان بوده است:

«بدان که جوان مردی عیاری آن بود که او را از آن چند گونه هنر بود: یکی آن که دلیر و سردانه و شکیبیا بود به هر کاری و صادق الوعد و پاک عورت و پاک دل و زیان کسی به سود خویش نه کند و زیان خود از دوستان روا دارد.»^۳

اهل فتوت در روند تاریخ اغلب مرجع و پناهگاه کسانی واقع می شدند که که از ظلم و تعدی حکام و نظام بیدادگرانه آنان به ستوه آمده بودند.^۴ خانقاه‌ها و

۱. برای آگاهی بیشتر پیرامون تاریخچه فتوت و رابطه آن با تشیع و اطلاع از آداب و رسوم آن نگاه کنید به مقدمه،

— ابن معمار کتاب الفتوه، به تصحیح مصطفی جواد، (بغداد ۱۹۶۰).

— ابوالقاسم عبدالکریم قشیری، رسالة قشیری، به کوشش بدیع الزمان فروزانفر، (تهران ۱۳۶۱).

— عنصر المعالی کیکاوس بن اسکندر، قابوس نامه، با مقدمه سعید نفیسی، (تهران ۱۳۴۲) باب چهل و چهارم، ص ۱۷۹ تا ۱۹۲. و نیز

F. Taeschner - C. Cahen: Futuwwa, in: *EI*, vol II, pp. 961.

— مولانا حسین واعظ کاشفی سبزواری، فتوت نامه سلطانی، به اهتمام محمد جعفر محجوب، (تهران ۱۳۵۰).

۲. به طور مثال،

سوره انبیاء آیه ۶۰، قالوا سمعنا فتی یدکرهم یقال له ابراهیم.

سوره یوسف آیه ۳۶: ودخل معه الجن فتیان.

سوره یوسف آیه ۳: وقال نسوه فی المونیه امراه العزیز تراود فتاها عن نفسه قد شغفها حبا.

سوره کهف آیه ۱۳: انهم فتیه آمنوا بر بهم و زدناهم هدی.

سوره کهف آیه ۶۲: فلما جا وزا قال لفتاه آتنا غداء نالقد لقینا من سفرنا هذا نصبا.

۳. عنصر المعالی کیکاوس بن اسکندر، قابوس نامه، ص ۱۴۷.

۴. جهت آگاهی از پیشینه تاریخی آنان و پشتیبانی حضرت علی (ع) از کسانی که مورد ظلم قرار

گرفتند و پیدایی اهل فتوت و بخشندگی آنان، نگاه کنید به مقدمه محمد جعفر محجوب بر فتوت نامه سلطانی، ص چهارده.

مراکز تجمع آنان مأوایی برای محرومان بود. اهل فتوت و عیاران^۱ به بخشندگی، وقار، صوفی‌گری و صبوری مشهور بودند.^۲ اهل فتوت با اهل حرف و صنوف و با دراویش (بویژه نقطویان) همبستگی خاصی داشتند و به‌طور کلی هدف آنان دفاع از ضعف بود و بتدریج گروهی از جامعه را تشکیل دادند که آداب، مراسم و حتی کتب خاص خود را داشتند.^۳

در عهد صفوی گاه مشاغلی مانند مسؤل حفظ امنیت شهر و معاونت داروغگی به اهل فتوت (احداث) داده می‌شد.^۴ داروغه و مأموران وی که حفظ و امنیت شهر را به عهده داشتند. حقوقی بابت خدمات خود از دولت دریافت نمی‌کردند و درآمد ایشان از طریق دستگیری دزدان و اخذ سهمی از اموال دزدیده شده تأمین می‌شد. اگر سرقتی اتفاق می‌افتاد، داروغه چهل روز مهلت داشت که مال مسروقه را بیابد و اگر موفق به یافتن دزد نمی‌شد، می‌بایستی بهای مال مسروقه را شخصاً تقبل می‌کرد.

این نظام زمینه برخی از نوشته‌ها و داستانهای عهد صفوی را به وجود آورد. داستانهای حسین کرد، اسکندرنامه و دوز حمزه ملهم از سیستم و تشکیلات اداری

1. F. Taeschner, Ayyar. *El*, vol I, P. 794.

2. F. Taeschner, Der Anteil des Sufismus an der Formung des Futuwaideal, in: *Der Ieslam*, Bd 24, No. 1, S. 69 f.

۳. به‌طور مثال، عبدالرزاق کاشی سمرقندی، تحفة الاخوان، با مقدمه محمد دامادی، (تهران ۱۳۵۱). مرتضی صراف، (مسائل جوانمردی، (مشمول بر هفت فتوت نامه) با مقدمه هنری کر بزم - مرتضی صراف، (تهران ۱۳۵۲).

مرتضی صراف، جوانمردان، مجله ارمغان، دوره چهارم، شماره ۲ تا ۷ (تهران ۱۳۵۰). ایرج افشار، فتوت نامه آهنگران، در مجموعه مقالات فرخنده پیام، (مشهد ۱۳۶۰)، ص ۵۳.

و برای آگاهی بیشتر پیرامون آداب و رسوم آنان نگاه کنید به، پرویز ناتل خانلری، آئین عیاری، مجله سخن، شماره‌های ۱۱، ۱۲، ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، (تهران ۱۳۴۸)، صفحات ۱۰۷۷ - ۱۰۷۱، ۲۷-۱۹، ۱۲۳-۱۱۳، ۲۶۸ - ۲۶۳، ۴۸۱-۴۷۷.

محمد جعفر محبوب، آئین عیاری، مجله سخن، شماره‌های ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، (تهران ۱۳۴۸)، صفحات ۸۸۴-۸۶۹، ۱۰۷۴-۱۰۵۹ و ۱۱۹۶-۱۱۸۳.

۴. واعظ کاشفی سبزواری، فتوت نامه سلطانی، ص ۱ و یک - جهت آگاهی بیشتر پیرامون احداث (احداث) نگاه کنید به، مازمان اداری حکومت صفوی، (تذکره الملوك)، ص ۱۵۳.

و اجتماعی عهد صفوی می‌باشند که بویژه نقش داروغه را در مبارزات سیاسی و اجتماعی مطرح می‌سازند.^۱

تشویق دربار صفوی به افزایش نوشته‌ها و مطالعات مذهبی و اعمال خط‌مشی سیاسی آنان تأثیر مستقیمی بر ادبیات گذارد، بویژه که هدف اصلی دربار و نیز علمای این عهد تشریح اصول مذهب تشیع و جلوگیری از گسترش مذهب تسنن بود. با اتخاذ چنین سیاستی، خواندن کتب مذهبی رونق می‌گیرد که نمونه بارز آن، کتاب دیگر واعظ کاشفی «روضه الشهداء» می‌باشد^۲ که دربارهٔ مقاتل شهیدان کربلاست، این کتاب از آن جهت اهمیت دارد که زمان زندگی نویسنده با ظهور شاه اسماعیل یکم و رسمیت یافتن تشیع نزدیک بوده است. خواندن کتاب «روضه الشهداء» در مجالس مختلف — که به مجالس روضه خوانی معروف شده بود — بعدها نیز ادامه یافت و در واقع از دورهٔ صفوی مجالس ذکر مصائب و حوادث کربلا، رونق گرفت و روضه‌خوانی در ایران قوت یافت.

«سلاطین صفویه بر حسب نظریات سیاسی [و مذهبی] و ضدیتی که با دولت عثمانیه داشتند، بیشتر قوای خود را صرف ترویج مذهب شیعه و تشویق علمایی که از اصول و قوانین این مذهب اطلاعات کامله داشتند، می‌نمودند.»^۳

اعمال این روش، دولت صفوی را با مشکل کمبود علما و فقها و مبلغان شیعه مذهب مواجه ساخت، به همین علت برای ترویج و تعلیم مسائل و اصول مذهبی، مجبور به دعوت علما و فضیلائی متشیع عرب به ایران شدند. اغلب علما یا از جبل عامل سوریه و یا از بحرین به ایران آمدند و بسیاری از آنان با زبان فارسی نیز بیگانه بودند.

در نتیجه چنین سیاستی، بتدریج بسیاری از مراکز ادب و شعر به خارج از

۱. برای اطلاع از مشاغل داروغگی و ارتباط آن با اهل فتوت نگاه کنید به: مقدمهٔ محمد جعفر محبوب بر فتوت نامه سلطانی، ص ۸۴.

۲. سایر نوشته‌های مهم واعظ کاشفی، تفسیر مواهب علیه و جواهر التفسیر (که تمام نشد) مخزن الانشاء و اسرار قاسمی می‌باشد.

برای آگاهی بیشتر پیرامون کتاب «روضه الشهداء فی مقاتل اهل البیت»، نگاه کنید به: مقدمه سعید نفیسی بر لب‌الباب مثنوی، نوشته واعظ کاشفی، (تهران ۱۳۱۹)، ص ۳. و همچنین واعظ کاشفی، «روضه الشهداء»، (تهران ۱۳۳۴)، ص ۶.

۳. ادوارد براون، تاریخ ادبیات ایران، ج ۴، ص ۳۷.

ایران بویژه هند منتقل شد.^۱ شعرائی هم که در ایران بسر می بردند، بنا بر توصیه شاهان صفوی، بخصوص شاه طهماسب و شاه عباس یکم در منقبت ائمه شعر می سرودند و بدین ترتیب اشعار مذهبی رونق یافت.^۲

محتشم کاشانی (مرگ. ۱۵۸۸/۹۹۶) یکی از بزرگترین مرثیه سرایان عهد صفوی است.^۳

عهد شاه حسین را باید دوره اوج نفوذ علمای روحانی و تأثیر آنان بر ادبیات عصر صفوی بدانیم.

با وجود اثرات سیاست خاص عهد صفوی و جلوگیری از گسترش شاخه های دیگر ادبی و یا عبارتی تشویق نوع خاصی از ادبیات، در این دوره چهره های تابناکی در حیات فرهنگی ایران درخشیدند. چهره هایی مانند ملاصدراشیرازی و شاگردان وی ملامحسن فیض کاشانی و عبدالرزاق فیاض لاهیجانی و بهاءالدین محمد عاملی (شیخ بهائی) سعی کردند که مضامین علوم دیگر مانند حکمت، فلسفه و ادبیات را با الهیات پیوند دهند.^۴

۱. همانجا، ص ۳۷

۲. نگاه کنید به مجموعه پر ارزش اشعار مذهبی ایران که توسط لیتن با ویژگیهای ذیل منتشر شده است، W. Litten, *Das Persische Drama*, (Berlin-Leipzig 1929).

۳. محتشم کاشانی در ابتدای کار قصیده ای برای شاه طهماسب نزد پریخان خانم گفته بود و این قصیده توسط پریخان خانم به دربار رسید. شاه طهماسب پس از شنیدن آن قصیده، توصیه کرد که شعرا بهترست در مدح ائمه و حضرات مقدسات شعر بگویند. تا از آنان صله دریافت دارند. محتشم نیز چنین کرد و صله دریافت داشت. برای اطلاع از توصیه شاه طهماسب به شعرا نگاه کنید به، اسکندر بیگ ترکمان، عالم آرای عباسی، ص ۱۷۹.

برای آگاهی پیرامون شعرای اوایل عهد صفوی نگاه کنید به ادوارد براون، تاریخ ادبیات ایران، ج ۳، ص ۱۷۵.

و در باره شعرا و هنرمندان عهد شاه عباس یکم رجوع کنید به ادوارد براون همانجا، ص ۱۰۴، ۴. در صنعت شاعری، هنرمندانی چون عوفی (مرگ. ۱۵۹۰/۹۹۹)، فیض شاعر فارسی گوی هندی (مرگ ۱۵۹۵/۱۰۰۴)، فصیحی، شوکت (مرگ ۱۶۹۵/۱۱۰۷) و بیدل (مرگ ۱۷۲۰/۱۱۳۳) و مکانتی (مرگ. ۱۵۹۰/۹۹۹) که به سبک هندی این عهد تعلق دارند. بویژه که هر خود را به علت عدم حمایت از جانب دربار ایران، در هندوستان ادامه دادند. حتی شواکت بخاری و بیدل هندی در ایران، ناشناس باقی ماندند.

همچنین شیخ علی حزین که در اسفهان متولد شد و در سال ۱۷۷۹/۱۱۹۳ در بنارس وفات یافت.

جهت آگاهی پیرامون سبک هندی و شاعران این سبک نگاه کنید به،

J. Rypka, *Iranische Literaturgeschichte*, S. 284 f.

←

آنچه که از ادبیات عصر صفوی به جای مانده و تأثیرات عمده‌ای در سده‌های بعد از خود باقی گذاشته است، همانا آثار ادبی مذهبی مانند بهارالانوار مجلسی و کلمات مکنونه و وافی ملاحسن فیض می باشد.^۱

۴

برخی دیگر از شعرای این عصر عبارتند از حسین ضمیری اصفهانی (مرگ. ۱۵۷۸/۹۸۵)، وحشی بافقی (مرگ. ۱۵۸۳/۹۹۱)، سلیمان فضولی سلسانی (مرگ. ۱۵۵۶/۹۶۳) صاحب کتاب ساقی نامه و دند و زاهد، محمد تقی الدین خیراتی تونی (مرگ. ۱۵۵۳/۹۶۱) و کتابش به نام کتاب معجزات در مدح دوازده امام، زلالی خوانساری (مرگ. ۱۶۱۵/۱۰۲۴) ملک الشعرای، شاه عباس دوم و میرزا محمدعلی صائب تبریزی (اصفهانی الاصل) (مرگ. ۱۰۸۷/۱۶۷۶) که ملک الشعرای شاه عباس دوم بود. جهت آگاهی بیشتر پیرامون اسامی و سبک شعرای عهد صفوی نگاه کنید به، یان ریپکا و دیگران، تاریخ ادبیات ایران، ص ۴۶۸ و ادوارد براون تاریخ ادبیات ایران، ج ۴، ص ۱۷۴ تا ۲۱۴.

۱. اصولاً مذهب به عنوان یکی از ارکان مهم حیات فرهنگی چه در ادبیات گذشته و چه در ادبیات معاصر تأثیر بسزایی داشته است. برای اطلاع از تأثیر مذهب در ادبیات معاصر نگاه کنید به، مریم میراحمدی، تأثیر و نفوذ مذهب در آثار آل احمد، مجله سخن، شماره ۱۰ (تهران ۱۳۵۷)، ص ۱۰۷۷-۱۰۸۲.

فصل ششم

نهضت‌های مذهبی - سیاسی عصر صفوی

در آغاز قرن دهم قمری (شانزدهم میلادی) و به هنگام روی کار آمدن دولت صفوی، ایران یک واحد سیاسی یک پارچه نبود. در ناحیه شمال در منطقه خراسان بزرگ دولت تیموری حسین بایقرا تشکیل شده بود. در مازندران حدود ده سلسله محلی حکومت می کردند. در گیلان، در ناحیه لاهیجان (بیه پیش) و رشت (بیه پس) و طالش، سه حکومت محلی وجود داشت. در ارمنستان و آذربایجان الوند میرزا آق قوینلو حکومت داشت و حاکم عراق عجم مراد آق قوینلو بود و دیگر نواحی جنوبی ایران مانند عراق عرب، فارس، یزد و کرمان اگر چه به دست حکام آق قوینلو اداره می شدند، اما عملاً حکومتی مستقل داشتند. سیستان نیز امیر مستقلی داشت و بالاخره در خوزستان نیز خاندان مشعش حکمفرمایی می کردند.

با قوت گرفتن دولت صفوی، بسیاری از دولت‌های محلی از قدرت افتادند و تنها حکومت‌هایی توانستند با تأیید شاهان صفوی به موجودیت خود ادامه دهند که رنگ مذهبی داشتند و حکام آن از زمره سادات بودند. این حکومتها اگر چه چندان نپاییدند اما هسته اصلی برخی از نهضت‌های مذهبی علیه حکومت صفوی را تشکیل دادند.^۱ اهمیت این نهضت‌های مذهبی در آن است که یا مانند نقطویان که با التهام

۱. در عهد صفوی نهضت‌های دیگری نیز بر ضد شاهان صفوی به وقوع پیوست که یا جنبه مذهبی نداشتند و یا اینکه این جنبه در آنها بسیار ضعیف بوده است. برخی از محققین مانند گرانوسکی و دیگران در تاریخ ایران، ص ۲۸۲ از برخی از این نهضت‌ها به نام جنبش‌های آزادی خواهانه مردم در قلمرو صفوی یاد می کنند.

— در سال ۹۵۳ / ۱۵۴۷ برادر شاه طهماسب یکم به نام القاس میرزا در شیروان.



از حروفیان پدید آمد ریشه در ادوار ماقبل صفوی داشت و یا نهضت‌های ادوار بعد متأثر از آنان بودند؛ مانند مشعشعیان که الهام بخش نهضت شیخیه در دوره‌های بعد شد و نیز نقطویان و مشعشعیان و شیخیه که بر جنبش باییه تأثیر بسزایی گذارد.^۱

۱- اکراد یزیدی - اولین اعتراض مذهبی علیه دولت صفوی

در همان اوایل سلطنت اسماعیل یکم، اولین اعتراض مذهبی بر ضد وی از جانب کردهای یزیدی در بین النهرین و نواحی غرب ایران آغاز شد.^۲ مؤسس این فرقه به قولی شاهدبن جراح است اما ایشان خود را به یزیدبن- معاویه و نیز یزیدبن انیسه خارجی منسوب می‌دانند که از مروجان طریقت یزیدی

-
- در سال ۹۵۶ / ۱۵۵۰ عشایر ترکمن در استرآباد.
 - ۹۸۸ / ۱۵۸۲ یکی از درویش قلندر مدعی شد که همان اسماعیل میرزا دوم است و قدرتی بهم زد.
 - ۱۱۱۲ / ۱۷۰۰ آرامنه به رهبری اسرائیل دوری در قفقاز.
 - ۱۱۲۱ / ۱۷۰۹ در تبریز.
 - ۱۱۲۳ / ۱۷۱۱ لزگیها در داغستان.
 - ۱۱۲۴ / ۱۷۱۲ سورخای و حاجی داود در شماخی.
 - ۱۱۲۷ / ۱۷۱۵ قیام اکراد در غرب ایران.
 - ۱۱۲۹ / ۱۷۱۶ افغان ابدالی در هرات.
 - ۱۱۳۰ / ۱۷۱۷ ایلات شاهسون در مغان.
 - ۱۱۳۲ / ۱۷۱۹ لزگیها در داغستان.
 - ۱۱۳۳ / ۱۷۲۰ لرها در غرب ایران.
 - ۱۱۳۴ / ۱۷۲۱ سورخان و حاجی داود در شماخی.
 - ۱۱۳۴ / ۱۷۲۱ بلوچها در جنوب شرقی ایران
 - ۱۱۳۴ / ۱۷۲۱ سورخان و حاجی داود در شماخی.
 - ۱۱۳۵ / ۱۷۲۲ آرامنه گرجستان.
 - ۱۱۳۶ / ۱۷۲۳ ملک محمود امیر سیستان در نواحی شرقی و شمال شرقی ایران.

۱. هم‌زمان با نهضت‌های داخل ایران در عهد صفوی، خارج از مرزهای ایران نیز جنبشهایی وجود داشته که کم و بیش با نهضت‌های داخل ایران رابطه داشته‌اند، مانند قادریه، نقشبندیه و بکتاشیه.

۲. شاه اسماعیل یکم در زمان حرکت خود به بغداد و جنگ با بایرک سلطان، به کردان یزیدی آن نواحی برخورد کرده بود. جهت آگاهی بیشتر نگاه کنید به: عالم آرای صفوی، ص ۱۲۶. و نیز عبدالله رازی، تاریخ کامل ایران، ج ۴، (تهران ۱۳۴۷)، ص ۴۱۳. برای آگاهی از اکراد یزیدی نگاه کنید به: عبدالکریم شهرستانی، ملل و النحل، ص ۶.

بودند. از دیگر مروجان و شیوخ این طریقت حسن بن عدی ابن مسافر اموی (مرگ ۵۵۷) می‌باشد که نام دیگر این فرقه «عدویه» نیز از اوست. نسبت عدی - که مردی صالح بود - به مروان بن حکم می‌رسید. شیخ عبدالقادر گیلانی نیز طریقت او را می‌شناخته است؛ اما ریشه این طریقت بسیار قدیمی‌تر بوده، و باید آن را در عهد یزید بن معاویه و خوارج جستجو کرد. برخی آنان را تحت تأثیر ادیان ایرانی مانند زرتشتی‌گری می‌دانند و معتقدند که کلمه «یزید» از «یزتا» اوستایی و «یزد» پهلوی مشتق شده است. بعضی نیز آنان را از اهالی شهر یزد واقع در مرکز ایران می‌دانند که نام خود را از نام این شهر گرفته‌اند. تاریخ مهاجرت آنان از ایران را پس از ورود اسلام به ایران می‌دانند. یزیدیها ناحیه موصل (شمال غرب عراق امروزی) را جهت اقامت برگزیدند و اکنون نیز مرکز تجمع آنان، همین ناحیه می‌باشد.^۱ با گسترش فرهنگ اسلام در آن نواحی، برخی از سنن اسلامی را پذیرفتند. با دور بودن از کانون اصلی خود ایران، در عقاید و سنن آنان تغییراتی بوجود آمد. پیدایش و گسترش تصوف و تعدد شعبات آن، باعث شد که یزیدیها نیز طریقت «یزیدیه» را تحت نام یکی از شعبات تصوف اشاعه دهند، اما در طول تاریخ، بخصوص پس از مرگ شیخ عدی ابن مسافر - که مرد زاهد و خداپرستی بود - تحت تأثیر عقاید مروجان و شیوخ بعدی این طریقت قرار گرفته و به مرور معتقد به امامت یزید و حتی الوهیت وی شدند و راهی غیر از توحید پیمودند. به‌طور کلی زمینه‌های فکری این طریقت، تلفیقی از اندیشه زرتشتی‌گری، مانویت، مسیحیت و دین اسلام می‌باشد. برخی از عقاید تشیع مانند تقیه و تصوف مانند حلول نیز اصول عقیدتی این طریقت را تشکیل می‌دهند. لعن کردن نیز طبق عقیده آنان ممنوع است که البته لعن بر شیطان را نیز شامل می‌شود. بعدها این اصل به صورت یکی از اصول عقاید این طریقت درآمد و از همین رو است که به آنان «شیطان پرستان» نیز گفته می‌شود. آنان آداب خاصی برای نماز دارند، برای اشیاء و رنگها معانی خاصی می‌شناسند و بعضی از مشاغل مانند دادوستد را نیز جایز نمی‌دانند بقولی کتاب مقدس آنان جلاوه و مصحفش (کتاب سیاه) است که طبق آن عقاید خاصی را در باره جهان سموات ارائه می‌دهند. آنان معتقدند که خداوند در آغاز پرنده‌ای را به نام «آنغوز» خلق کرد

۱. در ایران دهکده جبرلو، نزدیکی تبریز مرکز تجمع آنان است و در مناطق جنوبی آن به‌طور پراکنده زندگی می‌کنند.

و دانه مرواریدی برپشت آن پرنده نهاد که چهل هزار سال برپشت وی باقی ماند. پس از آن خداوند هفت فرشته آفرید. اولین فرشته عزرائیل است که در نزد یزیدیهها به نام «طاووس ملک» مشهور است و بر همه ملائکه سمت ریاست دارد.^۱ سپس خداوند هفت آسمان و هفت زمین را آفرید و نیز جهات اربعه، کوه و دشت و غیره را خلق کرد.^۲

یزیدیان مانند دیگر طرائق، دارای شیوخ و مقامات معنوی می‌باشند. مقام اول روحانی آنان «امیرشیخان» نام دارد و درجاتی مانند «امیر»، «باباشیخ»، «فقیر»، «قوال» و غیره نیز وجود دارد که تحت رهبری امیرشیخان قرار می‌گیرند. دو رئیس بزرگ در نزد یزیدیهها نقش تعیین کننده را دارند:

اول رئیس زمانی (امیرشیخان) که جزئی از خداوند در وجود او حلول کرده است و با او امر وی هرگز مخالفتی نمی‌شود و آنچه که وی تأیید می‌کند، یک واجب دینی است.

دوم رئیس روحانی است که نماینده دنیوی قدرت دینی است و آداب و اصول مذهبی را با تفاهم رئیس زمانی انجام می‌دهد. پیروان یزیدی رئیس زمانی خود را معصوم و مخالفت با وی را حرام می‌دانند. رئیس زمانی حق قضاوت مطلق بر افراد طایفه خود دارد. در برخی از شعب این طریقت، خواندن و نوشتن حرام است.^۳ شغل اصلی آنان بنا بر عقیده‌ای خاص، کشاورزی است.

۱. ملائک دیگر عبارتند از: دردائیل، اسرائیل، میکائیل، جبرئیل، شمنائیل و نورائیل که هر يك سمبلی در روی زمین دارند.

۲. در مصحف رش همچنین در باره چگونگی آفرینش هر کدام از ملائکه، احکام حلال و حرام، روزه، حج و سایر اصول مذهبی بحث شده است که بررسی آنان از حوزه این پژوهش خارج است.

آشنایی با اصول یزیدیهها برای نویسنده این سطور در سالهای ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴ در انستیتو ایران شناسی برلین غربی دست داد.

۳. در قرن بیستم، تغییرات زیادی در آداب این طریقت بوجود آمده است و بسیاری از پیروان آن رهسپار مدارس شده‌اند. یزیدیهها در دوره عثمانی مشکلات فراوانی ایجاد کردند، آنان به علت اعتقادات خود از شرکت در سپاه عثمانی خودداری می‌کردند. یکی از دلایل مخالفت آنان با ورود به قشون عثمانی، پوشیدن لباس آبی رنگ بود، زیرا طبق اصول عقیدتی یزیدیان پوشیدن لباس آبی حرام است. بهر حال یکی از طریقه‌هایی که دولت عثمانی برخلاف اسماعیلیه و نصیریّه نتوانست با آنان از درآشتی درآید، یزیدیه بود. در دهه سوم قرن بیستم حکومت عراق کشتار عظیمی از یزیدیان کرد که نتیجه آن به زمین‌گذاران اسلحه توسط پیروان این طریقت و پذیرفتن شرایط مورد درخواست دولت عراق بود و بسیاری از یزیدیهها نیز به سوریه گریختند.

به هرحال در سال ۱۵۰۶/۹۱۳ پیروان این طریقت برضد مؤسس دولت صفوی قیام کردند. رهبری آنان را شیرصارم برعهده داشت. اسماعیل با سپاهی گران به اتفاق سردار معروف خود «بایرام بیگ قهرمانی» عازم سورلوگ اقامتگاه وی شد و شکست سختی به صارم داد و این اعتراض را در نطفه خفه کرد.

۲- نهضت مشعشعیان

در حدود سال ۱۴۳۷/۸۴۰ در دوره تیموری در خوزستان نهضتی مذهبی از غلات شیعه به رهبری سیدمحمدفلاح از شاگردان احمدبن فهدحلی^۱ نضج گرفت و دامنه قوت آن به عهد صفوی کشانده شد.

ایام کودکی فلاح در شهر واسط سپری شد و در ایام جوانی به حله رفت و در نزد ابن فهد با اصول مذهبی تشیع آشنایی یافت، اما بتدریج جنبه‌های صوفیانه در افکار وی پدید آمد و حرکت خود را با چنین زمینه‌ای و با اعتکاف در کوفه آغاز کرد و بزودی در واسط و نواحی اطراف آن پیروانی یافت و دعوی مهدویت کرد.^۲ و بتدریج طریقت ویژه‌ای را بوجود آورد. بیماری استاد وی ابن فهد فرصت بیشتری به محمدفلاح داد. وی توانست بر کتابی از ابن فهد که راجع به علوم غریبه بود، دست یابد.^۳ ظاهراً آگاهی از علوم غریبه یکی از آرزوهای محمدفلاح بود و دستیابی به آن می‌توانست جنبه غالبانه عقاید وی را تسریع بخشد، کاری که ابن فهد هرگز با آن موافق نبود و حتی در نتیجه آن حکم قتل وی را صادر کرد، اما وی توانست با ادعای سید سنی صوفی بودن، از این فتوی رهایی یابد.^۴ وی از آن پس در حویزه و حوالی آن به تبلیغ پرداخت و توانست به پیروان خود بیفزاید. تبلیغات پسرش مولانا علی نیز به افزایش پیروان وی کمک کرد و در این زمان (۱۴۴۱/۸۴۴) با جنگ و غارت و فروش اموال، نیروی خویش را با تجهیزات جنگی آراست و به نواحی

۱. احمدبن فهدحلی از بزرگان تشیع قرن نهم، مادر فلاح را به زنی گرفت. محمد فلاح علاوه بر شاگردی ابن فهد، پسرخوانده و داماد وی نیز بشمار می‌رفت.

۲. برای آگاهی بیشتر پیرامون زندگی محمد فلاح و سادات مشعشعیان نگاه کنید به، قاضی نوراله شوشتری، مجالس المؤمنین، ۲۳، ص ۳۹۵.

و احمد کسروی، مشعشعیان، (تهران ۱۳۵۶).

۳. قاضی نوراله شوشتری، مجالس المؤمنین، ۲۳، ص ۳۹۵.

۴. همانجا، ص ۳۹۶.

دیگر حویزه روی آورد و قدرتی بهم رساند و نام مشعشع — که ریشه‌ای مذهبی و قوی در تشیع دارد،^۱ — بر خود گذارد. مشعشعیان معتقد به منشأ واحد انبیاء و اولیاء و متمایل به عقیده حلولیه بودند^۲ و با این عقاید، حکومتی مجهز به نیروی روحانیت علوی برپا کردند که در شخص محمدفلاح متجلی بود. آنان در حلقه‌ای می‌نشستند و ذکر «علی‌اللهی و غیره باطل» می‌گفتند و بر اثر تعالیم محمدفلاح، نیروی معنویشان بیشتر می‌شد و به حالت روانی جدیدی دست می‌یافتند و می‌توانستند کارهای خلاف عادت مانند بلعیدن شمشیر و برهنه در مقابل شمشیر و تیر رفتن را انجام دهند.^۳

شهرت محمدفلاح بزودی در ناحیه خوزستان^۴ گسترده شد و موجبات نگرانی مقامات حکومتی و دست نشانندگان محلی حکومت را بوجود آورد و لشکری از جانب شیراز در سال ۱۴۴۲/۸۴۵ جهت سرکوبی آنان رهسپار شد.^۵ رشادت پیروان وی ابتدا موجبات پیروزی قوای او را بوجود آورد اما بزودی با حمله دیگری از جانب حکام محلی به کمک اسفند — شاهزاده قره قوینلو — پراکنده شدند. محمدفلاح پس از چند سال مجدداً به خوزستان باز می‌گردد و در ناحیه حویزه دولتی تأسیس می‌کند. بزودی مشعشعیان بر سرزمینی از ناحیه اهواز تا حله استیلا یافتند و شهر نجف را در سال ۱۴۵۴/۸۵۷ تسخیر و غارت کردند.^۶ در سال ۱۴۵۷/۸۶۰ قوای مشعشع به رهبری مولاعلی پسر محمدفلاح توانست بغداد را به تصرف درآورد. با مرگ مولاعلی در ۱۴۵۷/۸۶۱ و سپس محمدفلاح در ۱۴۶۲/۸۶۶، پسر دیگرش محسن، سر-

۱. برای آگاهی پیرامون لغت مشعشع و معانی معنوی آن در اسلام نگاه کنید به: حافظ رجب البرسی، مشارق الانوار الیقین فی حقیقة اسرار امیرالمؤمنین (ع)، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک به شماره ۲۷۹۳، ذیل فصل الرابع عشر فی اسرار الامام المهدی محمد بن الحسن علیها السلام و صفحات دیگر و نیز نسخه چاپ شده (بیروت بی تا)، ص ۱۰۱ و ۱۸۹. برای آگاهی از زندگانی حافظ رجب البرسی رجوع کنید به: محمد باقر خوانساری، روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، ج ۳، ص ۳۳۷ تا ۳۴۵.

۲. عقاید و نظرات محمد فلاح در کتاب مذهبی آنان به نام کلام المهدی گنجانده شده است. ظاهراً این کتاب نسخه منحصر بفردی است که میکرو فیلمی از آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است. احمد کسروی نیز در پایان کتاب مشعشعیان، برخی از مطالب کلام المهدی را آورده است.

۳. اسکندر بیگ ترکمان، عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۵.

۴. خوزستان در محدوده قرن نهم و دهم هجری قمری.

۵. قاضی نوراله شوشتری، مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۳۹۸.

پرستی نیروهای جنبشی را بر عهده گرفت، اما با فوت وی در ۸۹۳/۱۴۸۹ این نهضت تضعیف شد و در اولین سالهای به قدرت رسیدن دولت صفوی، شاه اسماعیل یکم در سال ۹۱۴/۱۵۱۰ به علت آنکه سلطان فیاض مشعشی علی‌اللهی پادشاه بود^۲ و دعوی الوهیت می‌کرد، عازم حویزه شد و در پس جنگ سختی «فیاض بدسگال با بسیاری از اهل ضلال به تیغ تیز غازیان ظفرمال به راه عدم استعجال نمودند.»^۳

از آن پس کنترل شدیدی بر این ناحیه حکمفرما شد و بنا بر حسب دستور شاه، مردمان حتی شبها درب منازل خود را نبستند و شاه با همراهان خود به تحقیق مذهب به منازل آنان می‌رفت و به حقیقت اعتقادات آنان بدین نحو پی می‌برد.^۴ بعد از آن اگر چه والیان خوزستان از سادات مشعشی انتخاب می‌شدند و بالاترین مقام ولایت را در دولت صفوی داشتند، اما امرای مشعشی اغلب از دست نشاندهگان دولت صفوی بودند.

در سال ۹۴۸/۱۵۴۴ در عهد شاه طهماسب یکم، امیر دست نشانده صفوی به نام علاءالدوله رعناشی که بر حسب خیانت به خاندان مشعشیان، مقام امیری خوزستان را به دست آورده بود، سر به شورش برداشت و طهماسب برای سرکوبی وی عازم خوزستان شد. با فرار رعناشی به بغداد، حکومت آن ناحیه به شجاع‌الدین مشعشی رسید،^۵ اما دیگر از نهضت مذهبی مشعشیان چیزی باقی نمانده بود.

۳- جنبش تبریز

در سالهای ۹۸۱-۹۷۹/۱۵۷۳-۱۵۷۱ مردم شهر تبریز علیه تعدی و ظلم والی تبریز و دستگاه دولتی قیام کردند. این حرکت، جنبشی مذهبی بود و

۱. قاضی نوراله شوشتری، مرگ وی را در سال ۸۷۰ ق می‌داند. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۳۹۹.

۲. مقایسه کنید با عالم‌آرای صفوی، ص ۱۳۵.

۳. اسکندر بیگ ترکمان، عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۵. همچنین بکه کنید، عالم‌آرای صفوی، ص ۱۳۶.

۴. قاضی نوراله شوشتری، مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۵۲۱.

۵. اسکندر بیگ ترکمان، عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۹۵.

رهبری آن را یکی از اهل فتوت به نام پهلوان یاری بر عهده داشت.^۱ هسته اصلی این حرکت که در مبارزات فرقه‌ای نضج گرفته بود، در میان دو فرقه حیدری و نعمتی قوت یافت. فرقه حیدری خود را منسوب به شیخ حیدر صفوی می‌دانستند و فرقه نعمتی خود را به شیخ نعمت‌الله ولی ماهانی منتسب می‌کردند. گذشته از اهل فتوت و پهلوانان، نمایندگان دیگر مردم مانند پیشه‌وران و کسبه و اهل صنوف نیز در این حرکت شرکت داشتند. با این حرکت، ظرف مدت کوتاهی خانه والی و دیگر اشراف تبریز ویران شد و قدرت به دست مردم افتاد. برای خواباندن این جنبش از جانب طهماسب یکم، یوسف بیگ استاجلو به سمت والی تبریز انتخاب شد و موفق شد که با جنبشیان به مذاکره بنشیند، اما چون مذاکرات به توافق نرسید، دامنه مبارزات گسترده‌تر شد؛ بویژه اینکه برخی از علمای شیعه نیز فتوای قتل جنبشیان را مشروع اعلام کردند. قوای نظامی در سال ۱۵۷۳/۹۸۱ موفق به سرکوبی جنبشیان شدند. این جنبش اگر چه به کشته شدن رهبران و فعالان آن انجامید، اما طهماسب مجبور به صرف نظر کردن از پاره‌ای عوارض و مالیات پیشه‌وران شد و سپس شهر را از پرداخت عوارض دیوانی معاف کرد.

۴- جنبش گیلان

زمینه جنبش گیلان از عهد شاه اسماعیل یکم وجود داشت و در ادوار بعدی دولت صفوی، قوت و ضعف یافت. ولایت گیلان از گذشته دور، از جمله مناطقی بود که همواره بر ضد تعدی حکام دولت مرکزی بر می‌خاست و از زمینه مذهبی خاصی برخوردار بود.^۲

در آغاز دولت صفوی نیز امیردیباج ملقب به مظفر سلطان از سلاطین اسحاقیه که خود را از اولاد اسحاق النبی (ع) می‌دانستند، بر این ولایت حکم می‌راند و از حمایت خاندان صفوی برخوردار بود تا اینکه:

۱. به رهبری پهلوان یاری، پهلوانان دیگری مانند شرف، و نشمی، آقا محمد، میرزا ملکانی، علای حسن جان و عوض در محلات مختلف تبریز جنبش را هدایت می‌کردند. برای آگاهی بیشتر از جنبش تبریز نگاه کنید به حسن بیگ روملو، احسن التوادریخ، به کوشش عبدالحسین نوائی (تهران ۱۳۵۷)، صص ۵۸۷. و برای اطلاع از اهل فتوت نگاه کنید به پنخس تأثیر و نفوذ مذهب در ادبیات در همین پژوهش.

۲. برای آگاهی از سیر مذهب در گیلان نگاه کنید به، محمود پاینده، قیام غریب شاه گیلانی، (تهران ۱۳۵۷)، ص ۳۰.

«چون حکام و والی ولایت لاهیجان، بنا بر حسن رعایت سابقه دوستی، و داد آل صفویه نموده بودند و امیردوباج والی گیلان بیه‌پس، زیاده بر حکام اسحاقیه، دم استعداد و استقلال می‌زد و لوازم اطاعت و انقیاد بعمل نمی‌آورد، نواید شاه اسمعیل، عزیمت آن نمودند که... حاکم بیه‌پس را به دایره اطاعت دائمی درآورده، باج و خراج به گردن گذارند.»^۱

حرکت امیردوباج (مظفرسلطان) با ازدواج وی با دختر اسماعیل یکم در سال ۱۰۱۶/۹۲۳ پایان می‌پذیرد،^۲ اما با روی کار آمدن شاه طهماسب یکم و مرگ دختر اسماعیل یکم در سال ۱۰۲۶/۹۳۳ و پیچیدن آوازه قدرت سلیمان سلطان عثمانی، امیردوباج تغییر روش می‌دهد و برای استقبال و پیوستن به قوای سلطان سلیمان با سپاهیان خود عازم اردوگاه سلیمان در خوی و سلماس می‌شود و بدو می‌پیوندد. کمک نظامی سلیمان به امیردوباج نیز نمی‌تواند از مشکلات وی بکاهد و وی پس از شکستی در گیلان به شیروان نزد سلطان خلیل می‌گریزد، اما پس از مرگ سلطان خلیل، امیردوباج در تبریز دستگیر و به دار آویخته می‌شود (۱۰۳۶/۹۴۳). و از جانب شاه طهماسب یکم خان احمد از خاندان کیابیه پیش جهت جانشینی وی در بیه‌پس، تعیین می‌شود (۱۰۳۶/۹۴۳). در طی کشمکش‌های گیلان تغییر و تبدیل والیان گیلان از جانب دربار صفوی، چندان سودی نمی‌بخشد.^۳

از سال ۱۰۶۷/۹۷۵ از جانب طهماسب یکم ولایت بیه‌پس گیلان به جمشیدخان از اخلاف امیردوباج (مظفرسلطان) واگذار شد که این امر موجب نارضایتی و اعتراض خان احمد می‌شود. حرکت اعتراض آمیز او در سال ۱۰۶۸/۹۷۶ سرکوب و وی دستگیر و زندانی شد.^۴ در سال ۱۰۷۱/۹۷۹ جنبش گیلان در غیبت الله‌قلی‌خان - نماینده طهماسب - مجدداً قوت می‌گیرد. از جانب دولت صفوی، سپاهی جهت سرکوبی اعزام شد که با موفقیت کار خود را به پایان رساند و نماینده دیگری به جای وی منصوب شد،^۵ و این امر قریب یک دهه به

۱. عبدالفتاح فومنی، تاریخ گیلان. به تصحیح منوچهر ستوده. (تهران ۱۳۴۹)، ص ۱۱.
۲. برای آگاهی از چگونگی ازدواج امیردوباج با خیرالنساء بیگم دختر اسماعیل یکم نگاه کنید به، عبدالفتاح فومنی، تاریخ گیلان، ص ۱۲.
۳. برای آگاهی از تغییرات والیان گیلان نگاه کنید به، اسکندر بیگ ترکمان، عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۱۱.
۴. اسکندر بیگ ترکمان، عالم‌آرای عباسی، ص ۱۱۲.
۵. همانجا، ص ۱۱۳.
۶. بر اثر این حرکت مردمی، الله‌قلی‌خان از نمایندگی گیلان خلع و محمدخان استاجلو لله

طول انجامید تا آنکه خان احمد پس از اقامت ده ساله اش در زندان قهقهه و اصطخر مجدداً به حکومت گیلان منصوب شد (۱۰۰۱ - ۹۸۶/۱۰۹۲ - ۱۰۷۸).^۱ در سال هفتم حکومت شاه عباس یکم (۱۰۰۲/۱۰۹۳) مردم گیلان به رهبری امیرشاه ملک سر به اعتراض برداشتند، نفاق بیه پیش و بیه پس را به کناری گذاشتند و با یکدیگر متحد شدند^۲ و حتی استقلال گیلان را اعلام داشتند و لاهیجان را مقر حکومتی قرار دادند. خبر این اتفاقات در قزوین به اطلاع عباس یکم رسید، به فرمان وی لشکری عازم گیلان شد و سرانجام جنبشیان سرکوب شدند و علی خان که از زندان آزاد شده بود، مأمور اداره بیه پس گیلان شد و امیرشاه ملک را که مدتی در خدمت وی بود، کشت و خود در مقام اعتراض برآمد.^۳ در سال بعد شاه عباس یکم خود عازم نواحی گیلان شد و «بدفع فتنه علیخان پرداخت»^۴

جنبش گیلان در ادوار بعدی از ویژگیهای دیگری برخوردار بود. پس از مرگ شاه عباس یکم در سال ۱۰۲۹/۱۶۲۹ مردم گیلان که در نتیجه تحمیل مالیاتهای سنگین زندگی بر آنها دشوار شده بود، از فرصت استفاده کردند و سعی در استقلال ولایت گیلان کردند. مردم، پسر جمشید به نام کلنجار سلطان غریب شاه را فرمانروای گیلان کردند و به وی لقب «عادلشاه» دادند.^۵

ایستادگی مقامات دولتی چندی نپایید، جنبشیان ابتدا انبارها و مخازن دولتی را در اختیار گرفتند و سپس دامنه جنبش گسترش یافت و سرانجام نواحی لاهیجان، فوسن و رشت به تصرف جنبشیان درآمد. بزودی قوای دولتی تحت رهبری ساروخان طالشی که از امیرنشینان و وفاداران شاه صفی بود، در سال ۱۳۰۹/۱۶۲۹ جنبشیان را در ناحیه کوچصفهان شکست سختی داد. عادلشاه در

→ شاهزاده امام قلی میرزا به جای وی منصوب می شود. الله قلی هرگز پس از آن مقام و منصبی در دربار صفوی نیافت. نگاه کنید به اسکندر بیگ ترکمان، عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۱۴.

۱. عبدالفتاح فومنی، تاریخ گیلان، ص ۶۵.

۲. اسکندر بیگ ترکمان، عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۶۱.

۳. اسکندر بیگ ترکمان، عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۶۳.

۴. همانجا، ص ۴۹۲.

۵. عبدالفتاح فومنی، تاریخ گیلان، ص ۳۶۲ یا ۲۶۲. شاه عباس یکم استان گیلان را نه تنها مانند استانهای دیگر از پرداخت مالیات معاف نکرده بود، بلکه پس از تبدیل شدن گیلان به ملک خاصه در سال ۱۰۰۱/۱۵۹۲، روستائیان آن نواحی می بایستی مالیات گزافی به دربار صفوی می پرداختند.

اصفهان شکنجه شد و بدینسان جنبش گیلان به انجام رسید.

۵- نهضت نقطویان

مهمترین نهضت مذهبی - سیاسی عهد صفوی، نهضت نقطویان یا پسیخانیان است. مؤسس این نهضت محمود پسیخانی (مرگ. ۸۳۱)، از قریه پسیخان در نزدیکی رشت بود. محمود پسیخانی در سال ۱۳۹۷/۸۰۰ این طریقت را با الهام از نهضت حروفیان بوجود آورد و در قرنهای نهم و دهم هجری قمری پیروان بسیاری در سراسر ایران، هندوستان و آسیای صغیر پیدا کرد.

محمود بزودی دعوی مهدویت کرد و دوره جدیدی به نام «دوره استعجام» در اسلام را متذکر شد. این دوره که هشت هزار سال به طول خواهد کشید توسط اولین ایشان، یعنی محمود رهبری خواهد شد.^۱ محمود به تفسیر قرآن پرداخت و آیات آن را با اندیشه خود مطابق وانمود کرد. نقطویان به رستاخیز، بهشت و دوزخ معتقد نبودند و انسان کامل را به نام مرکب مبین و آتش، باد، خاک و آب را که از عناصر قابل احترام بودند بنوعی می پرستیدند.^۲ آنان همچنین معتقد به تغییر و تبدیل موجودات به یکدیگر بودند و از این جهت به تناسخ و رجعت اعتقاد داشتند.

به نقطویان بنا بر اعتقادات و رسومشان، اسامی مختلفی داده شده است:^۳

۱- نقطویان و اهل نقطه، زیرا که پیدایش همه چیز را از نقطه (خاک) می دانستند.

۲- پسیخانیان، زیرا که مؤسس آن محمود پسیخانی از اهالی قریه پسیخان بود.

۳- محمودیه، زیرا که نام مؤسس آن محمود بود.

۴- واحدیه، زیرا که زناشویی نکردن را می ستودند.

۵- امنا، زیرا که پیروان متأهل فرقه را امین می خواندند.

۶- ملاحده، زیرا که به خداوند، بهشت، دوزخ و رستاخیز اعتقادی نداشتند.

۷- تناسخیه و اهل تناسخ، زیرا که معتقد به تغییر و تبدیل موجودات

۱. صادق کیا، نقطویان یا پسیخانیان، (تهران ۱۳۲۰) یزدگردی، ص ۱۱.

۲. همانجا، ص ۴۵.

۳. همانجا، ص ۱۰.

به یکدیگر بودند.

۸- اهل احصاء، زیرا که از خوی، کردار، و دیدار کنونی هر چیز پی به پیکر و صورت اولیه آن می بردند و آن را بر می شمردند.

۹- اهل زندقه، زیرا که محمود تفسیرهای جدیدی از آیه های قرآن ارائه می داد.

محمود آراء عقاید خود را در کتاب میزان^۱ شرح می دهد و عالم را، از اول ظهور افراد و سرشته شدنش به نبات، حیوان و آدم، در دوره ای شانزده هزار ساله می گنجاند که نیم اول آن دوره عرب (فوق ثری) و نیمه دوم دوره عجم (تحت ثری) می باشد. دوره آدم نیز همین مقدار است که به دو دوره هشت هزار ساله مرسل مکمل عرب و هشت سبین مکمل عجم تقسیم می شود. در این صورت است که دایره آدم و عالم با شرط ظهور، بطون و علانیه کامل و تمام می شود.^۲

عقاید جدید محمود بتدریج در حرکت های مذهبی و سیاسی دوران، تأثیر بسزایی گذارد و بزودی محمود توانست با چنین عقایدی در سراسر ایران پیروانی بیابد و مراکزی در کاشان، شیراز، قزوین و اصفهان تشکیل دهد، بویژه که نوعی اشتراک در مالکیت را نیز برسمیت شناخته بود.^۳

در عهد صفوی که پیروان این طریقت مورد تعقیب قرار می گرفتند، با رفتن برخی از بزرگان و پیروان آن به هندوستان، در آنجا نیز این طریقت پیروانی پیدا کرد

۱. دبستان المذاهب. تعلیم هشتم در عقیده واحدی و امناء، نظر سوم در بعضی از اقوال شخص واحد. (بمبئی ۱۲۶۷). ص ۲۵۱.

تاکنون دو نفر به نامهای محسن فانی کشمیری و مولا موبد به عنوان نویسنده کتاب دبستان المذاهب معرفی شده اند، اما مقدمه دستنویسی که بر نسخه چاپ سنگی (بمبئی ۱۲۶۷)، متعلق به رضاقلی هدایت (موجود در کتابخانه دانشگاه تربیت معلم به شماره ۴۰۰۲) نوشته شده است، نویسنده دبستان المذاهب را میرزا ذوالفقار معرفی می کند (مقدمه دبستان المذاهب ص ۷۳).

۲. از اعتقادات دیگر نقطوبان، پی بردن از خلق و فعل هر کس به خلق نشاء اولیه موجودات و احصاء بود و نیز معتقد به تبدیل نباتات به یکدیگر بودند و می گفتند که جمادات نیز به شکل جمادی دیگر در می آیند و این تغییر و تبدیل در موجودات زنده نیز یافت می شود. مثلاً سگ ابتدا ترك قزلباش بوده است که شمشیر آن دلالت بر کجی دم سگ دارد و بالفعل ترکی می داند، زیرا که با گفتن چخ محل را ترك می کند. نگاه کنید به دبستان المذاهب. در تعلیم هشتم در عقیده واحدیه ذیل عنوان «در بعضی از مقررات و اصطلاحات و حکایات این طایفه»، ص ۲۵۰.

۳. محمود هدار، نفایس الارقام، به نقل از صادق کیا، نقطوبان یا پسبخانیان، ص ۲۴.

و از طرف برخی از آنان مانند سندو کیج نیز به ایران هدایایی فرستاده می‌شد.^۱ بزودی پیروان نقطویان اعم از شعرا و دیگر هنرمندان، توانستند مشاغل مهمی را در دربار بدست آورند. در عهد شاه طهماسب یکم شیخ ابوالقاسم متخلص به امری را «در ملازمت پادشاه جم‌جاه شاه طهماسب الحسینی الصفوی رتبه و حالت بمرتبه‌ای بود که حاصل اوقاف حرمین شریفین که در ایران بود، به وقوف و تجویز او صرف می‌شد.»^۲ نه تنها ابوالقاسم امری بلکه برادرش مولانا ابوتراب نیز به سمت خوش نویسی در دربار شاه طهماسب اول گمارده شده بود و علوم غریبه، کیمیا، اعداد، حرف و نقطه و غیره را می‌دانست و با این «کمالات او را از علمای مردود و امنای مطرود محمود عجمی»^۳ خواندند. ابوالقاسم و ابوتراب هر دو در سال ۱۰۶۵/۹۷۲ بر اثر سعایت اطرافیان مورد خشم طهماسب قرار گرفتند و «به علت الحاد و نسبت اعداد» میل در چشمانشان کشیدند و کور شدند و باقی عمر را در گوشه نشینی بسر بردند تا آنکه در حرکت مردم فارس و پیروان نقطویه در شیراز در سال ۹۱/۹۹۹ - ۱۰۹۰ در عهد شاه عباس یکم توسط بنیادخان حاکم فارس، ابوالقاسم مجدداً دستگیر شد و علمای شیراز او را ملحد اعلام کردند و مردم وی را در زندان کشتند.

در سال ۸۲ - ۷۴/۹۸۱ - ۱۰۷۳ در اواخر دوره حکومت شاه طهماسب یکم یکی دیگر از نقطویان به نام مراد در قریحه انجدان کاشان مدعی امامت شد و حرکتی را آغاز کرد. این حرکت توسط سپاهیان اعزامی دولت صفوی به رهبری امیرخان موصلو، حاکم همدان و نیز سپاهیان بدیع الزمان در ظرف سه روز سرکوب شد. بسیاری از نقطویان به قتل رسیدند و اموالشان مصادره و خود مراد محبوس شد،^۴ اما برخی از «صاحب مذاقان» مراد را از زندان رها کردند ولی مجدداً دستگیر شد و سرانجام به قتل رسید.^۵

در سال ۱۰۷۶/۹۸۴ یعنی در سال آخر حکومت طهماسب یکم، برخی از

۱. قاضی احمد قمی، خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۵۸۲.
۲. ملا عبدالباقی نهاوند، مآثر دجیمی، به نقل از کیا، نقطویان، ص ۶۵.
۳. تقی‌الدین اوحدی بلیاتی، عرفات عاشقین، نسخه خطی کتابخانه ملک به شماره ۵۳۲۴ ص ۱۷۸.
۴. احمد بن نصراله اردبیلی تقوی، تاربخ الفی: به نقل از کیا، نقطویان یا پسیخانیان، ص ۳۶.
۵. قاضی احمد قمی، خلاصه التواریخ، ص ۵۸۳.

پیروان نقطویه دستگیر و زندانی شدند. از جمله مولانا حیاتی شاعر که در کاشان دستگیر شد و دو سال در شیراز زندانی بود و در سال ۱۵۷۸/۹۸۶ آزاد شد^۱ و به دربار نورالدین محمد جهانگیر شاه تیموری در هندوستان رفت. تبلیغات نقطویان در اواخر عهد طهماسب قوت بیشتری یافت. بویژه در قزوین که رهبری آنان را درویشی به نام خسرو قزوینی به عهده داشت.^۲

در عهد اسماعیل دوم، خسرو قزوینی کماکان به فعالیت خود ادامه می داد بویژه که اختلافات داخلی ایران و حملات عثمانیان به نواحی غرب ایران، مجالتی به دربار صفوی جهت پرداختن به نقطویان نمی داد و آنان برای تبلیغ عقاید طریقت خود فرصت بیشتری یافتند. پدر درویش خسرو قزوینی، چاه کن بود، اما وی ترک شغل پدر کرد و به جماعت دراویش نقطوی پیوست و پس از آشنایی با عقاید و رفتار نقطویان، خود به گسترش این طریقت در قزوین پرداخت و بزودی شهرت و عقاید مذهبی وی به اطلاع دربار صفوی رسید.^۳

تبلیغات خسرو قزوینی در عهد محمد خدابنده کاسته می شود و وی در این دوران عدم فعالیت، به آموختن فقه و اصول دیگر می پردازد، تا آنکه پس از مرگ شاه، به خواسته شاه مسجدی ساخته می شود که بتدریج محل تجمع دراویش و «بیدولتان» می شود و درویش خسرو ابتدا در همان محل و سپس در تکیه نزدیک آن به تبلیغات خود ادامه می داد و از حمایت مردم از «ترک و تاجیک» بهره مند می شود. بسیاری از بزرگان و شعرا مانند سید احمد کاشی معروف به پیر احمد، مولانا سلیمان طبیب ساوجی، کمال اقلیدی، بریانی، تراب، شریف آملی و محمد ایاز منجم به وی پیوستند. برخی از این بزرگان بquam «وحدت» را در این فرقه داشتند. دو مرکز تجمع نقطویان - قزوین، کاشان و حوالی آن - در این دوره فعالیت زیادی، از

۱. تقی الدین حسینی کاشی، خلاصه الأشعار و زبدة الافکار، به نقل از کیا، نقطویان یا پسیخانیان، ص ۵۲.

۲. برای آگاهی بیشتر پیرامون موقعیت خسرو قزوینی و پیروانش در دربار صفوی نگاه کنید به، نسراله فلسفی، زندگانی شاه عباس، ج ۲، ص ۳۳۸.

۳. مورخین عهد صفوی وقایع و حوادثی را که خسرو قزوینی بویژه در عهد شاه عباس یکم بوجود آورد، بسیار گذرا و مختصر شرح داده اند. تنها اسکندر بیگ ترکمان است که تحت عنوان «ذکر دفع ضاله ملاحظه» تا حدی به تفصیل از آن یاد می کند. نگاه کنید به اسکندر بیگ ترکمان، عالم آرای عباسی، ص ۴۷۳. همچنین نگاه کنید به محمود بن هدایت الله نطنزی، نقاوة الآثار فی ذکر الاخیار، به اهتمام دکتر احسان اشرافی، (تهران ۱۳۵۰)، ص ۵۱۷.

مهریه

مهریه در صورتی که در وقت عقد نکاح در مال شوهر موجود باشد و در وقت فوت او در مال او باقی بماند و در وقت فوت او در مال او باقی نماند...

شرف نفاد یافت که بر احکام طلاق از زمان عیون طرف نفاد یافت است... یعنی احکام تنویل هم ساله و متناصب که فسخنامه و حکام و...

داد و ستد بر احکام طلاق از زمان عیون شده است یعنی تمام... بر طلاق در صورتی که در وقت عقد نکاح در مال شوهر موجود باشد...

در وقت طلاق که در وقت فوت او در مال او باقی نماند... یعنی احکام طلاق از زمان عیون شده است...

نشان که کسی نزد مهر دار و یکی دیگر مثل کند در وقت فوت او... در وقت فوت او در مال او باقی نماند...

مهریه که بر احکام طلاق از زمان عیون شده است... یعنی احکام طلاق از زمان عیون شده است...

در وقت فوت او در مال او باقی نماند... یعنی احکام طلاق از زمان عیون شده است...

در وقت فوت او در مال او باقی نماند... یعنی احکام طلاق از زمان عیون شده است...

در وقت فوت او در مال او باقی نماند... یعنی احکام طلاق از زمان عیون شده است...

در وقت فوت او در مال او باقی نماند... یعنی احکام طلاق از زمان عیون شده است...

در وقت فوت او در مال او باقی نماند... یعنی احکام طلاق از زمان عیون شده است...

در وقت فوت او در مال او باقی نماند... یعنی احکام طلاق از زمان عیون شده است...

در وقت فوت او در مال او باقی نماند... یعنی احکام طلاق از زمان عیون شده است...

در وقت فوت او در مال او باقی نماند... یعنی احکام طلاق از زمان عیون شده است...

توضیحات سجع مهرهای طهاسب یکم از مجموعه ۳۴۵۵، ص ۳۵۲.

با بیخار نماند

ایشان

بقیه در صفحه بعد

صغیر و بیضا قتی سبزه راه محو شد چرخه مله پوره شلایس سینه از انجا تا آنجا و ز غنچه متوجه شاه بود و تنگ بخت در را بخا کرد از شت که از غنچه ایشان شوقان روشن نماند
 زین که بدین نماند سلطان تانی او غنچه و انقدر لاله با ده از از غنچه از انجا تا آنجا و ز غنچه متوجه شاه بود و تنگ بخت در را بخا کرد از شت که از غنچه ایشان شوقان روشن نماند
 و تا مویشی در ده بیست و سه سال از آنجا تا آنجا و ز غنچه متوجه شاه بود و تنگ بخت در را بخا کرد از شت که از غنچه ایشان شوقان روشن نماند
 صفحہ اولیہ تا سبزه آرزو از او و غنچه در راه وی موی از آنجا تا آنجا و ز غنچه متوجه شاه بود و تنگ بخت در را بخا کرد از شت که از غنچه ایشان شوقان روشن نماند
 که با سبزه و ده هزار کس کمانب ارضی در موز ستار لوله و مغز در آتش که در قلعه رضی در موز سبزه متوجه شد کم روز چهارم ایلیا که نزل جلال که در بر جان که محل جمعیت

دنباله سواد فتح نامه شاه طهماسب

در دید هیچ افزیده در نیاید و از جویند بر سینه او نده و تخلف نوزند

مظفر حسین کاشی مولانا می معظم معتمدی احم مولانا سید علی اصرار ادره

فرموده بودند نوشته

اگر در شهر شریف در جرحه مشغول با فادده دستفادده پس فقیر از هر در شهر شریف نماند چون
در در شهر شریف چون نوزند روم و چگونه کسی را اصرار نوزند که داخل باشد و اگر در شهر
با عینت که شب در صحن در رسد خوانند با که در آن در کوران لوطیان و قمار بازی در شهر
و بعد از آنکه همه را بر روی کرده باشند فقیر این بریدن کند و اگر با عینت که در موقوفه طهارت مردم
در مری وقت نماز داخل میوم باید که اگر مردم شهر در شهر شریف باشند و اگر مسلمانان از
شهر در باید که در مری در مری خالی شود و طلبه بفرانغ مال با فادده دستفادده روم
و این از شهر بریدن کند و اگر با عینت که در شهر شریف در شهر شریف در شهر شریف
عزت عالی هم صحبت و بخواند طلبه اند اگر خزانیت است زاهد را در شهر شریف در شهر شریف
در اندازند با وجود اینها چون استم که سرش خلق که عکوی مردم عینت لغوه حال و تقاضا
ایشان میبود بسته رخت خود را در داشته یعنی قبا را پوشیده و در شهر شریف در شهر شریف
انداخته از مدرسه لغوه خانه نقل کردم ما در میان خانه بدویم خوش نشین امید که تعطل
در اوقات شرف و امان شود و الدعای

مرحومہ مغفونہ ریختا خانم دختر حضرت آیت اللہ شاہ طہاسب
 کہ بدرجہی مغفورہ شی شاہ اسمعیل نوشتہ قرۃ اللدنیہ در محلی کہ دماغ مبارک
 از اعراض خالی باشد مطالعہ فرمایند امیدگاہ بندگان پناہ بعضی احادیث
 فرج سنیع گشته کہ در مسج مذہب رود و قبول آن جایز نیست اولاً نسبت
 و یوشی مان بادشاہ حجاجہ غفران پناہ کہ خانہ وادہ اولموتہ خانہ وادہ
 محمد مصطفیٰ و علی مرتضیٰ است چون بدر است لغا و لاخوب نمیشد
 واتم مدار عالم رود و رنفر خوش اندکومی آخرت بدنیافرو و حیرت
 ہممہ عالم را گوش و ہوشی است ثانیاً سکیف مالایطاق ہر سحر مذہب و
 روانیت چہار نفر از عرب و عجم و ترک و تاجیک تعیین فرمایند کہ بجانب
 کند اگر جانب بچہ ایشان میا ختمہ باشند قومی باشد ایک ایستادہ ام
 بہرچہ مقرر شدہ باشد در روز ازل و الا لاتی برار دکیان جاہ و حلال
 نیست کہ روز و شب نقل غیب مظلومی نقل مجلس ہشت آہن باشد
 بموقف عرض میرساند محض دلخواہی سلسلہ جلید شش صنفی و اولاً
 اوست و الا حاشا کہ از سوختن کوسہ شدن ترسد کشن و سوختن عیان
 بالتدکینا حمت میں نسبت زہی عبادت و کمال کہ بعد از سی سال
 سلطنت کہ سمدہ اقرا نم را براوضاع مرجعہ بود و صیت یککنا ہم
 باطراف و اکناف بلاد عرب و عجم رفتہ شہیدم کنند تا بنامی دست
 پیکس از مختدرات سرار دہ عصمت بادشاہان سابق را اینجان بود
 کہ الملحی جانب بادشاہان نوشتند احمد تند و لکنہ کہ بئین توفیقات حضرت
 سبحانی و تائیدات یزدانی چہار الملحی اکین نہ بروم رفقہ و ہر الملحی کہ
 بخدمت شاہ غفران پناہ آمدہ و حرب خانہ نامی من بمنازل بکان

رقعہ پریخان خانم — از مجموعہ
 شماره ۳۴۵۵، ص ۱۷۳ بہ بعد.

شاهوردی فرود آورده اند محذکه خاطر مبارکش بسج بود جوان
 بود و بدستور سایر اولاد از من به سگ و مناد می نموده و برادران
 با تاج و دستار سیلی نصیحت خورده و دغدغه خوش آمد داشته اند و در آن
 ولا که در قلعه شریف داشتند مشتم با جرم غیر واقع شده بودند کسی
 که قبول عفو آن ذنوب میفرموده بودند من بودم زهی سعادت که بعد
 از این حالات رخت فنا از دار دنیا بدار عقبی تبه در جوار فاطمه را
 منروی بلکه صدرین جنت الماومی باشم که برای عمل حق است و قرائت
 درست و امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب اسد الله الغالب شاه مردان
 و شیرزدان بحامی و معاون بی کسی از مرک ترسد که اعمالش در
 دنیا نترسد و در عقبی ظاهر باشد جمع الله مرک خود بشهادت حوتم
 دیگر فرموده اند که عورات را بدخل مهمات چکار زنی عاقل که بعد
 از فراق آن بادشاه مخفان پناه مرحوم دخل دنیا خواهد این جنات
 فاسده است عورات را هرگز دغدغه سلطنت نشده و اگر بسند
 در آن چین که زمام آتش بسیار در دست بود یکی از اولاد پادشاه
 که هنوز بومی لبین از لبان او آمدی رمیداشت و بفرانغ بال
 سلطنت را میان می بست یا اگر بطریق پادشاهزادگان این
 شوهر میداشت از اولاد بهرام میرزا و پادشاهزاده فاسده
 مانده بودند طلب میکرد و در بر آوردن آن برادر و نجات این
 صحیح که بجای نیکی بدست من کفن پوشیده ناد علی بر کوه کهن بودم
 و ماده مرکم هر چه از دستت می آید تقصیر کن دیگر در خانواده بدر
 و غیر عمل نماید که کار پادشاهان بسند است و در روزگار میماند
 یکبار با خود اندیشه کن که شاه طهارت با وجود آنکه در همه از کیفیات

دنباله رقعہ پریخان خانم

دست شسته بودند و در حرام بروی معاش خود بسته ابواب محرم
 داشت و باب کرامات بروی مسدود نبود و برادر وادی هم
 محرم خودی پروا بوده باشد که تمام عمرم بباطال لغت فقهی کتب
 اکثر از تفایر حفظ من است چرا بد مطبه باید و مع هذا که چون پادشاه
 زاد نامی دیگر از پامی تخت پروردور نبوده ام و از راه کوچم بدو
 خانه ترود نموده ام و حمامات شهر ندیده ام و لشکار زرقه ام لا اقل
 در کوی تهمت شتر ام اگر خیرت سدر راه است از من دیگران بسیار
 و اگر میرسنند که وارث ملکم از فرزندان جند خود که استحقاق سلطنت
 دارد و در سپاهی کوی از جمیع پادشاه زادگان ربوده خجربند
 و شمر زند خاطر مطهن سازند من خود جامه کفن و خانه کور و تن خاک
 دانسته آماده مرگم چنانکه دیگران آماده فراغت و سلطنت زنها که
 دست از دامن مخدرات علیه پادشاه جمعا کشیده دارند که میجو
 نخواهد داد اگر میل عالم گیری دارند و فراغ خاطر میجویند مگر در
 سر بگناه محبت در آورند خارد رشت روی بسی شیزد
 ولیکن عالم بحسن و خلق کل تان زور رفت حقا که از قبل و
 قمع سلطنت از پیش نمی رود و اگر رفتی فرعون و ثمان و شد او را کم
 پیدا و نبود پیش ازین سلاطین که بودند همه صاحب کلین بودند
 جای کهنه و سرای بی پیمان است کمترین عالمیان کسی است که در جلا
 دنیای دون که میراث فرعون و ثمان است در می آورد زری سعاد
 شخصی که تخت و تاج در ریش و حمد حضرت پاکست با وجود تیر لمر
 و لذات از خلوطات دلگیر و ان کبیت حضرت شاه طهماسب
 حسینی نور اسد مرقد که تمامی اوقات صرف طاعت و خیرات کرد

دنباله رقعہ پریشان خانم

هرگز دل موری از خود ملول نساخته مان جو معاشش نموده اند و این
 رجم مخدرات پرده عصمت و طهارت آن پادشاه و اصحاب
 که معاشش این نوع میگذرانیده و هفت رگ طعاع مهیا میشد
 و بنظر اشرف درمی آمد و آن حضرت دست بان آلوده نمی کرده اند چنانکه
 و امن باب فراغت و محبت چون واجب بود بعضی رسانید و دیگر در باب
 ویران ساختن عمارت این ضعیفه مبالغه میرفت این سهل است باید که خایه کور
 معمور و آبادان باشد خانه دنیا خراب اولی است ز نه از منازل عیار
 بر حاشیه خاطر شریف راه ندستند که ویرانی این منازل بهتر منزل و محبت
 نده اند که گفت خانه بردم خوش است اگر خاطر مبارک از من جمعت
 به کلخن فرستند که لاین من بعد از فوت اینچنان بر پری کلخن اولی است کلخن فرستند
 از چمنند و لئمنند از زانی دنیا جم را و میسر و خاقان را تسخیر فرستند راضفا
 رضوان را دوزخ بد را بهشت عزیزکان را جانان را و جان جانان
 دیگر منع کنیزان این ضعیفه نموده اند عرض اهل عصمت تحت نشینان صفا
 و دولت یعنی حرم محرم نواب است که هر کسی را که کنیز باشد نشان
 ظاهر شود و این فکر صواب نیست ایشان همه شایسته کسی پیش و کمین ظریف
 نذار و من هرگز از حرم بیرون بیروم و هر شب جمعه شایسته از حرم بیرون
 میزند نشان ایشان ظاهر و با هر میکرد و حخطی سبب است و الله العظیم
 در زمان حضرت رسول کفار نیت بسیار می نمودند و حضرت فاطمه زهرا
 ولی خدا آمدی و شمع روز جزا القدر لباسی داشتند که تمام اعضا
 کرم که مار چوبه کنند تن بشکل مار کوز هر شش و کوه موره برد و دست
 حضرت پادشاه عفران بنیاه را نیز عورات بوده هیچ یک را محل آن بود
 که از خواهران و فرزندان سخن گویند یا رب از نشان زایل می تواند شد که
 که خواهرت نباشم هر گاه این معنی توضیح پوست این صورت چیست

دنباله رقعہ پریخان خانم

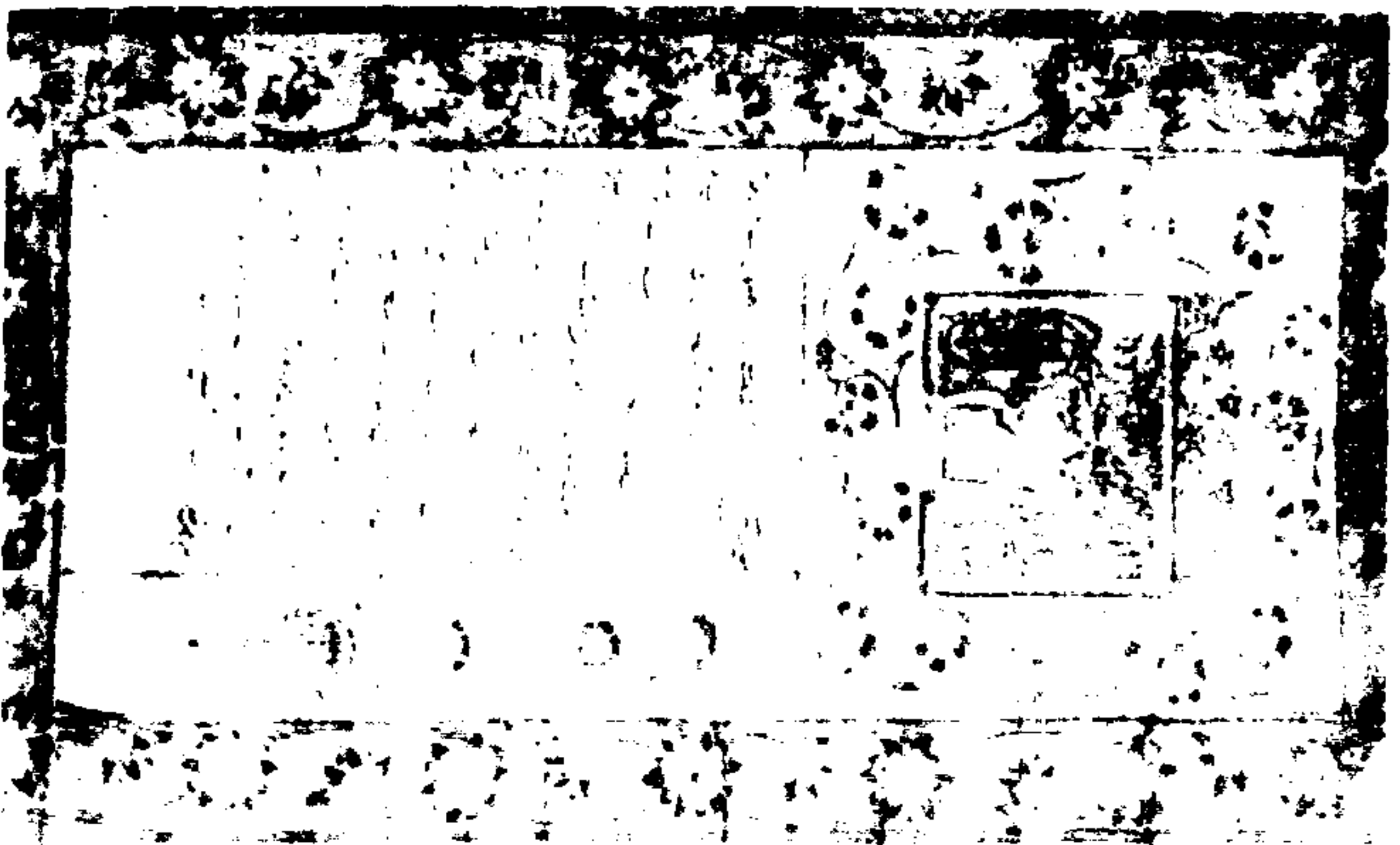
حضرت سیکندره سلطان خانم میفرمودند که اورا و کنیز بخت پارس
 از خیمت که ایشان را صد غلام بخت و عرا و کنیز بخت اگر غده
 سلطنت است عیب است می باید که چون سبک از حرکت مکم که اش
 از من جدا و شود و لیکن چگونگی که چون سبک متعاطی خاصیت از خود
 توانم رفع نمود تو پاک باش مدارای برادر از کس ماک زنده جانم
 ناپاک کا زران رسنگ ایک سرو این کفن من آمده و کم هر
 از دست آید تقصیر کن و السلام

دنباله رقعہ پریخان خانم



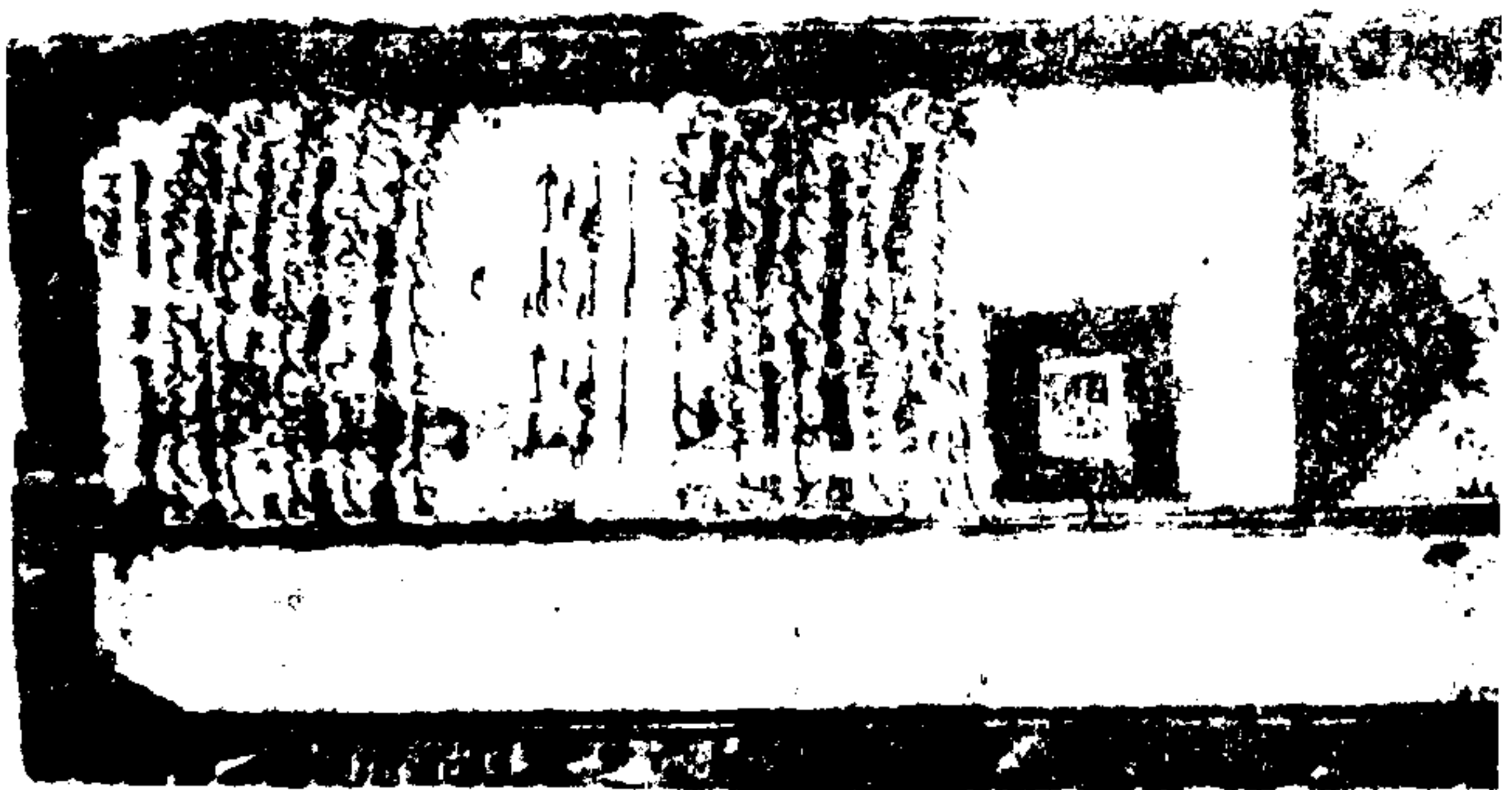
کلمہ بیست و ششم
 اگر در روز غم شب نورانی و نور را نگه اور در روز
 از مولای حکمت از جمله مردم و کلمات بود رسیده
 من بهکل دنیا من در کلمه جلاله در اول غم هر روز
 کلام بیست و هفتم
 اگر در روز غم شب نورانی و نور را نگه اور در روز
 از مولای حکمت از جمله مردم و کلمات بود رسیده
 من بهکل دنیا من در کلمه جلاله در اول غم هر روز
 کلام بیست و هشتم
 اگر در روز غم شب نورانی و نور را نگه اور در روز
 از مولای حکمت از جمله مردم و کلمات بود رسیده
 من بهکل دنیا من در کلمه جلاله در اول غم هر روز
 کلام بیست و نهم
 اگر در روز غم شب نورانی و نور را نگه اور در روز
 از مولای حکمت از جمله مردم و کلمات بود رسیده
 من بهکل دنیا من در کلمه جلاله در اول غم هر روز
 کلام بیست و دهم
 اگر در روز غم شب نورانی و نور را نگه اور در روز
 از مولای حکمت از جمله مردم و کلمات بود رسیده
 من بهکل دنیا من در کلمه جلاله در اول غم هر روز
 کلام بیست و یازدهم
 اگر در روز غم شب نورانی و نور را نگه اور در روز
 از مولای حکمت از جمله مردم و کلمات بود رسیده
 من بهکل دنیا من در کلمه جلاله در اول غم هر روز
 کلام بیست و بیستم

فرمان شاه عباس کبیر
 (۱۰۱۴ هجری)



فرمان شاه سلطان حسین ۱۱۱۹ هـ
(۲۰۱۷۰۷) درباره منع اخذ
مالیات از همه کلیساهای ارمنه.
↑

فرمان شاه صفی ۱۰۴۳ هـ
(۲۰۱۶۳۳) که از تاجران ارمنه
حقوق اضافی گمرکی مطالبه نشود.
→



در تمام احوال در اندیشه های دستور شرعی چون نظام مہنام کہ درم در
 مداریک سب رعایا و مناسط معیشت برای درواج آن در نظر دیگر اسلام بقول
 کلمہ طیبہ لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ علی ولی اللہ موجت الضابطہ ہست و اللہ اعلم
 باعث ارتباط مراد محمد صمدی رموری ہمسار و ملا و در فہ حال کا فہ عماد
 از سمتات مہما ہست و فرما لفرمانی معظمت امور کا رعایت و جانکست
 لا جرم بابت رموری تمام ہست

۴

دنبالہ فرمان منع ریش تراشی.

خود نشان می‌دادند.

شاه‌عباس یکم در سال ۱۰۰۲/۱۵۹۳ شخصاً با درویش خسرو و عقاید وی در تکیه قزوین آشنا شد. علاوه بر آن به علت مراوده و تماس شاه‌صفوی با درویش-خسرو، بزودی عباس یکم با دیگر بزرگان طریقت نقطویه مانند درویش کوچک و درویش یوسف ترکش دوز آشنا می‌شود. آشنایی با یوسف ترکش دوز یکی از وقایع شگفت‌انگیز تاریخ عهد صفوی را می‌آفریند که در سال هفتم سلطنت شاه‌عباس یکم به وقوع پیوست. تماس عباس یکم با بزرگان نقطویه و پیروان درویش خسرو و اطلاع از نحوه اندیشه و عقاید آنان، «دفع آن جماعت جهة اجراء رسوم شرع انور» را تسریع می‌بخشد. به امر عباس یکم سران و پیروان نقطویه دستگیر می‌شوند.^۱ درویش خسرو نیز در قزوین از گردن، به شتری آویخته می‌شود و به این ترتیب به قتل می‌رسد.^۲

آشنایی شاه‌عباس با نقطویان از این نیز فراتر می‌رود، بطوری که وی با بزرگان نقطوی مانند درویش کمال و درویش تراب که هر دو مقام «وحدت» این طریقت را داشتند، نزدیکی بسیار داشته است و خود نیز مقام «امین» را داشته است.^۳

۱. دستگیری سران نقطویه در سال ۱۰۰۲/۱۵۹۳ یعنی سال هفتم سلطنت عباس یکم اتفاق افتاد و در همان سال بود که جلال‌الدین محمد منجم یزدی، منجم دربار، وقوع قرانی به مدت سه روز را پیش‌بینی کرد (تربیع نحسین)، که نحوست آن شامل شخص پادشاه می‌شد. برای رهایی شاه‌عباس از این قران تدبیری اندیشیده شد که شاه به مدت سه روز از سلطنت کناره‌گیری کند و شخص مجرم محکوم به مرگی را به جای وی بر تخت سلطنت بنشانند. قرعه فال به نام یوسف ترکش دوز از بزرگان نقطویان افتاد. شاه عباس شخصاً تساج و لباس شاهی را به او واگذار و خود از کارها، کناره‌گیری کرد. سه روز گذشت و تربیع نحسین برطرف شد. شاه عباس مجدداً بر تخت سلطنت نشست و یوسف ترکش دوز کشته شد. برای آگاهی بیشتر پیرامون تربیع نحسین نگاه کنید به: صمصام‌الدوله شاه نوازخان، مآثر الامراء، ج ۳، (کلکته ۵۱۲۰۹، ق) ص ۲۸۵. و همچنین، اسکندربیک ترکمان، عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۴۷۴.

بازتاب این واقعه جالب تاریخی در نوشته‌های دیگر نویسندگان سده‌های بعد نیز تأثیر بسیاری گذارده است. جهت آگاهی پیرامون تأثیر حوادث تاریخی در نوشته‌های برخی شعرا و نویسندگان نگاه کنید به: مریم میراحمدی، انعکاس تاریخ در ادبیات: تحلیلی تاریخی از نون والقلم آل احمد. در پانزده گفتار، مجموعه گفتارهای نهمین کنگره تحقیقات ایرانی دانشکاه تربیت معلم، ج ۱، (نهران ۱۳۵۸)، ص ۱۰۶.

۲. اسکندربیک ترکمان، عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۴۷۶.

۳. نزدیکی شاه‌عباس با این درویش و شناخته شدن آنها به کشته شدن هر دوی آنان منجر شد. نگاه کنید به: دهبستان‌المذاهب، تعلیم هشتم در عقیده واحدیة و امناء. ص ۲۵۰ الی ۲۵۴.

تعقیب نقطویان بتدریج شدت بیشتری یافت و هر کس که متهم به نقطوی بودن می شد، فوراً حکم قتلش صادر می شد، حتی حکم قتل یکی از بزرگان نقطوی به نام میرسید احمد کاشی در نصر آباد کاشان به دست خود شاه عباس جاری شد.^۱

پس از کشته شدن سید احمد کاشی، از میان نوشته های وی، پیمان نامه ای از نقطویان بدست آمد که اسامی بسیاری از نقطویان را فاش می کرد و بدین طریق هده زیاد دیگری از آنان به قتل رسیدند، اما یکی از هنرمندان کاشان به نام ملا محمد باقر خرده، از شاگردان میرمعزالدین محمد خوش نویس، که شاعر و خوش نویس بود، با توضیحاتی که به شاه عباس داد، توانست گناه خود را موجه جلوه دهد و بدینسان از این مهلکه جان سالم به در برد و شاه وی را بخشید و حتی شغل کاتبی دربار را نیز به وی داد.^۲

دیگر از بزرگان و پیروان نقطوی، بوداق بیگ دین اغلی (از سران استاجلو) و مولانا سلیمان ساوجی (طیب) بودند که در اصطهبانات فارس و ساوه به قتل رسیدند.^۳

در سال ۱۶۰۱/۱۶۰۰-۱۶۰۰ که شاه عباس یکم جهت زیارت ثامن الائمه (ع) پیاده از اصفهان به مشهد می رفت، دوتن از رهبران نقطویه به نامهای درویش تراب و درویش کمال اقلیدی و تنی چند از پیروان این طریقت همراه وی بودند و شاه که می دانست آنان در این طریقت هستند، همگی را در کاروانسرای در راه خراسان به قتل رساند.

فشاری که شاه عباس یکم بر نقطویان وارد می کرد، باعث شد که بسیاری از نقطویان به دربار جلال الدین محمد اکبر شاه (مرگ. ۱۱۱۹/۱۷۰۷)، که پس از همایون در هندوستان به سلطنت رسیده بود، روانه شوند. علاوه بر پیروان نقطوی، بر اثر سیاست مذهبی شاهان صفوی و تشویق نویسندگان به نوشتن کتابهای مذهبی و عدم توجه به کتب دیگر، جمعی از نویسندگان و شاعران به دربار اکبر رفتند و از

۱. اسکندر بیگ ترکمان، عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۴۷۶.

۲. برای آگاهی بیشتر پیرامون ملا محمد باقر و شغل وی نگاه کنید به: نطنزی، نقادان الاقادی ذکر الانحیاء، ص ۵۲۷.

۳. اسکندر بیگ ترکمان، عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۴۷۶.

این جهت زبان فارسی در عهد وی در هندوستان گسترش فراوان یافت.^۱
 با تعقیب، دستگیری و کشتار اهل نقطه در عهد شاه‌عباس یکم، نهضت
 مذهبی - سیاسی نقطویان از بین رفت و

«القصه از سیاست این جماعت اگر کسی از این طبقه بود از این دیار بیرون رفت،
 یا در گوشهٔ خمول خزیده، خود را بی‌نام و نشان ساخت و در ایران شیوهٔ تناسخ
 منسوخ گشت.»^۲

۱. برای آگاهی پیرامون زندگی و سیاست مذهبی اکبر شاه نگاه کنید به، شیخ ابوالفضل علامی، اکبر نامه، به کوشش مولوی عبدالرحیم، ۲ جلد، (کلکته ۱۸۸۶-۱۸۷۷).
- شیخ ابوالفضل بن مبارک علامی که خود از اهل نقطه بود و در دربار اکبر می‌زیست، پس از کشته شدن سید احمدکاشی در سال ۱۵۹۳/۱۰۰۲ در نصرآباد کاشان به دست شاه‌عباس، به‌وی نام‌های نوشته او را شماتت کرد که از «جاده» شریعت منحرف شده است. نگاه کنید به اسکندر بیگ ترکمان، عالم‌آرای عباسی، ۱ ج، ص ۴۷۶. و برای آگاهی بیشتر پیرامون نویسندگان و شاعران ایرانی که در عهد شاه‌عباس یکم به هندوستان رفتند رجوع کنید به، نصراله فلسفی، زندگانی شاه‌عباس اول، ۳ ج، ص ۵۱.
۲. اسکندر بیگ ترکمان، عالم‌آرای عباسی، ۱ ج، ص ۴۷۷.

فصل هفتم

اقلیتها و مبلغان مذهبی در عصر صفوی

۱- اقلیتها

بطور کلی سیاست مذهبی دولت صفوی در طول استمرار آن، مبارزه با کسانی بود که با آراء و عقاید مذهبی آنان توافقی نداشتند. التهاب مذهبی این مبارزات، کم و بیش نتیجه مثبتی را ارائه نمی داد. مبارزه مذهبی صفوی، تنها یگانگان و ایرانیان اهل تسنن را در بر نمی گرفت، بلکه به ایرانیان غیر مسلمان، (اقلیتهای مذهبی) نیز تعدی می شد. نوع و میزان این تعدی در هر دوره و بنا بر سیاست ویژه زمامدار وقت تغییر می کرد. بطور کلی اقلیتهای مذهبی عهد صفوی - جدای از تعداد قلیلی از هندویان - عبارت بودند از: ۱ - زرتشتیان ۲ - یهودیان ۳ - مسیحیان.

هر سه گروه در کلیه ادوار صفوی، به استثنای دوره ای از عهد شاه عباس یکم، که سیاست مذهبی ویژه ای را دنبال می کرد، مورد اذیت و ایذاء قرار می گرفتند. علاوه بر آن برای اقلیتها علاوه بر جزیه که می بایستی طبق قوانین اسلام پرداخت می کردند، مالیاتهای دیگری نیز در نظر گرفته شده بود، بویژه که تجارت خارجی در داخل ایران - تجارت ابریشم - اغلب در دست اقلیتهای مذهبی بود. برخی از مشاغل مانند شرابسازی نیز صرفاً به دلایل مذهبی به اقلیتها واگذار می شد. در عهد شاه عباس یکم و نیز دوره شاه صفی و شاه عباس دوم می توان گفت که زمامداران صفوی، روش مسالمت آمیزتری را نسبت به اقلیتها، اتخاذ کرده بودند، اما در زمان شاه حسین به علت تعصب بعضی از مقامات روحانی مانند محمدباقر مجلسی، فشار و ایذاء اقلیتهای زرتشتی، یهودی و مسیحی وارد مرحله جدیدی شد.

۱- زرتشتیان: زرتشتیان مانند دیگر اقلیتها در عهد صفوی به علت اسلام

نیارودن می‌بایستی جزیه می‌پرداختند؛ که میزان آن سالیانه به‌طور متوسط برای هر فرد یک‌مئقال (۶/۴ گرم) طلا بود. علاوه بر آن نوعی مالیات بر مشاغل آنان بسته می‌شد که معمولا برابر مقدار مالیات مسلمانان بود و همچنین در امور بازرگانی می‌بایستی ده درصد مالیات ورود و صدور کالا را پردازند که برای مسلمانان مقدار آن پنج درصد تعیین شده بود. تعقیب و آزار زرتشتیها در زمان حکومت شام حسین شدت یافت، بویژه که شاه‌حسین فرمان مسلمان کردن اجباری آنان را صادر کرده بود. آتشکده آنان ویران شد و دستور داده شد که برجای آن مسجدی بنا سازند. زرتشتیان آتش مقدس خود را به کرمان منتقل ساختند، تا آنکه بر اثر تسخیر کرمان توسط محمود افغان در سال ۱۱۳۱/۱۷۱۹ از شدت آزار آنان کاسته شد.

۲- یهودیان: در عهد شاه‌حسین فشار بر یهودیان نیز شدت یافت. بطوری که آنان را مجبور به گرویدن به اسلام کردند.^۱ جزیه، مالیات شغل و مالیات تجارت برای یهودیان نیز به همان میزانی بود که از زرتشتیان مطالبه می‌شد.

۳- مسیحیان: در عهد صفوی، اقلیت مسیحی که اغلب از آرامنه تشکیل شده بودند، اگر چه مورد آزار قرار می‌گرفتند، اما نسبت به زرتشتیان و یهودیان از امتیازات بیشتری برخوردار بودند. شاه‌اسماعیل یکم و دیگر شاهان صفوی به اقلیت‌های مسیحی امتیازاتی دادند و از هیأت‌های مذهبی کاتولیک پشتیبانی کردند. دولت صفوی، در کلیه ادوایش از وجود مسیحیان بهره برد و بویژه با بازرگانان ارمنی و هیأت‌های مذهبی از نظر کارهای تجارتنی، روابط نیکویی برقرار کرد و حتی به مسیحیان مأموریت‌های دیپلماسی دربار ایران نیز محول می‌شد.

در عهد شاه‌عباس یکم وقایع بسیاری بر آرامنه گذشت و آنان صدمات و ملامت‌های فراوان دیدند. به علت جنگ و دلایل سیاسی دیگر آرامنه مهاجرت‌هایی را متحمل شدند و اگر چه شاه‌عباس موجبات این مهاجرت‌ها را فراهم کرد، اما از جانب دیگر فرمان اسارت و بردگی آرامنه را لغو کرد و فرامین متعددی در جهت تأمین آسایش زندگی و جبران خسارات آنان صادر کرد.^۲

پس از انتقال آنان به جلفای اصفهان، تسهیلاتی جهت داشتن کلیسا و اجرای

۱. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به، لارنس لاکهارت، انقراض مملکت صفوی، ص ۸۴.
 ۲. بسیاری از این فرامین در کلیسای وانک واقع در جلفای اصفهان به شماره‌های ۲۴۵ و ۳۳-۱۶۵ نگاهداری می‌شود. نگاه کنید به، اسماعیل رائین، ایرانیان ارمنی، (تهران ۱۳۵۶)، ص ۱۱۰.

مراسم مذهبی نیز برای آنان در نظر گرفته شد. توجه شاه عباس یکم به جامعه مسیحی - و توجه به دیگر مسائل سیاسی آنان تا حدی بود که برخی از جوانان مسیحی گرجی به خدمت شاه درآمدند و هسته اصلی سپاه جدید صفوی را به وجود آوردند.

رونق تجارت خارجی ایران بویژه در عهد شاه عباس یکم تا حد زیادی در گرو فعالیت‌های ایرانیان مسیحی بود و تجار ارمنی جلفای اصفهان، منافع زیادی از تجارت ابریشم را بخود اختصاص می‌دادند. شاه عباس به منظور بهبود وضع تجارت خارجی دست به انتقال اجباری اقلیتهای ارمنی از ناحیه شمال غربی ایران به اصفهان زد. یکی از اهداف وی، تضعیف بازرگانی دولت عثمانی - بویژه که تجار ایرانی گاه مجبور به استفاده از راههای عثمانی می‌شدند - و ایجاد راه جدیدی برای تجارت از طریق مرتبط ساختن اصفهان به بندرعباس و در نتیجه به دریای آزاد بود. هدف دیگر وی شکستن وحدت نیروهای غیر ایرانی و مخالف دولت صفوی و همچنین انتقال صنعت کاران و صاحبان حرف به مرکز ایران بود. برای این منظور شهر جدیدی به نام جلفا - هم نام شهر قدیمی ارامنه در ساحل ارس - در نزدیکی اصفهان ساخته شد، این انتقال تلفات زیادی در بین راه داشت و فقط حدود هزار خانواده به اصفهان رسیدند و جهت تشویق آنان به اقامت در شهر جدید، از پرداخت عوارض معاف شدند.

انتقال ارامنه در چندین نوبت انجام گرفت. در سال ۱۰۱۴/۱۶۰۵ حدود هفتاد هزار نفر از ناحیه نخجوان به ایران کوچ داده شدند که به نام «تبعید بزرگ» مشهور است. در سال ۱۰۲۸/۱۶۱۸ نیز حدود پنجاه هزار نفر از صنعتکاران و صاحبان حرف به نواحی شمالی ایران منتقل شدند که در هر انتقالی تعداد بسیاری از مهاجران بر اثر قحطی، بیماری و یا حملات ایلات چادر نشین جان سپردند. در سال ۱۰۳۳ - ۴/۱۶۲۳ پس از شکستی که برگرجستان شرقی وارد شد، عده دیگری به نواحی مرکزی ایران رانده شدند. در عهد سلیمان، اگر چه وی تعصب چندانی نسبت به آنان نداشت، اما مسیحیان در آرامش زندگی نمی‌کردند و فشار مقامات دولتی بر آنان زیاد بود.

در عهد حسین صفوی بنابر تشویق برخی از مقامات و درباریان و به دلیل ضعف دولت صفوی در اواخر این سلسله، مسیحیان نیز مانند دیگر اقلیتهای، مورد آزار قرار گرفتند و این فشار بحدی بود که یکی از ارامنه قفقاز به نام اسرائیل اوری، که به

عنوان فرستاده دولت مسکو به ایران آمد با همکاری ارمنیان و روسیان، مقدمات جنبشی را علیه دولت صفوی تدارك دید.^۱

۲- مبلغان مذهبی در عهد صفوی

گسترش فعالیت مبلغان مذهبی در عصر صفوی از جانب ایران و سوداگران اروپایی دلایل ویژه سیاسی و اقتصادی داشت. کشورهای اروپایی در پی گسترش قدرت سیاسی خود، دست یافتن به مواد اولیه ارزان، نفوذ هرچه بیشتر در ممالک شرقی و اتحاد با کشور قدرتمندی که در مقابل دولت عثمانی ایستادگی کرده است، بودند و در این راه به رقابتهای شدید با یکدیگر برخاستند. رقابت آنان یکی از دلایل تعدد این هیأتها در دربار صفوی بود. اوج ورود این هیأتها، در عهد شاه عباس بود و سیاست کلی عهد وی را تشکیل می داد؛ به ویژه که پذیرفتن سودبری فراوان بازرگانان اروپایی از زحمات و دسترنج ایرانیان برای دربار صفوی مشکل می نمود. پرتغالیها با در دست داشتن راههای آبی ایران در خلیج فارس و نیروی دریایی قوی، عملاً بازرگانی ایران در سواحل جنوبی را در کنترل خود داشتند و سوداگران اروپایی از فروش کالاهای ایرانی در بازار اروپا سود فراوان می یافتند. دولت عثمانی نیز سد بزرگی بر سر راه بازرگانی ایران با اروپا بود، به ویژه که مانع عبور کالاهای ایرانی از طریق کشور خود به اروپا می شد و یا اینکه با گرفتن عوارض سنگین، قیمت کالای ایران در اروپا را به چند برابر قیمت واقعی خود می رساند و این امر به تجارت ایران لطمه بزرگی وارد می کرد. شاه عباس سعی کرد با استقبال از ورود هیأتهای مختلف به ایران و با اتکاء به نیروی دریایی این کشورها، ابتدا پرتغالیها را از سواحل و جزایر خلیج فارس براند و در مراحل بعدی به تجارت ایران در اروپا تسهیل بخشد و نیز راه تجارتنی دیگری برای کالاهای ایرانی بیابد. با این روش نمایندگان اروپایی بیشتری به دربار صفوی راه یافتند و هریک از امتیازات خاصی برخوردار شدند. ورود هیأتهای مذهبی نیز با اتخاذ این خط مشی سیاسی بی ارتباط نبود و در واقع نقطه عطف «سیاست خارجی» ایران در عهد شاه عباس به ویژه «سیاست مذهبی» دولت وی را تشکیل داد.

۱. برای آگاهی پیرامون اسرائیل آوری و جنبش وی نگاه کنید به: سفرنامه کرومینسکی، ص ۵۲ متن، به تصحیح مریم میراحمدی (زیر چاپ).

قدرت دولت ایران در عصر عباس یکم، به عنوان کشوری که دولت عثمانی نتوانست در مقابل آن ایستادگی کند، توجه اروپائیان را که از دولت عثمانی واهمه داشتند، بخود جلب کرد. همین توجه متقابل باعث شد که شاه عباس با استفاده از نیروی دریایی انگلیس، جزیره هرمز (جرون) را مجدداً بدست آورد و پرتغالیها را از سواحل خلیج فارس براند (۱۰۳۲/۱۶۲۲).

با توجه به چنین زمینه‌های سیاسی و بازرگانی، دربار صفوی مانع ورود مبلغان مذهبی به ایران نشد، به ویژه که اسلام به عنوان آخرین دین الهی، شانس تبلیغ برای هیچ دین دیگری بجای نمی گذاشت.

مبلغان مذهبی عهد صفوی اغلب کاتولیک و از فرقه‌های کرملی، آگوستین، فرانسیسکن، دومینیکن،^۱ کاپوسن (کاپوچی) و ژوزئیتها بودند و معمولاً از اسپانیا (پرتغال)،^۲ ایتالیا، فرانسه و گاه هلند، لهستان و مجارستان به ایران می آمدند. اغلب آنان موفق به ساختن کلیسا و صومعه در اصفهان و برخی از شهرها مانند تبریز و شیراز شدند. کرملیهای ایتالیایی اغلب در اصفهان، شیراز، بندرعباس و تبریز ساکن و به فعالیت و تبلیغ مشغول بودند. آگوستینهای پرتغالی - اسپانیولی، در اصفهان، دومینیکنها در نخجوان و کاپوسنها - که فرانسوی بودند - معمولاً در اصفهان، بندرعباس، شیراز و تبریز به کار خود مشغول بودند. ژوزئیتها رهبری فرانسوی داشتند و در سال ۱۶۵۳ در اصفهان، تبریز، شماخی و ایروان فعالیت خود را شروع کردند. مبلغان مذهبی، اگر چه اهداف سیاسی نیز داشتند اما اغلب مأمور

۱. کرملیتها Carmelits فرقه‌ای از شاخه کاتولیک که در آغاز، در کوههای کرمل فلسطین می زیستند و در حدود سال ۱۱۵۰ م سرپرستی آنان را برتولد Bertold برعهده گرفت، شاخه اصلاح شده کرملیان، کرملیان پا برهنه Barefoot Discalced نام دارند. - فرقه آگوستین به تاسیس سنت آگوست در قرن پنجم در اروپا، به وجود آمد. این فرقه فعالیت خود را در ۱۵۹۹ در اصفهان شروع کرد.

- فرقه فرانسیسکن توسط فرانسیس Francis در ۱۲۰۹ تأسیس شد. و در واقع شعبه‌ای از کلیسای کاتولیک رومی است. فرایارهای کهنتر را که دومین فرقه بزرگ مسیحی بودند، سابقاً مواظبین Observants می گفتند. فرایارهای کهنتر کاپوسنها هستند که سومین فرقه بزرگ مسیحی می باشند که در سال ۱۵۲۵ طی نهضتی از فرانسه سکنها جدا شدند.

- فرقه دومینیکن (واعظان) این فرقه توسط دومینیک Dominic کشیش کاستیلی در سال ۱۲۱۶ در ایتالیا تأسیس شد. بعدها در فرانسه و انگلستان پیروان بسیار یافت اعضای این فرقه را نیز فرایار می گفتند. دائرة المعارف مصاحب، ۱۳، (تهران ۱۳۴۵)، ص ۱۰۱۱ و ذیل لغات.

۲. در سال ۱۵۸۰/۹۸۸ دولت اسپانیا در عهد فیلیپ دوم، کشور پرتغال را به تصرف در آورد و تا سال ۱۶۴۰/۱۰۵۰ پرتغال در تصرف اسپانیا بود.

سیاسی کشور متبوع خود نبودند و اگر نامه های شاهان اروپا را به مقصد می رساندند، به دلیل این بود که این کار برایشان خالی از منفعت نبود، زیرا که حاملان نامه ها، خواه مأموران سیاسی و خواه اشخاص دیگر، از دربار ایران مقرری دریافت می-داشتند و گاه از امتیازاتی مانند اجازه ساختن کلیسا، حق پوشیدن لباس مذهبی و نظایر آن بهره مند می شدند.

برخی از مبلغان مذهبی که در عصر صفوی از کشورهای اروپایی به ایران می آمدند، مدتهای مدیدی در ایران سکونت می کردند، زبان فارسی را فرامی گرفتند، در دربار ایران نفوذ می کردند و گاه نیز در تصمیم گیریهای سیاسی دربار صفوی به علت تسلط به زبان فارسی و داشتن نقش مترجم در ملاقاتهای سفرا و نمایندگان کشورهای دیگر مؤثر بودند.

از اولین کشیشانی که به دربار صفوی آمدند، پتروس دو مونت لیبانو^۱ بود که در زمان اسماعیل یکم از جانب شاه مجارستان در حدود سال ۱۵۲۲/۹۲۸ به ایران رسید.

لیبانو در سال ۱۵۲۳/۹۲۹ از جانب شاه اسماعیل به منظور رساندن نامه های شاه صفوی به دربار امپراتور آلمان، کارل پنجم، مأموریتی دریافت داشت این مأموریت و جوایه کارل پنجم به اسماعیل یکم به سبب فوت مؤسس صفویه بدون نتیجه ماند و از سفر مجدد لیبانو به ایران نیز اطلاعی در دست نیست.

در عهد محمد خدا بنده مبلغان اسپانیولی و پرتغالی از جانب فیلیپ دوم — پادشاه اسپانیا — به ایران فرستاده شدند. هدف اصلی این هیأت مذهبی، برقراری روابط تجاری و سیاسی با ایران بود. سرپرستی این هیأت را سیمون مورالس^۲ برعهده داشت که بعدها مدتی نیز معلم دربار صفوی شد. اعضای هیأت مورالس در راه بازگشت به اسپانیا در سواحل افریقا در دریا غرق شدند و مأموریت آنان بدون موفقیت ماند.^۳

در سال ۱۵۹۸/۱۰۰۷ در عهد عباس یکم، دو کشیش پرتغالی یکی از فرقه فرانسیسکن به نام آلفونسو کوردرو^۴ و دیگری از فرقه دومینیکن به نام نیکلا-

1. Petrus de Monts Libano 2. Simon Morales

۳. برای آگاهی بیشتر پیرامون هیأت مورالس نگاه کنید به، نصرالله فلسفی، قادیسج (وابط

ایران و ادوفا در دو دهه صفویه، (تهران ۱۳۱۶)، ص ۱۹.

4. Alfonso Cordero

دی ملو^۱ با سمت نمایندگی مخصوص پاپ و شاه اسپانی و با منصب اسقف جزیره هرمز از طریق خلیج فارس به ایران آمدند و در اصفهان به حضور شاه رسیدند. آنان در طی چند هفته اقامت خود در ایران، اجازه داشتند لباس روحانی خود را به تن کنند.

از فرقه فرانسیسکن پرتغالی نیز کشیش گاسپار دوسن برناردینو^۲ مدتی را در ایران بسر برد. وی در سر راه بازگشت خود از هند به پرتغال، از ایران دیدن کرد و مأموریت سیاسی و مذهبی نداشت.

جانشین فیلیپ دوم، فیلیپ سوم نیز از اهداف پدر تبعیت کرد و یک هیأت مذهبی کاتولیک از فرقه آگوستین را به ایران روانه داشت. اعضای هیأت عبارت بودند از: آنتونیو دو گووا^۳، ژرم دولا کروا^۴ و کریستف دوست اسپری^۵. این هیأت در سال ۱۶۰۲/۱۰۱۱ در هرمز پیاده و عازم مشهد شد؛ زیرا که شاه عباس پس از خواباندن شورش ناحیه خراسان بزرگ، در راه بازگشت از بلخ به اصفهان، در مشهد اقامت گزیده بود. دو گووا رهبر این هیأت مذهبی سفر خود به شیراز، یزد، طبس، گناباد، فردوس و بالاخره مشهد را بخوبی شرح می دهد. شاه عباس، جهت استقبال از مبلغان مذهبی، گارد احترامی را به تربت حیدریه به پیشواز کشیشان می فرستد و به آنها احترام می گذارد و اجازه می دهد که به همراه لشکر وی تا اصفهان همراه وی باشند. فعالیتهای این هیأت با اجازه شاه عباس جهت ساختمان یک کلیسا و یک صومعه در اصفهان آغاز می شود. مبلغان مذکور هدف اصلی سفارت خود را نیز فراموش نمی کنند و بزودی موفق به برقراری یک پایگاه تجاری در ایران می شوند و حتی مخارج کاشی کاری این صومعه از خزانه دولت صفوی پرداخت می شود. یکی از شروط شاه عباس در برقراری روابط با اسپانیا، حمایت نظامی آن کشور جهت جلوگیری از نفوذ ترکان عثمانی در مرزهای ایران بود، اما چون دو گووا و سفیر شاه عباس در دربار فیلیپ سوم، موفق به قبولاندن چنین شرطی به پادشاه اسپانیا نمی شوند، دو گووا به زندان می افتد و پس از چندی به طور پنهانی ایران را ترک می کند.^۶

1. Nicolao dimelo
2. Caspar de San Bernardino
3. Antonio de Gouvea
4. Jerome de La Croix
5. Cristophe de St. Esprit

۶. برای آگاهی بیشتر از سفارت دو گووا از جانب دربار ایران نگاه کنید به، نصراله فلسفی، تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه، ص ۳۹.

کشیش اسپانیولی دیگری به نام پدرو کوبرو^۱ در حدود سال ۱۰۸۵/۱۶۷۴ از راه دربند، اردبیل و قزوین به اصفهان آمد و از طریق بندرعباس ایران را ترک کرد. وی لقب «واعظ روحانی آسیا» را بر خود گذارده بود.

علاوه بر مبلغان اسپانیولی و پرتغالی، در عهد عباس یکم در سال ۱۰۱۱/۱۶۰۲ از جانب امپراتور آلمان بزرگ - رودلف دوم - نیز هیأتی تحت رهبری اشتفان کاکاش دوزالون کمنی^۲ به ایران فرستاده شد. هدف سیاسی این هیأت، اتحاد با ایران برضد دولت عثمانی است. هیأت مذکور در سال ۱۰۱۲/۱۶۰۳ به ایران رسید، اما زالون کمنی در لاهیجان فوت کرد و ریاست هیأت را تکتاندر فن در یابل به عهده گرفت. تکتاندر در تبریز به حضور عباس یکم رسید و همراه اردوی شاه به ایروان رفت. وی پس از مدتی اقامت در ایران در همان سال اجازه بازگشت از دربار صفوی را یافت و به کشور خود بازگشت. گزارش مسافرت تکتاندر و مشاهدات وی به قلم خودش به رشته تحریر در آمده است.^۳

مبلغان آلمانی دیگری نیز مدتی را در ایران عصر صفوی سپری کردند. به طور مثال از فرقه ژوزئیتهای ویلهلم وبر^۴، ویلهلم مایر^۵، ارنست هانکس لدن^۶ و فرانس-کاسپار شیلینگر^۷ تا سال ۱۶۹۹ در ایران اقامت داشتند. وبر و مایر به هنگام بازگشت به وطن، در بندرعباس به سبب ابتلاء به مرض مالاریا وفات یافتند.

دسته دیگر مبلغان مسیحی عصر صفوی، کشیشان کرملی می باشند که در سال ۱۶۰۷ از جانب پاپ کلماں هشتم^۸ به رهبری پل سیمون^۹ از طریق اردبیل، قزوین، ساوه و قم به اصفهان وارد شدند. این هیأت نیز موفق به ساختن صومعه و کلیسایی در اصفهان شدند. مقرر آنان در قسمت شمالی اصفهان واقع شده بود و از دیگر ساختمانهای مسیحی باشکوه تر بود. در اوایل، آنان اجازه داشتند که در داخل شهر اصفهان مسکن گزینند، بعدها فقط در روز اجازه ورود به اصفهان را داشتند و شبها را در جلغا بسر می بردند. ظاهراً تعداد کرملیهای مقیم ایران در عصر صفوی، بیش از دیگر فرقه های مسیحی بوده است و نیز به کوشش همین فرقه اولین چاپخانه

1. Pedro Cubero 2. Stephan Kakasch de Zalon kemeny

۳. سفرنامه تکتاندر با ویژگیهای زیر به فارسی ترجمه شده است. تکتاندر فن در یابل، ایتروپرسیکوم، ترجمه محمود تفضلی، (تهران ۱۳۵۳).

4. Wilhelm Weber 5. Wilhelm Mayr 6. Ernst Hanxleden

7. Franz Kaspar Schillinger 8. Clement 9. Paul Simon

ایران بانام بصره خانه در اصفهان در حدود سالهای ۱۰۳۰ - ۱۰۲۰/۱۶۲۱ -
 ۱۶۱۱ ساخته شد. معروفترین کرملیهای مقیم اصفهان عبارت بودند از:^۱
 فیلیپوسا، س. تیرینی تاته^۲ که دوبار در سالهای ۱۰۳۹/۱۶۲۹ و
 ۱۰۴۹/۱۶۳۹ به ایران آمد.

آنژ دوست ژوزف^۳ در سال ۱۰۷۴/۱۶۶۴ به ایران آمد و مدت نه سال در
 ایران بود. فولکن زیودی. س. گیوزپه^۴ در ۱۱۱۰/۱۶۹۸ به پایتخت صفوی رسید.
 پترساریتر^۵ در عهد حسین یکم در اصفهان بود و وقایع اواخر دولت صفوی را تجربه
 کرد.^۶ آماداو^۷، کرملی دیگری بود که ریاست هیأت مقیم شیراز را برعهده داشت.
 همچنین بازیل آوسنت چارلز^۸ که در لشکرکشی کیخسرو، داروغه گرجی اصفهان
 که ظاهراً مسلمان و در باطن به آیین مسیح بود، شرکت داشت دیگرکشیش
 کرملی مقیم اصفهان بود^۹ و اسقف بارناپاس فدلی^{۱۰} که شاهد افول دولت صفوی
 در سال ۱۱۳۴/۱۷۲۲ بود.^{۱۱}

الکساندر آو مالابار^{۱۲} کشیش کرملی در یادداشتهایی به شرح فتح قلعه نظامی
 کرمان توسط محمود می پردازد. مالابار رفتار محمود را در هنگام ورود به اصفهان
 با اتباع خارجی توصیف می کند و می افزاید که از اتباع خارجی هردسته که می-
 توانست پول بیشتر و هدیه گرانبهاتری بفرستاده محمود بدهد، نجات می یافت.
 قحطی و بیماری در زمان فتح اصفهان بقدری شدت یافت که مردم گوشت انسان

۱. یادداشتهای کشیشان کرملی در ایران به صورت دو کتاب قطور و پسرارزش توسط نویسنده
 ناشناسی با ویژگیهای ذیل چاپ شده است.

Chick, A (ed), *A chronicle of the Carmelities in Persia*, 2 vols.
 (London 1939).

2. Philippusa S. Trinitate 3. Ange de St. Joeseph
 4. Fulgnzio di. s. Guiseppe 5. P. Martyr
 6. *A chronicle of the Carmelities in Persia*, Vol I, P. 473.
 7. Amadeo 8. Basil of st. Charles
 9. *ibid*, Vol. II, P. 813 f. 10. Fedeli

۱۱. فدلی راجع به حوادث اصفهان می نویسد که اوضاع این مملکت از بد نیز بدتر می شود و بیم
 حوادث غیر منتظره می رود. نگاه کنید به:

A chronicle of the Carmelities in Persia, Vol I, P. 572.

12. A. of Malabar

مرده می خوردند و پسران و دختران جوان را برای سدجوع می کشتند.^۱ مالابار بالاخره در بهار سال ۱۷۲۳/۱۱۳۵ موفق به ترک اصفهان به قصد بندرعباس شد.^۲ در این سفر کشیش دیگری به نام جان فراست J.Frost وی را همراهی می کرد. فراست نیز شاهد سقوط اصفهان و رفتن شاه حسین به اردوی محمود به هنگام انحطاط دولت صفوی بوده است.

کشور فرانسه نیز از دیگر کشورهای اروپایی بود که توسط ارسال مبلغان و نمایندگان چند با دربار صفوی، تماس گرفت:

«... اعلیحضرت (لوئی سیزدهم) در نظر دارد، آنچه ساقط شده، دوباره پایدار کند و به اتباع پادشاهی ایران که اولاد همان پدر هستند، بوسیله همان خود مسیح، آزادی اجرای مراسم دینی آنها را جبران و تأمین کند و برای این منظور تصمیم دارد شخص با تقوایی که بتواند پایه چنین بنای مقدسی را پی ریزی کند به آنجا اعزام دارد، هرچند که جلب موافقت صفی (شاهان صفوی) بدون دادن امتیازاتی برای خود و کشورش دشوار می باشد، همچنین غیرممکن است تا زمانی که تجارت در دست انگلیسیها و هلندیهاست، مذهب کاتولیکی کلیسای روم را در شرق برقرار ساخت. آنها کشیشانی با خود می برند که با اصول مذهبی و تعلیمات غلط، افکار ساده لوحان و اعتماد آنها را جلب می کنند و اجتناب از آن میسر نیست، مگر با بدست آوردن فرمانروایی مطلق در تجارت که از آن جلب منافع افراد که منظور نظر اعلیحضرت در کشورش می باشد، حاصل می گردد... برای این منظور، اعلیحضرت آقای دهی گورمنن^۳ را که یکی از مشاورینش و خوانسالار و حاکم مونتارژی است، نظر به خدماتی که در سفرهای قسطنطنیه و بیت المقدس و شهرهای دیگر اروپا انجام داده، برای اعزام به ایران انتخاب کرده و خواسته است که تذکاریه حاضر به عنوان دستورالعمل برای کارهایی که وی باید نزد شاه ایران، بزرگان دربار، حکام، قضات و اسرای ولایات انجام

۱. برای آگاهی پیرامون فتح قلعه کرمان و تصرف اصفهان در یادداشتهای مالابار نگاه کنید به، Malabar, A. «A Story of the Sack of Isfahan by the Afghans in 1722», in: *Royal Central Asian Journal*, Vol 23, (October 19m6), P. 620, 646, 648, 649.

۲. از جمله کشیشان دیگر که در اصفهان بودند، توماس فرانسوارنال Thomas Francois Reynal بود که به همراهی سنت چارلز در لشکر کشی داروغه اصفهان شرکت کرد و به زبان فارسی تسلط داشت و در همین جنگ نیز کشته شد. جهت آگاهی از خاطرات و زندگی نامه وی نگاه کنید به، *A chronicle of the Carmelities in Persia*, Vol II, P. 812.

Raynal, G.T.F. *A philosophical and political History of the Settlements and Trade of the Europeans in the East and West Indies*. (Translated F. Fuatmond), (London 1776).

3. Des Hays Gourmenin

دهد، بکار رود... موضوع حقیقی که آقای دهی برای آن فرستاده می‌شود، برقراری مذهب کاتولیک در ایران و بدست آوردن تجارت و تفوق و برتری فرانسه در این کشور است. وی باید در این اقدام جدید طوری عمل کند که با استفاده از یک طرف، طرف دیگر از دست نرود. پس لازم است درمقابل سلطان عثمانی با احتیاط و خالی از شبهه رفتار کرد که نقشه‌ها تولید حسادت ننماید و او مانع کامل کارها نشود، چونکه روحانیونی که به ایران فرستاده خواهند شد، و تجارتی که در آنجا طالب برقراری آن می‌باشیم، باید از بنادر شرقی دریای مدیترانه بگذرد تا به امپراتوری ایران برسند...»

فرمان فوق که در هجدهم فوریه ۱۶۲۶ توسط لوئی سیزدهم امضاء شد،^۱ اهداف سیاسی دولت فرانسه را از ارسال مبلغان مذهبی بخوبی نمایان می‌سازد. دولت فرانسه از اوایل قرن هفدهم میلادی سعی می‌کرد که از طریق کشورهای عثمانی و ایران، بازرگانی خود را در شرق گسترش دهد، به‌هنگام دست یابد و نیز مستعمراتی در آسیا به‌چنگ آورد. بدین منظور قراردادهایی نیز با دولت عثمانی بسته شد اما کشمکشهای سیاسی و نظامی دولت عثمانی و ایران مانع از اجرای این قراردادها می‌شد و لذا فرانسویان جهت رسیدن به اهداف خود، ترجیح دادند که از طریق دورزدن قاره افریقا به سواحل هند دست یابند. اما رقبای اروپایی مانند پرتغالیها، اسپانیولیها، انگلیسیها و هلندیها کار را برای آنان مشکل می‌کردند. در زمان لوئی سیزدهم (۱۶۴۳ - ۱۶۱۰ حکومت)، کاردینال دوریشلیو در جهت داشتن پایگاه در خاور زمین، تصمیم به برقراری روابط فرهنگی مبتنی بر تبلیغات مذهبی با کشورهای عثمانی و ایران گرفت. دولت ایران بخصوص پس از گسترش سرزمینهای خود در نواحی خراسان، گرجستان و قفقاز، کردستان و آذربایجان از قدرت و اعتبار خاصی نزد کشورهای اروپایی برخوردار بود و همین امر دولت فرانسه را متوجه ایران ساخت.

در اوایل قرن هفدهم مناسبات تجاری و سیاسی دولت فرانسه با ایران، در مقایسه با کشورهای رقیب اروپایی بسیار ناچیز بود، اما در اواخر قرن، کشور فرانسه از نظر فرهنگی بر رقبای تجار خود انگلیس و هلند، پیشی گرفت. دلیل موفقیت فرهنگی فرانسه در ایران آگاهی و شناختی بود که از ایران داشت. ادبیات فارسی

۱. برای آگاهی از کلیه مفاد فرمان نگاه کنید به، سفاله قائم مقامی، تالیف (وابط معنوی و سیاسی ایران و فرانسه، (تهران ۱۳۴۹)، ص ۱۸۶.

در فرانسه جمع‌آوری و توزیع می‌شد و مدارسی مانند «مدرسه پاریس»، بخصوص برای وزارت امور خارجه، جهت تعلیم زبانهای شرقی و در نتیجه زبان فارسی در نظر گرفته شد. علت دیگر موفقیت آنان، تصمیم شاه‌عباس بر استفاده از یک راه تجارتنی بین‌المللی که از طریق روسیه به اروپا می‌رفت و دورنگاه داشتن دست بازرگانان انگلیسی، اسپانیولی و هلندی از این راه و در نتیجه توجه به دولت فرانسه بود. دولت فرانسه در این زمان روابط دوستانه‌ای با عثمانی داشت و این امر که به دلایل بازرگانی، توجه فرانسه به ایران بیشتر معطوف می‌شد، موفقیت زیادی نصیب دربار صفوی کرده بود. اما توجه دولت فرانسه به ایران، دلایل دیگری نیز داشت. فرانسه بخصوص پس از بیرون راندن پرتغالیها و اسپانیولیا از خلیج فارس و جلوگیری از انحصار بازرگانی خلیج فارس توسط انگلیسیها و هلندیها، سعی در ایجاد پایگاهی جهت حفظ منافع فرانسه در خلیج فارس کرد. ضرورت این موضوع پس از ناامن شدن آبهای دریای مدیترانه و عدم کفایت دولت عثمانی در حفظ امنیت این راههای آبی بچشم خورد و از این رو فرانسویان در جستجوی راه دیگری جهت دستیابی به مشرق زمین برآمدند.

ایجاد مناسبات بازرگانی با مشرق‌زمین به‌ویژه ایران، منافع عمده‌ای برای فرانسویان داشت. اول آنکه درآمد دیگر دولتهای اروپایی از فروش کالاهای ایرانی را کاهش می‌داد، و دیگر آنکه آنان را مجبور به خرید کالای ایران از کشور فرانسه می‌کرد و این امر منافع سرشاری نصیب فرانسه می‌ساخت. برای دست‌یافتن به چنین اهدافی دولت فرانسه ارسال هیأت‌های مذهبی را مؤثرتر می‌دانست. به‌ویژه که آنان به نام مبلغان مذهبی و با رفتاری ساده، جلب اطمینان بیشتری می‌کردند و آنچه را که مأموران سیاسی دولت فرانسه نتوانسته بودند از راه برقراری روابط دیپلماتی ایجاد کنند، میسر می‌ساختند. انتخاب پاسیفیک دو پرون^۱ به‌راحتی می‌توانست این هدف را دنبال کند. دو پرون کشیشی از فرقه کاپوسن بود و سالها ریاست این فرقه را در حلب بر عهده داشت و در دیگر مناطق مشرق‌زمین نظیر قبرس، شامات، مصر و آسیای صغیر تجربه‌آموخته بود. دو پرون به‌اتفاق دیگر همکار کاپوسن خود گابریل دوپاری^۲ عازم ایران شد. کار دو پرون در اصفهان همراه با رقابتهای شدید دیگر همکاران مذهبی که از دیگر فرقه‌های کاتولیک بودند و

1. Pacifique de Perovins

2. G. de Paris

قبل از وی به تبلیغ مسیحیت پرداخته بودند، آغاز شد.^۱

دو پرون در ملاقات با شاه‌عباس یکم در قزوین، هدایای دربار لوئی سیزدهم را به وی تقدیم داشت و از شاه ایران برای تأسیس مرکز کاپوسن ها در اصفهان و بغداد درخواست اجازه خرید دو خانه را کرد. شاه‌عباس از بیوتات سلطنتی دو خانه به کاپوسنها بخشید و هدایایی نیز جهت لوئی سیزدهم به وی داد. بدینسان دو مرکز فرقه کاپوسن به نیابت گابریل دوپاری و ژوست دوبووه^۲ در اصفهان و بغداد تشکیل شد، دوپرون خود به فرانسه بازگشت و مناسبات فرهنگی و سیاسی ایران و فرانسه وارد مرحله جدیدی شد.

در عهد لوئی چهاردهم (۱۷۱۵ - ۱۶۴۳ حکومت) اندیشه گسترش بازرگانی فرانسه تقویت شد و فکر تشکیل یک شرکت بازرگانی با برخورداری از حمایت دولت فرانسه مطرح شد. اگر چه فکر تشکیل چنین شرکتی از جانب وزیر-دارایی لوئی چهاردهم ژان باتیست کالبر^۳ تحقق یافت و بالاخره در سال ۱۶۶۴ «کمپانی فرانسوی هندشرقی» تأسیس شد، اما تأسیس این شرکت مدیون اطلاعات و تجربیاتی است که کشیش رافائل دومان^۴ - رئیس هیأت مذهبی کاپوسن در اصفهان - در اختیار آنان قرار داد و حتی آگاهیهای خود را بدین منظور به صورت کتابی به نام کشور ایران در سال ۱۶۶۰ به رشته تحریر در آورد.^۵

دومان که در معیت تاورنیه^۶ به ایران آمده بود، ابتدا نام ژاک دوترتر^۷ داشت و قبل از گرویدن به کاپوسنها بدان نام معروف بود، دومان در سالهای ۱۱۰۸ - ۱۶۹۶/۱۰۵۵ - ۱۶۴۵ در اصفهان زیست و تا پایان زندگی نیز

۱. رقباى دوپرون از فرقه‌های کرملى واگوستین و اغلب ایتالیایی، اسپانیولی و یا پرتغالی بودند. آنها اگرچه همگی در زمره شاخه کاتولیک مسیحیت قرار می‌گرفتند، اما صمیمیت چندانی با یکدیگر نداشتند، به ویژه که دولتهای فرانسه و اسپانیا پیوسته باهم در جنگ بودند. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: سیف‌الله قائم مقامی، تاریخ روابط معنوی و سیاسی ایران و فرانسه، ص ۱۹۱.

2. Juste de Beauvais 3. Jean Baptiste Colbert 4. Raphael du Mans

۵. با توجه به اقامت طولانی دومان در ایران، مشاهدات وی از نظر تاریخ سیاسی ایران، به ویژه مناسبات ایران با ممالک خلیج فارس، حملات اعراب و پرتغالیها به سواحل جنوبی ایران، از اهمیت خاصی برخوردار است. نگاه کنید به:

Du Mans R. (ed. Ch. Schefer): *Estate de la Perse en 1660* (Paris 1890).

6. Tavernier 7. J. Dutertre

(۱۶۹۶) در این شهر باقی ماند. ^۱ متعاقب تأسیس «کمپانی فرانسوی هند شرقی» هیأتی از بازرگانان فرانسوی به پایتخت صفوی آمدند. تسلط دومان به زبان فارسی و ترکی و آگاهی وی از دربار ایران، موفقیت نسبی اعضای هیأت را به دنبال داشت. ^۲

در عهد سلیمان هیأت دیگری از جانب لوئی چهاردهم به ایران آمد که آنان نیز به کمک رافائل دومان موفق شدند در سال ۱۶۷۱ فرمانی مبنی بر تجارت آزاد فرانسویان در ایران بدست آورند.

دومان در طول اقامت خود در دربار صفوی از امتیازات خاصی برخوردار بود و با شناسایی که از فلسفه و ادبیات شرق، نجوم و ریاضیات داشت، بزودی توانست معلم دربار شود. وی به درباریان از جمله شاه عباس دوم، درس ریاضی، نجوم و زبان فرانسه می داد. نزدیکی وی با دربار صفوی، خالی از منافع سیاسی برای دولت فرانسه نبود و بدین ترتیب دولت فرانسه نیز توانست با تکیه بر مبلغان مذهبی خود که ظاهراً کاری جز تبلیغ مسیحیت در مشرق زمین نداشتند، اهداف سیاسی خود را دنبال کند.

کشیش دیگری که از جانب لوئی چهاردهم در سال ۱۶۴۵ به دربار عباس دوم فرستاده شد، ریگوردی Rigourdy بود. وی از مبلغان ژوزئیت بود که تحت حمایت دربار صفوی در سال ۱۰۶۳/۱۶۵۲ موفق به دایر کردن تشکیلات این فرقه در اصفهان شد. ریگوردی بتدریج در دربار صفوی راه یافت و برای پیشبرد مقاصد سیاسی، حتی پیشنهاد ازدواج عباس دوم با شاهزاده خانمهای دربار فرانسه

۱. تحت نظارت دومان، کشیش دیگری از کاپوسن به نام گابریل دوشینون G. de Chinon در اصفهان ضمن تبلیغات مذهبی، به تحقیقات شرق شناسی نیز می پرداخت. وی مدت ۲۵ سال در اصفهان اقامت داشت و به علت اختلاف با روحانیان ارمنی جلفا، مجبور به ترک اصفهان به مقصد تبریز شد و بعدها نیز جهت مأموریتی به هندوستان رفت و سرانجام در آنجا وفات یافت. برای آگاهی پیرامون تحقیقات شرق شناسی وی نگاه کنید به:

De Chinon, G. *Relations nouvelles du Levant etc.* (Lyons 1671).

۲. اعضای این هیأت عبارت بودند از: دولالین Dulalain، لوگوز Le Gouz، برب Beber، دوپن Dupont، ماریاژ Mariage که در تاریخ ۱۳ ژوئیه ۱۶۶۵ به اصفهان وارد شدند. اعضای هیأت به علت عدم تفاهم با یکدیگر، با مشکلات زیادی توانستند با شاه عباس دوم ملاقات کنند و امتیازاتی دریافت دارند. برخی از این امتیازات عبارت بودند از: - افتتاح نمایندگی کمپانی فرانسوی هند شرقی در ایران - معافیت گمرکی در سه سال اول افتتاح - برخورداری از عنایات شاهانه مانند دیگر اتباع خارجی - داشتن يك خانه در اصفهان - اجازه تهیه شراب - تقدم نمایندگان فرانسه بر نمایندگان کشورهای دیگر.

را کرد. اگر چه پیشنهاد ریگوردی جامه عمل نپوشید، اما تبلیغات او و دیگر همکارانش بی ثمر نبود. تزئینات دربار صفوی، به ویژه دربار عباس دوم بسیار متأثر از دربار فرانسه بود، بحدی که در این زمان، دستور داده شد که هنرمندان، تصاویر زنان فرانسوی را بر دیوارهای کاخ چهل ستون نقش کنند. در عهد سلیمان نیز فرانسویان از اعتبار خود در دربار صفوی استفاده کردند و توانستند با تقاضای لوئی-چهاردهم موافقت سلیمان را مبنی بر عدم واگذاری اموال موروثی خانواده غیر-مسلمانی به شخص مسلمان از همان خانواده جلب کنند. بدین ترتیب و با وجودی که این امر خلاف قوانین ارثی اسلام بود، کاتولیکهای فرانسوی توانستند از واگذاری این حق ارثی معاف شوند.

ریگوردی در یکی از سفرهایش به لهستان موفق شد که توجه دربار لهستان را به توسعه فرقه ژوزئیتها در اصفهان جلب کند. علاوه بر کمکهایی که از موقوفات سلطنتی لهستان به هیأت لهستانی ژوزئیت در ایران تعلق گرفت، مبالغی نیز به هیأت فرانسوی ژوزئیتها در اصفهان پرداخت شد.

پس از ریگوردی، فعالیت ژوزئیتها توسط الکساندر دورودس^۱ که تجربیات سی ساله‌ای در آسیای شرقی داشت، ادامه یافت. رودس در سال ۱۰۶۵/۱۶۵۵ از طریق تبریز به اصفهان آمد. وی چندین سفر به ایران کرد که آخرین آن در سال ۱۶۶۰ بود و سرانجام نیز در ایران درگذشت.

آخرین کشیش ژوزئیت، وی ویلوت^۲ است که شرح اقامت خود در ایران را به صورت کتابی منتشر ساخته است.^۳

فرانسوا پیکه^۴ کشیش کاتولیک از جمله مبلغان مسیحی فرانسوی بود که بالاترین مقام کلیسا را داشتند، فعالیتهای وی در ایجاد روابط سیاسی و فرهنگی و بازرگانی بین ایران و فرانسه مؤثر بود. وی قبل از آنکه به خدمت کلیسا در آید، به تجارت مشغول بود تا آنکه در سال ۱۶۵۲ به کنسولی فرانسه در حلب منصوب شد. فعالیتهای وی در رابطه با حمایت از مسیحیان سوریه و توجه دربار واتیکان به وی باعث شد که وی به جامعه روحانیان پیوندد و در سال ۱۶۷۵ به سمت قائم مقام پاپ در بابل انتخاب شد و در همین منصب بود که امور مبلغان مذهبی ایران

1. Alexander de Rhodes 2. Vilotte

3. Vilotte, P. *Voyage d'un Missionnaire...*, (Paris 1730).

4. F. Picquet

و یونان را زیر نظر داشت. اختلافات موجود در جامعه مسیحیت نواحی تحت نظارت پیکه باعث شد که وی به عنوان سفیر روانه دربار سلیمان شود. در دربار صفوی، وی علاوه بر حل مشکلات جامعه مسیحیت، موفق به تجدید روابط بازرگانی ایران و فرانسه شد. پیکه در سال ۱۰۹۶/۱۶۸۵ در همدان درگذشت.

پیدودوست اولن^۱ در سال ۱۶۸۷ به عنوان جانشین فرانسوا پیکه، انتخاب شد. وی ابتدا مقر خود را در همدان و سپس از سال ۱۶۹۴ در اصفهان تعیین کرد. طی اقامت در اصفهان، از جانب لوئی چهاردهم به سمت کنسول فرانسه در دربار صفوی منصوب شد. انتصاب وی به سمت کنسولی، به دلایل سیاسی و به علت مخالفت‌های دیگر مبلغان مذهبی و ملغی شدن برخی امتیازات فرانسویان بود که ورود هیأت‌هایی از جانب پاپ و دولت فرانسه را به دنبال داشت.^۲

دیگر از مبلغان فرانسوی سارتن گودرو^۳ است که در حدود سال ۱۰۹۱/۱۶۸۰ به ایران وارد شد. وی در طول اقامتش در اصفهان شاهد چند واقعه تاریخی مانند مرگ سلیمان و مراسم تاجگذاری شاه حسین در ۱۴ ذیحجه ۱۱۰۵/۶ اوت ۱۶۹۴ بود.^۴ گودرو به زبان فارسی تسلط داشت و مدت هجده سال در ایران، ترکیه، عربستان و هندوستان تبلیغ دین مسیح می‌کرد. وی در سال ۱۶۹۸ به نیابت اسقف اعظم آنقره (آنکارا) برگزیده شد و مدتی نیز سمت مترجمی دربار فرانسه

1. P. de St. Olon

۲. برای آگاهی از یادداشت‌های دوست اولن در مورد اختلافات سیاسی نگاه کنید به،

A chronicle of the Carmelites in Persia, Vol II, P. 535.

3. M. Gaudereau

۴. برای آگاهی از خاطرات و مشاهدات گودرو در دربار شاه سلیمان، مرگ وی و تاجگذاری حسین نگاه کنید به،

Gaudereau, M. *Relation de la mort de Shah Soliman roy de Perse et du Couronnement du Sultan Ussain son fils*, (Paris 1696).

----- *Relation d'une Mission fait nouvellement par Monseigneur l'Archevesque d'Ancyre a Ispahan en Perse pour la Réunion des Armeniens à l'Eglise Catholique*, (Paris 1702).

----- *Relation de Perse' écrite par un Missionnaire à un de ses Amis en France*, (Paris? 1700 - 1702?)

----- *Relation des Differentes Espèces de Peste que reconnoissent les Orientaux...*, (Paris 1721).

این کتاب را گودرو پس از منصوب شدن به سمت معاونت اسقف آنقره در سال ۱۶۹۸ نوشت و حاوی خاطرات وی در مشرق زمین است.

را برعهده داشت. در سال ۱۶۹۹ نیز گودرو در معیت اسقف اعظم آنقره برای تجدید امتیازات مبلغان کاتولیک ایران به اصفهان آمد. وی در این سفر از جانب وزیر اعظم شاه حسین یکم، مأموریت رساندن نامه‌ای به لوئی چهاردهم را یافت، اما به علت کشمکشهای فرانسه بر سر جانشینی اسپانیا، دربار صفوی از فرانسه پاسخی دریافت نداشت،^۱ گودرو بعدها مدیر خانه کاتولیک^۲ در پاریس شد.

در سال ۱۶۷۳ کشیش کاتولیک فرانسوی دیگری به نام سانسون^۳ به ایران فرستاده شد. سانسون ابتدا چند ماهی در قزوین اقامت گزید و به فرا گرفتن زبانهای ترکی، فارسی و ارمنی پرداخت. وی در سال بعد عازم مناطق غرب ایران شد و با آداب و رسوم ایران آشنایی یافت. پس از مرگ فرانسوا پیکه در سال ۱۶۸۵ مأموریت رسیدگی به میراث وی در همدان را یافت. متعاقب آن به اصفهان رفت و بتدریج و نیز با سفارش نامه‌ای از دربار به دربار صفوی راه یافت و اطمینان دربار ایران را به خود جلب کرد و حتی از جانب ایران نیز مأمور رساندن نامه‌ای به دولت فرانسه شد. وی از زمره کشیشانی بود که اقامتی طولانی (۱۱۰۳ - ۱۰۹۵/۱۶۹۱ - ۱۶۸۳) در ایران داشت و به همین جهت توانست خاطرات خود را بصورتی کتابی منتشر سازد.^۴

کشیشان کاتولیک فرانسوی دیگری نیز در ایران زندگی کردند که تبلیغات مذهبی خود را به موازات کارهای سیاسی خود به انجام رساندند که از آن جمله فرانسوا الکلرد و ترامبه^۵ بود که در سال ۱۵۹۹ به فرقه کاپوسن گروید و نام ژوزف دوپاری^۶ بر خود گذارد. دیگر کشیش ربوفا^۷ کنسول فرانسه در شیراز بود که در وقایع محاصره شیراز در سال ۱۷۲۴ کشته شد. همچنین ایسودن^۸ که ریاست هیأت کاپوسن تبریز را برعهده داشت.

۱. برای اطلاع از مفاد نامه نگاه کنید به: سیف‌الله قائم مقامی، قادیسرخ (روابط معنوی و سیاسی ایران و فرانسه، ص ۲۲۷).

2. La Maison des Nouveaux Catholiques 3. Sanson

۴. کتاب سانسون با عنوان *Voyage ou Relation de L'Etat Present du Royaume de Perse* در ۱۶۹۵ در پاریس به چاپ رسید. در ایران نیز با ویژگیهای زیر به فارسی ترجمه کرده است، سفرنامه سانسون، وضع کشور شاهنشاهی ایران در زمان شاه سلیمان صفوی، ترجمه تقی تفضلی (تهران ابن سینا ۱۳۴۶).

5. F. L. du Tremblay 6. Du Paris 7. Rebuffa

8. Issoudun

ژوزف آپی سلیمیان،^۱ ژوزف در تفلیس متولد شد و ایام کودکی و نوجوانی خود را در پاریس گذراند و زبانهای اروپایی، زبان فرانسه و ایتالیایی را فراگرفت در ایام جوانی مجدداً در تفلیس اقامت گزید و به فراگرفتن زبانهای ترکی، فارسی، گرجی، عربی و ارمنی پرداخت. وی در سال ۱۷۱۶ با سمت منشی به هیأت گاردان که عازم ایران بود، پیوست و در سال ۱۷۱۷ به مرز ایران در حوالی ایروان رسید و پس از سه ماه اقامت در آنجا، و شش هفته اقامت در تبریز در سال ۱۷۱۸ به کاشان که مدتی مقر شاه حسین یکم شده بود، وارد شد. ژوزف آپی سلیمیان مدتها در اصفهان شاهد عینی وقایع سیاسی و اجتماعی مهم عهد صفوی بود، بخصوص که در سال ۱۷۲۲/۱۱۳۴ (سال سقوط صفویه) خود یکی از مهره‌های مهم جریانات تاریخی بود. در هنگام محاصره اصفهان توسط محمود افغان ژوزف آپی سلیمیان به عنوان نماینده و مترجم گاردان به اردوی فرح‌آباد محمود می‌رود و از او به عنوان شاه ایران خواهش می‌کند که فرانسویان و اموال آنان و نیز مبلغان فرانسوی تحت حمایت محمود در آیند. محمود با خواهش او موافقت می‌کند و قرار بر این می‌شود که با افراشتن پرچم فرانسه، کسی متعرض آنان نشود. ژوزف آپی سلیمیان همچنین در ملاقاتی که بین محمود افغان و شاه حسین در آغاز زمستان سال ۱۷۲۲/۱۱۳۴ دست می‌دهد، حضور داشت. آنچه مسلم است آشنایی ژوزف آپی سلیمیان به زبانهای مختلف، کمک زیادی به هیأت گاردان در ایران کرد، بخصوص که گاردان در ابتدا آشنایی چندانی به زبانهای شرقی نداشت.

خاطرات ژوزف آپی سلیمیان در سال ۱۷۲۳ تحت عنوان «جنگ داخلی ایران» نگاشته می‌شود که ابدالیها و غلیجائیها، شورش میرویس، قتل گرگین یازدهم به دست میرویس، سعی ایرانیان در برانداختن شورش، جلوگیری از حملات اعراب مسقط در خلیج فارس توسط لطف‌علی‌خان، نخستین حمله محمود به ایران، شورش لزکیها، دومین حمله محمود، محاصره اصفهان، فتح جلفا، رفتار افغانها به هنگام ورود به جلفا و اصفهان، اوضاع اجتماعی شهر اصفهان به هنگام قحطی، مأموریت خودش به هنگام اقامت محمود در فرح‌آباد، اخذ مالیات از مردم پس از سقوط اصفهان و اخذ مالیات از آرامنه و کمپانیهای انگلیسی و هندی و شورش مردم قزوین

1. Joseph (Hovsep) Apisalaïmian

و شکست امان‌الله و لشکرش و بالاخره وقایع ابتدای سلطنت محمود را شرح می‌دهد.^۱ همچنین برخی از یادداشت‌های وی تحت عنوان *Mémoire sur la Guerre civile de Perse* که شامل مشاهدات وی در دربار صفوی و رسیدن به حضور میرویس در اصفهان است در دفتر گزارشات مربوط به ایران در وزارت امور خارجه فرانسه، جلد ششم، (ورق ۲۶۴) درج شده است.

ژوزف‌آپی سلیمیان از طریق همدان و رشت در سال ۱۷۲۴ به قسطنطنیه وارد می‌شود. در قسطنطنیه کتابی تحت عنوان *تاریخچه انقلاب اخیر ایران متکی بر مشاهدات ژوزف‌آپی سلیمیان* توسط مأمور فرانسه به نام ویکنت آندره‌زن نوشته می‌شود که توسط خود ژوزف تحت نام *مرگذشت انقلاب ایران تألیف آقای ژوزف گرجی، مترجم کنسول فرانسه در اصفهان به زبان ایتالیائی* ترجمه می‌شود.^۲

پایان زندگی ژوزف‌آپی سلیمیان چندان روشن نیست ممکن است وی سالهای آخر عمر را همزمان با کروسینسکی در ایران بسر برده باشد و سالهای بحرانی تاریخ ایران را تجربه کرده باشد.^۳

و بالاخره از دیگر کشیشانی که در اواخر دولت صفوی در ایران می‌زیستند، تا دوزیودا کروسینسکی^۴ (۱۷۵۶ - ۱۶۷۵) رامی‌توان نام برد. مشاهدات کروسینسکی که بعدها به صورت کتابی منتشر شد از این‌غنظر حائز اهمیت است که وی سالهای

۱. قسمت اخیر خاطرات آپی سلیمیان با ویژگیهای زیر چاپ شده است.

Gilanentz, Petros di Sargis Journal published in the periodical *Krunik*, (Tiflis Feb. March. 1863).

۲. برای آگاهی از این کتاب نگاه کنید به،

Clairac, Louis - Andre de la Manie de. *Histoire de Perse depuis le Commencement de ce Siecle*, 3 Vols. (Paris 1750).

۳. برای اطلاع از شرح زندگی ژوزف‌آپی سلیمیان رجوع کنید به،

Gabashvili, V. N. Ioseb K' art' veli, xviii-is diplomati da istorikosi, in: *Masalebi Sak' art' velosa da kavkasisiis istoriisat' vis*, No. 32, p. 111 - 121, (Tiflis 1955).

Lang, D. M. «Georgian Relation with France during the Reign of Wakhtang VI», in: *JRAS*, Oktober 1950.

_____ Georgia and the Fall of the Safavi Dynasty, in: *BSOAS*, Vol. XIV, part 3, 1952.

Weir, T. H. «The Revolution in Persia at the Beginning of the XVIII th Century», in: *A Volume of Oriental Studies presented to Edward G. Browne*, P. 480-490, (Cambridge 1922).

4. Tadeusz j. krusinski

آخر سلطنت شاه حسین یعنی سقوط دولت صفوی و تسخیر اصفهان و رویدادهای محاصره این شهر و بالاخره قوت یافتن دولت افغانه را تجربه کرده است، به ویژه که وی نه تنها به عنوان یک روحانی، بلکه به عنوان یک پزشک نیز با دربار صفوی و بزرگان افغان ارتباط داشته است و بسیاری از نکات و اتفاقات را که از چشم دیگر مورخان و یا شاهدان پنهان مانده است، به رشته تحریر در آورده است. کروسینسکی در آغاز جوانی زبانهای شرقی را یاد گرفت و پس از گرویدن به آئین ژوزئیتها در سال ۱۷۰۷، به هیأت مبلغان ژوزئیت در ایران پیوست و در سال ۱۷۲۰ دادستان هیأت مذکور شد. تسلط وی به زبانهای شرقی و تبحر وی در منصب دادستانی، باعث شد که وی به عنوان منشی و مترجم بارناباس فدلی اسقف اصفهان و نماینده پاپ کلماں یازدهم و امپراتور لوئی چهاردهم در حل مشکلات هیأت مبلغان کاپوسن تفلیس و گنجه انتخاب شود و کمکهای شایان در رفع مشکل آنان بکند. کروسینسکی مدت هیجده سال در ایران بود و به علت خدمات مذهبی و پزشکی و مقامی که به ویژه در سالهای آخر اقامتش به وی محول شد، شاهد بسیاری از حوادث تاریخی و رویدادهای سیاسی دربار صفوی بود.

سالهای آخر اقامت کروسینسکی در پایتخت صفوی مصادف با دوره افول این دولت بود. پس از حمله محمود افغان به اصفهان و سقوط صفویه، کروسینسکی از حمایت محمود در اصفهان برخوردار شد و روابط خوبی با بزرگان محمود داشت، تا اینکه در سال ۱۷۲۵/۱۱۴۷ از محمود اجازه بازگشت به اروپا را گرفت. کروسینسکی خاطرات و مشاهدات اقامت خود در ایران را به زبان لاتین به رشته تحریر در آورد که متن اصلی آن پیدا نشده است اما ترجمه هایی از آن به زبان فرانسه، انگلیسی، هلندی، ترکی و آلمانی موجود است.^۱

۱. مشاهدات و سفرنامه کروسینسکی با وجود اهمیتش چندان در ایران شناخته شده نیست. با توجه به طول اقامت کروسینسکی و تماس وی با دربار صفوی و بزرگان و سران افغان سفرنامه وی روشنگر بسیاری از نکات و دلایل سقوط دولت صفوی می باشد. نگاه کنید به: سفرنامه کروسینسکی، به تصحیح مریم میراحمدی (زیر چاپ).

پایان سخن

در عصر صفوی شاخه تشیع از دین اسلام، به عنوان مذهب رسمی تأثیر فراوانی بر کلیه زمینه‌های حیات فرهنگی ایران بجا گذاشت. حکام صفوی در مشروعیت دادن به حکومت خود از طریق پیوند با اسلام از هیچ کوششی فرو نگذازدند. این کوشش حتی زمانی با کشتار اهل تسنن و تصوف و تعصبات ویژه‌ای همراه بود، اما از جانب دیگر، بهره‌های سیاسی فراوان و مثبتی از این زمینه منفی خطمشی سیاسی خود یافتند و استقلال سیاسی ایران را در مقابل همسایگان شرق و غرب (شیبانی و عثمانی) حدود دو سده حفظ کردند. اما نمی‌توان کتمان کرد که زیاده روی در همین خطمشی سرانجام منجر به سقوط دولت صفوی از جانب همسایه شرقی خود شد.

در حکومت‌های قبل از صفوی، اغلب اسور دنیوی و مذهبی جدا از یکدیگر اداره می‌شدند. اما در حکومت ایلخانان سعی در پیوند این دو امر شد و در عهد صفوی به مرحله عمل درآمد. نهادهای مذهبی مانند صدر که از زمان ایلخانان در سازمانهای اداری جا گرفته بودند، نه تنها رسمیت بیشتری یافتند، بلکه گسترش چشمگیری پیدا کردند. صفویان ثبات دولت را در گرو پیوند با مذهب تشیع می‌دانستند و در راه این پیوند سعی کردند که از آن به نام مذهب راستین در مقابل مذهب تسنن بهره گیرند و آن را به عنوان مذهب دولتی و رسمی اعلام داشتند. بر اثر چنین سیاستی و بنابر مندرجات تذکره الملوک (صفحات نخست) قشر ویژه‌ای از مقامات روحانی در نظام اجتماعی ایران قوت گرفت. مقامات روحانی که در ادوار

گذشته برای اجرای احکام خود متکی به مقامات حکومت دنیوی بودند، در عهد صفوی و بویژه در عصر طهماسب یکم و حسین یکم مستقل شدند. در زمان شاه طهماسب حتی فرامین سلطنتی می‌بایستی از جانب مقام روحانی وقت مورد تأیید قرار گیرد. قوانین الهی و شریعت که در عهد تیموری توسط شاهان پاسداری و اجرا می‌شد، در عصر صفوی مستقیماً از جانب مقام روحانی به مرحله اجرا در می‌آمد. تأثیر چنین سیاستی در حیات فرهنگی ایران گاه مثبت و زمانی منفی بود برخی از شاخه‌های هنری مانند ادبیات، به‌طور کلی روبه افول گذاردند، در نظم و نثر به زمینه‌های دیگر، توجه بیشتری شد و جنبه‌های متافیزیکی در هنر معماری به نقطه اوج خود رسید.

نظرات و افکار برخی از شاهان صفوی و سیاست ویژه‌ای که پاره‌ای از علما در پیش گرفته بودند، باعث شد که در زمینه شیعی‌گری و واقعیت سیاسی آن، کوشش کمتری مبذول شود.

نمودار (ب) نمایانگر قدرت اجرائی، تأثیر متقابل و مقدار نفوذ شاهان و مقامات روحانی بر یکدیگر در کلیه ادوار صفوی است:

- ۱ - اسماعیل یکم (۹۳۰-۹۰۷/۱۵۲۴-۱۵۰۱) شاه صدر
- ۲ - طهماسب یکم (۹۸۴-۹۳۰/۱۵۷۶-۱۵۲۴)
- ۳ - اسماعیل دوم (۹۸۵-۹۸۴/۱۵۷۷-۱۵۷۶)
- ۴ - محمد خدابنده (۹۸۹-۹۸۵/۱۵۸۱-۱۵۷۷)
- ۵ - عباس یکم (۱۰۳۸-۹۸۹/۱۶۲۸-۱۵۸۱)
- ۶ - صفی یکم (۱۰۵۲-۱۰۳۸/۱۶۴۲-۱۶۲۸)
- ۷ - عباس دوم (۱۰۷۷-۱۰۵۲/۱۶۶۶-۱۶۴۲)
- ۸ - سلیمان صفی دوم (۱۱۰۵-۱۰۷۷/۱۶۹۴-۱۶۶۶)
- ۹ - حسین یکم (۱۱۳۵-۱۱۰۵/۱۷۲۲-۱۶۹۴) ملا باسی

اسماعیل یکم - موسس سلسله صفوی - با اعلام مذهب شیعه اثنی عشری و با اتکا به اینکه از تبار امامان و نماینده امام غائب است، به عنوان رهبر طریقت صوفی صفویه، به قدرت رسید. در این دوره جنبه سیاسی حکومت برجسته مذهبی آن قوت داشت و ارگانهای مذهبی با وجود همه تعصبات اسماعیل در آغاز سلطنتش، تابع ارگانهای سیاسی بودند و مقام صدر در واقع نماینده شاه در ارگانهای مذهبی بود. در عهد طهماسب یکم نهادهای سیاسی متأثر از نهادهای مذهبی می باشند. نماینده امام غائب با عناوین و مشاغلی مانند صدر، نقیب النقباء، صدر الممالک و شیخ الاسلام، مقام حاکم بود، و بویژه در عهد محقق ثانی (کرکی)، شاه عملاً زیر نظر وی به رتق وفتق امور می پرداخت. دوره حکومت اسماعیل دوم چندان نپایید تا نظر دقیقی از سیاست وی بدست آید، اما به طور خلاصه تغییراتی در عهد وی صورت گرفت.

شاه عباس یکم در عصر خویش سعی کرد که از قدرت علما بکاهد. وی موفق شد که نهادهای سیاسی را بر نهادهای مذهبی غالب سازد و خود در رأس کلیه ارگانها قرار گیرد و گاه حتی پا را فراتر از دستورات مذهبی گذارد تا سرانجام به پند و اندرز علما کشیده شد. بنابر خطمشی سیاسی شاه عباس و بر طبق مندرجات عالم آدای عباسی (ص ۹۲۹)، در عهد او از قدرت اجرائی مقام صدر کاسته شد. در سال ۱۰۲۶/۱۶۱۶ با سرگ صدر (میرزا رضی)، پسر خردسال وی که نبیره دختری شاه عباس نیز بود، به مقام صدر برگزیده شد، اما بالاخره شاه عباس «مستقلاً به منصب صدارت سربلندی یافته»، و بدینسان قدرت اجرائی و رتبه معنوی صدر را به خود اختصاص داد. در دوره صفی یکم، تا حدی این نهادها حالت متعادل یافتند و این تعادل را شاه صفی مرهون عصر شاه عباس بود، اما گرایش نهادهای مذهبی را به ارگانهای دولتی نباید از نظر دور داشت. در دوره شاه عباس دوم، در دیدارهای رسمی و مراسم دیگر صدر در سمت چپ شاه قرار می گرفت و این امر نشانگر برتری نهادهای سیاسی بر نهادهای مذهبی است. در دوره های مختلف تاریخ ایران و نیز در عهد سلیمان، چنین وانمود می شد که شاه سایه خداست و سلطنت نیز از جانب او به شاه هبه شده است. در سال ۱۰۸۱/۱۶۷۰ سلیمان حتی پا را از این هم فراتر گذاشت و وظایف صدر به عنوان یک مقام روحانی را به صدور خاصه و عامه تقسیم کرد و طبق یادداشتهای کمپفر (دردباد شاهنشاه ایران، ص ۱۲۲)، در دوره ای

این مناصب را به بستگان خود داد، و حتی صدر خاصه را در سال ۱۰۹۱/۱۶۸۰ به چوب بست و املاک وی را به نفع دولت مصادره کرد. عهد شاه حسین، دوره اوج مقامات روحانی است شاه حسین مقام جدیدی به نام ملاباشی را جانشین مقام صدر کرد و این سمت را به محمدباقر مجلسی که شیخ الاسلام شاه سلیمان بود، داد. مقام ملاباشی در این دوره از امتیازات بیشتر مقامات صدور برخوردار بود، و حتی برخی امتیازات منجم باشی را که اصولاً در دربار صفوی نفوذ خاصی داشت، به خود اختصاص داد. سیاست ویژه دولت صفوی و تعصبات شدید مذهبی که در این عصر پدیدار شد، کشتار و تبعید بسیاری از مردم اصفهان به علت اعتقاداتشان و به خاطر اینکه مقامات دولتی مدت بیشتری بر اریکه قدرت تکیه زنند و بسوطالید بودن در امور از جمله عوامل مؤثر در سقوط صفویه بودند.

پایان سخن اینکه در حیات سیاسی ایران در عهد صفوی، جنبه اسلامییت بیش از ایرانیت به چشم می خورد و زمینه های بوجود آمده در این عصر، چهره جدیدی به حیات فرهنگی ایران بخشید که در تحولات سیاسی، اجتماعی و مذهبی در اواخر آن عصر و در عصر قاجار نیز مؤثر بوده است.

منابع و مآخذ

الف- منابع اصلی (کتب منشا):

- ابدال زاهدی: سلسله النسب صفویہ، (برلین ۱۳۴۳).
- ابن یزاز، توکلی: صفوة الصفا، نسخه خطی شماره ۳۸۱۴ کتابخانه ملی ملک و نیز به کوشش احمد بن کریم تبریزی، (بمبئی ۱۳۲۹/۹۱۱).
- ابن بطوطه: سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمد علی موحد، (تهران ۱۳۵۹).
- ابن معمار: کتاب الفتوه، به تصحیح مصطفی جواد، (بغداد ۱۹۶۰).
- ابن هشام ابو محمد: السیرته النبویة، به تصحیح Wüstenfeld (Göttingen 1859-60).
- اروج بیگ بیات: دون ژوان ایرانی، ترجمه مسعود رجب نیا، (تهران ۱۳۳۸).
- افلاکی، شمس الدین احمد العارفی: مناقب العارفين، به تحقیق تحسین یازجی، (آنکارا ۱۹۵۹).
- انوار، قاسم: کلیات قاسم انوار، با مقدمه سعید نفیسی، (تهران ۱۳۲۷).
- اوحدی بلیانی، تقی الدین: عرفات عاشقین، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک، به شماره ۵۳۲۴.
- بررسی، حافظ رضی الدین رجب بن محمد رجب: مشارق انوار الیقین فی حقیقة اسرار امیر المؤمنین، (بیروت بی تا).
- بیرونی، محمد: تحقیق مال الهند، (حیدرآباد دکن ۱۳۷۷/۱۹۵۸).
- تاریخ قزلباشان (مؤلف ناشناس)، به اهتمام میرهاشم محدث، (تهران ۱۳۶۱).
- تاورنیه، ژب: سفرنامه تاورنیه، ترجمه ابوتراب نوری، (تهران ۱۳۳۱ ق).
- تذکره نصرآبادی (تهران ۱۳۱۷).
- ترکمان، اسکندربیک (منشی): عالم آدای عباسی، به کوشش ایرج افشار، ج ۲، (تهران - اصفهان ۱۳۳۵).
- ثابتیان، ذبیح الله: اسناد و برنامه های تاریخی دوره صفوی، (تهران ۱۳۴۳).
- حرعاسلی، محمد حسن الحسن: أمل الامل فی علماء جبل عامل، (تهران ۱۳۲۰).
- حلی، حسن بن مطهر (علامه): تبصرة المتعلمین، (تهران ۱۳۷۲ ق).
- _____ : قواعد الاحکام، (تهران؟ ۱۳۲۹).

- حلی، جعفر بن حسن (محقق): شرایع الاسلام، (بیروت؟).
- خواندسیر: حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، (تهران ۱۳۳۳).
- رستم الحکماء محمد هاشم: دستم التواریخ، به تصحیح محمد شیری، (تهران ۱۳۵۷).
- دبستان المذاهب (مؤلف؟): (بمبئی ۱۲۶۷ ق).
- دریابل، تکتاندر فن: ایتروپسیکوم، ترجمه محمود تفضلی، (تهران ۱۳۵۱).
- روملو، حسن بیگ: احسن التواریخ، به تصحیح نارسن سیدن، به کوشش عبدالحسین نوائی، (تهران ۱۳۵۷).
- سانسون، سفرنامه سانسون، وضع کشور شاهنشاهی ایران در زمان شاه سلیمان، ترجمه تقی تفضلی، (تهران ۱۳۴۶).
- شاردن، سیاحتنامه شاردن، ترجمه محمد عباسی، ۸ ج، (تهران؟).
- شبستری، شیخ محمود: گلشن داز، به تصحیح جواد نوربخش، (تهران ۱۳۵۵).
- شوشتری، قاضی نورالله: مجالس المؤمنین، (تهران ۱۳۷۵ ق).
- شهرستانی، عبدالکریم: الملل والنحل، ترجمه افص الدین صدر ترکه اصفهانی، به تصحیح محمدرضا جلالی نائینی، (تهران بی تا).
- صفوی، سام میرزا: تحفة سامی، به اهتمام حسن وحید دستگردی، (تهران ۱۳۵۲).
- صمصام الدوله شاه نوازخان: مآثر الامراء، ج ۳، (کلکتہ ۱۲۰۹ ق).
- طهماسب (صفوی): تذکره شاه طهماسب، به اهتمام عبدالشکور، (برلین ۱۳۴۳).
- عالم آرای شاه اسماعیل (مؤلف ناشناس): به تصحیح اصغر منتظر صاحب، (تهران ۱۳۴۹).
- عالم آرای صفوی: (عالم آرای شاه اسماعیل)، به کوشش یدالله شکری، (تهران ۱۳۵۰).
- عاملی، شیخ بهاء الدین: جامع عباسی، با حواشی سید کاظم یزدی، (تبریز ۱۳۲۳).
- عاملی، زین الدین (شہید ثانی): الروضه البیہ فی شرح المعه الدعشقیہ، به کوشش عبدالله السبیتی، (مصر ۱۳۷۸).
- علامی، شیخ ابوالفضل: اکبرنامه، به کوشش مولوی عبدالرحیم، ۳ ج، (کلکتہ ۱۸۸۶-۱۸۷۷).
- عنصر المعالی، کیکاووس بن اسکندری: قابوس نامہ، با مقدمه سعید نفیسی، (تهران ۱۳۴۲).
- غفاری کاشانی، احمد: تاربخ نگارستان، با مقدمه مدرس گیلانی، (تهران بی تا).
- فتوت نامہ آہنگران، به اهتمام ایرج افشار، در مجموعہ مقالات فرخندہ پیام، (شہد ۱۳۶۰).
- فریدون بیگ، احمد فریدون توقیعی معروف بہ: منشآت السلاطین، ۲ ج، (استانبول ۱۲۷۴ ق).
- فومنی، عبدالفتاح: تاربخ گیلان، به تصحیح منوچہر ستودہ، (تهران ۱۳۴۹).
- فیض کاشانی، ملاحسن: دیوان کامل فیض کاشانی، (تهران ۱۳۶۱).
- _____ : کلمات منکونہ من علوم اہل الحکمہ، (تهران ۱۳۸۳).
- _____ : الصافی فی تفسیر کلام اللہ الوافی، (تهران ۱۳۸۷).
- _____ : المحجۃ البیضاء فی احیاء الاحیاء (یا فی تہذیب الاحیاء)، (تهران ۱۳۳۹-۱۳۴۲).
- قزوینی، ابوالحسن: فوائد الصفویہ، به تصحیح مریم میراحمدی: (زیر چاپ).
- قشیری، عبدالکریم: (سالہ قشیریہ، ترجمہ بدیع الزمان فروزانفر، (تهران ۱۳۶۱).

- قمی، قاضی احمد: خلاصة التواریخ، به تصحیح احسان اشراقی، ج ۱، (تهران ۱۳۵۹).
- _____: گلستان هنر، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، (تهران ۱۳۵۸).
- کاشی سمرقندی، عبدالرزاق، تحفة الاخوان، با مقدمه محمد دامادی، (تهران ۱۳۵۱).
- کربن، هنری - صراف، مرتضی: مسائل جوانمردی (مشمول بر هفت فتوت نامه)، با مقدمه کربن - صراف، (تهران ۱۳۵۲).
- کروینسکی، تادیوس یودا: سفرنامه کروینسکی، به تصحیح مریم میراحمدی، (زیر چاپ).
- کمپفر، انگلبرت: در دبداد شاهنشاه ایران، ترجمه کیکاووس جهانداری، (تهران ۱۳۵۰).
- مجلسی، محمدباقر: اعتقادات، (لاهور ۱۳۰۲ ق).
- _____: بهادالانواد، (تهران ۱۳۰۲).
- مرعشی، نصیرالدین: تاریخ طبرستان و دیوان و مازندران، به کوشش محمدحسین تسبیحی (تهران ۱۳۵۵).
- _____: تاریخ گیلان و دیلمستان، با تصحیح منوچهر ستوده، (تهران ۱۳۴۷).
- مدرسی طباطبائی، حسین (گردآوری): «مثال» های حدود صفوی، (قم ۱۳۵۳).
- ستوفی قزوینی، حمدالله: نزهة القلوب، به کوشش محمد دبیرسیاقی، (تهران ۱۳۳۶).
- _____: تاریخ گزیده، به کوشش عبدالحسین نوائی، (تهران ۱۳۳۹).
- معصوم، میرزا محمد: تاریخ سلاطین صفویه، به اهتمام امیرحسن عابدی، (تهران ۱۳۵۱).
- میرداماد، محمدبن محمد: کتاب القبسات، به اهتمام مهدی محقق و دیگران، (تهران ۱۳۵۶).
- میرزا رفیعا: دستورالملوک، به کوشش محمد تقی دانش پژوه، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۶۵ الی ۷۰، (تهران ۸-۱۳۴۷).
- میرزا سمیعا: تذکرة الملوک، به کوشش محمد دبیرسیاقی، (تهران ۱۳۳۲).
- مینورسکی، ولادیمیر: (تذکرة الملوک)، سازمان اداری حکومت صفوی، با تعلیقات و حواشی مینورسکی، ترجمه سعید رجب نیا، (تهران ۱۳۳۴).
- واعظ کاشفی، کمال الدین بیهقی سبزواری: بدیع الافکار فی صنایع الاشعاع، با مقدمه رحیم مسلمانقلف، (مسکو ۱۹۷۷).
- واعظ کاشفی، کمال الدین بیهقی سبزواری: روضه الشهداء فی مقاتل اهل البیت، (تهران ۱۳۳۴).
- _____: فتوت نامه سلطانی، به اهتمام محمدجعفر محجوب، (تهران ۱۳۵۰).
- _____: لب لباب مثنوی، با مقدمه سعید نفیسی، (تهران ۱۳۱۹).
- نطنزی، محمودبن هدایت الله افوشته ای: نقاره الاثاری ذکرا لخیاب، به اهتمام احسان اشراقی، (تهران ۱۳۵۰).
- نوائی، عبدالحسین: شاه اسماعیل صفوی (اسناد و مکاتبات)، (تهران ۱۳۴۷).
- _____: شاه عباس، مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی، (تهران ۱۳۵۲).
- نوبختی، ابومحمد: فرق الشیعه نوبختی، ترجمه و تعلیقات محمدجواد مشکور، (تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱).
- واصفی، زین الدین محمود بن عبدالجلیل: بدایع الوقایع، به تصحیح الکساندر بلدروف (تهران، ۱۳۴۱).
- هوارت، کلنت (کلیمان هوار): مجموعه مسائل حروفیه، به تصحیح هوارت، (تهران ۱۳۶۰).

ب۔ منابع فرعی:

- آرنولد، توماس: تاریخ گسترش اسلام، ترجمہ ابوالفضل عزتی، (تہران ۱۳۵۸)۔
 آیتی، عبدالمحمد: تہذیب تاریخ و صاف، (تہران ۱۳۴۶)۔
 اسمیت، ماسون: خروج و عروج سربداران، ترجمہ یعقوب آژند، (تہران ۱۳۶۱)۔
 اشیپولر، برتولد: تاریخ مفلو در ایران، ترجمہ محمود میرآفتاب، (تہران ۱۳۵۱)۔
 الگار، حامد: نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت، دین و دولت در ایران، ترجمہ ابوالقاسم سری، (تہران ۱۳۵۹)۔
 الگود، سیریل: طب در دورہ صفویہ، ترجمہ محسن جاویدان، (تہران، دانشگاه تہران، ۱۳۵۷)۔
 اقبال آشتیانی، عباس: خاندان نوبختی، (تہران ۱۳۵۷)۔
 اقبال لاهوری، محمد: سیر فلسفہ در ایران، ترجمہ امیرحسین آریان پور، (تہران ۱۳۵۴)۔
 باستانی پاریزی، محمد ابراہیم: سیاست و اقتصاد عصر صفوی، (تہران ۵۷ - ۱۳۴۸)۔
 براون ادوارد: تاریخ ادبیات ایران، ج ۴، ترجمہ رشید یاسمی، (تہران بی تا)۔
 برتلس. ا: تصوف و ادبیات تصوف، ترجمہ سیروس ایزدی، (تہران ۱۳۵۸)۔
 پایندہ، محمود: قیام غریب شاہ گیلانی، (تہران ۱۳۵۷)۔
 بطروشفسکی، ا: اسلام در ایران، ترجمہ کریم کشاورز، (تہران ۱۳۵۴)۔
 _____: و دیگران: تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده ہجرت، ترجمہ کریم کشاورز، ج ۲، (تہران ۱۳۴۶)۔
 تاج بخش احمد: ایران در زمان صفویہ (تبریز ۱۳۴۰)۔
 تنکابنی، محمد (بن سلیمان): قصص العلماء، (تہران ۱۳۹۶ ق)۔
 حائری، عبدالہادی: دیباچہ ای بر پیشینہ تاریخ جنبشہای پان اسلام، مجلہ دانشکدہ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد، شمارہ ۱ و ۲، (مشہد ۱۳۶۱)۔
 خانلری، پرویز ناتل: آئین عیادی، مجلہ سخن، شمارہ ۱۱، ۱۲، ۱، ۲، ۳، ۴ و ۵، (تہران ۱۳۴۸)۔
 خوانساری، محمد باقر: روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، (قم ۱۰۳۴)۔
 رائین، اسماعیل: ایرانیان امنی، (تہران ۱۳۵۶)۔
 رضوی اردکانی، ابوفاضل: شخصیت و قیام زید بن علی، (تہران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱)۔
 زہربن، کلاوس میثائیل: نظام ایالات در دورہ صفویہ، ترجمہ کیکاوس جہانداری، (تہران ۱۳۴۹)۔
 ریپکا، یان: تاریخ ادبیات ایران، ترجمہ عیسی شہابی، (تہران ۱۳۵۴)۔
 ریتز، ہلموت: آغاز فرقہ حروفیہ، ترجمہ حشمت مؤید، (تہران بی تا)۔
 زرین کوب، عبدالحسین: ادش میراث صفویہ، (تہران ۱۳۵۶)۔
 _____: جستجو در تصوف ایران، (تہران ۱۳۵۷)۔
 الشیبی، کاسل مصطفی: تشیع و تصوف، ترجمہ علیرضا ذکاوتی قراگزلو، (تہران ۱۳۵۹)۔
 صراف، مرتضی: جوانمردان، مجلہ ارمنان، دورہ ۴، شمارہ ۲ تا ۷، (تہران ۱۳۵۰)۔

- طاهری، ابوالقاسم: تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمود تا مرگ شاه عباس، (تهران ۱۳۵۴).
- طباطبائی، سیدمحمدحسین (علامه): شیعه در اسلام، (تهران ۱۳۵۱).
- فلسفی، نصرالله: تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه، (تهران ۱۳۱۶).
- _____ : زندگانی شاه عباس اول، ج ۲، (تهران ۱۳۵۳).
- فلسفی، نصرالله: سیاست خارجی ایران در دوران صفویه، (تهران ۱۳۴۲).
- قائم مقامی، سیف الله: تاریخ مغربی و سیاسی ایران و فرانسه: (تهران ۱۳۴۹).
- کسروی، احمد: شیخ صفی و قبادش، (تهران ۱۳۵۵).
- _____ : مشعشعیان، (تهران ۱۳۵۶).
- کوربن، هانری و دیگران: ملاحظه‌ها، (فیلسوف و متفکر بزرگ اسلامی)، ترجمه ذبیح الله منصور، (تهران ۱۳۶۱).
- کونل، ارنست: هنر اسلامی، ترجمه هوشنگ طاهری، (تهران ۱۳۵۵).
- کیا، صادق: نقطه‌ویان یا پیسفانیان، (تهران ۱۳۲۰).
- گراتوسکی و دیگران، تاریخ ایران، ترجمه کیخسرو کشاورزی، (تهران ۱۳۵۹).
- لاکهارت، لورنس: انقراض سلسله صفویه، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، (تهران ۱۳۴۴).
- مدرس، محمدعلی تبریزی خیابانی: دیعانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیه والنسب، ج ۸، (تبریز ۱۳۴۶).
- مدرسی چهاردهی، نورالدین: خاکسار و اهل حق، (تهران بی تا).
- _____ : سلسله‌های صوفیه ایران، (تهران ۱۳۶۰).
- مجیر شیبانی، نظام الدین: تشکیل شاهنشاهی صفویه، احیاء وحدت ملی، (تهران ۱۳۴۶).
- محبوب، محمدجعفر، آئین عبادی، مجله سخن، شماره ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، (تهران ۱۳۴۸).
- مشکوة، عبدالحسین: نظری به فلسفه صدرالدین شیرازی، (تهران ۱۳۶۱).
- مصاحب، عبدالحسین: دائرة المعارف، ج ۱ و ۲، (تهران ۱۳۴۵، ۱۳۶۱).
- میراحمدی، سریم: انعکاس تاریخ در ادبیات، تحلیلی تاریخی از نون و القلم آل احمد، مجموعه گفتارهای نهمین کنگره تحقیقات ایرانی، دانشگاه تربیت معلم، (تهران ۱۳۵۸).
- _____ : تأثیر و نفوذ مذهب در آثار آل احمد، مجله سخن، شماره ۱۰، (تهران ۱۳۵۷).
- _____ : جامعه‌شناسی ادبیات، مجله برج، شماره ۴، (تهران ۱۳۶۰).
- نوریخش، جواد: تصوف، (تهران ۱۳۵۶).
- _____ : صوفی کیست، (تهران ۱۳۵۵).
- نیکلسون، رینولد: پیدایش و سیر تصوف، ترجمه محمدباقر معینی، (تهران ۱۳۵۷).
- _____ : تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا، ترجمه محمدرضاشعیمی کدکنی، (تهران ۱۳۵۸).
- _____ : والتر: تشکیل دولت ملی در ایران، ترجمه کیکاوس جهانداری، (تهران ۱۳۴۶).

ج- کتابهای خارجی

Anonymous, (ed. Chick):

A Chronicle of Carmelitis in Persia, 2 vols. (London 1937).

Algar, H:

"Some Observation on Religion in Safavid Persia", In: *Iranian Studies*, Journal of the Society for Iranian Studies, VII, (London 1974).

Andrae, T:

Islamische Mystike, (Stuttgart 1960).

Aubin, J:

"La Politique Religieuse des Safavides", *Le Shi'isme Imamite*, (Paris 1970).

Beaudoin, E.E:

Ispahan sous les grands Shahs, In: *Urbanism*, (1932?).

Birge, J.K:

The Baktashi Order of the Dervishes, (London 1937).

Clairac, L. - André de la Manie:

Histoire de Perse depuis le Commencement de ce Siècle, 3 vols. (Paris 1750).

De Chinon, C:

Relations nouvelles du Levant ect. (Lyons 1671).

Du Mans, R: (ed. Ch. Schefer):

Estate de la Perse en 1660. (Paris 1890).

Ethè, H:

Die Mystische und didaktische Poesie, In: *Grundrisse der iranische Philologie*, 2 Bde. (Berlin 1974).

Gabashvili, V.N:

Ioseb K'art'Veli, xiiis-is diplomati da istorikosi, In: *Masalebi Sak'art'velosa da Kavkasisiis isteriisat'vis*, (Tifilis 1955).

Gaudereau, M:

Relation de la mort de Shah Soliman roy de Perse et du Couronnement du Sultan Ussain son fils, (Paris 1696).

————— *Relation de Perse. écrite par un Missionnaire à un de ses Amis en France*, (Paris 1700-1702?).

————— *Relation d'une Mission fait nouvellement par Monseigneur l'Archevesque d'Ancyre à Ispahan en Perse pour la Réunion des Arméniens à l'Englise Catholique*, (Paris 1702).

Gilanentz, P. di S:

"Dnevnik Osad'i Ispagani Aphgantsami", *Krunik*, (Tifilis, Feb. March 1863).

Glassen, E:

Die fruhen Safaviden nach Qazi Ahmad Qumi, (Freiburg 1968).

Krusinski, J.Th:

The History of the Revolution of Persia, (Dublin 1729-London

- 1840).
- Lang, D. M:
 "Georgia and the Fall of the Safavi Dynasty" In: *BSOAS*, vol xiv, (London 1952).
 ————— "Georgian Relation with France during the Reign of wakhtang VI, In: *JRAS*, (October 1950).
- Lambton, A. K. S:
 Quis Custodiet Custodes, In: *Studia Islamica*, (1956).
- Litten, W:
Das Persische Drama, (Berlin - Leipzig 1929).
- Oleaius, A:
Vermehrte News Beschreibung der Muscowitischen und Persischen Reyse, (Schleswig 1656), und Herausg. Dieter Lohmeier (Tubingen 1971).
- Malaber, A:
 "A Story of the Sack of Isfahan by the Afghans in 1722", In *RCAJ*, Vol 23, (October 1936).
- Mazzaoui, M.M:
The Origins of the Safawids. (Wiesbaden 1972).
- Minorski, V:
The Middle East, (London? 1910?).
 ————— The Supporters of the Lords of Ardabil, *Tazkirat al muluk* (Appendices), (London 1943).
 ————— The Poetry of Shah Isma'1, *BSOS*, (1942).
- Rayaal, G.T.F:
A philosophical and political History of the Settlements and Trade of the Europeans in the East and West Indies, Trarlated F Fuatamond, (London 1776).
- Roemer, H.R:
Die Safawiden (Freiburg 1953).
- Rypka, J:
Iranische Literaturgeschichte, (Leipzig 1959).
- Sanson, P:
Voyage ou Relation de l'Etat Présent du Royaume de Perse, (Paris 1695).
- Smith, M:
The History of the Sarbadar Dynasty 1336-1381, (Paris 1068).
- Taeschner, F:
 Ayyar, *El*, Vol. I
 ————— "Der Anteil des Sufismus an der Formung des Futuwaideal"
 In: *Der Islam*, Bd. 24.
- Vilotte, P:

Voyage d'un Missionnaire ..., (Paris 1730).

Weir, T.H:

"The Revolution in Persia at the Beginning of the XVIII th Century", In: *A Volume of Oriental Studies Presented to Edward G. Browne*, (Cambridge 1922).

فہرست نام کسان

اردیبیلی، درویش توکلی بن اسماعیل بن حاجی:

۳۸

اردیبیلی تقوی، احمد بن نصر اللہ: ۹۵

ارغون: ۱۶، ۴۳

ارغونہ: ۱۶

استاجلو، محمد خان: ۹۱

استرآبادی، جمال الدین محمد: ۶۷

استرآبادی، فضل اللہ: ۲۴، ۲۵

استرآبادی، میر جمال الدین: ۵۴

استرآبادی، میر محمد یوسف: ۵۴

اسحاق: ۲۵

اسحاق النبی (ع): ۹۰

اسرائیل: ۸۶

اسرائیل اوری: ۸۴، ۱۰۲، ۱۰۳

اسکندریبگ: ۴۶

اسماعیل: ۲۵، ۲۹، ۴۰، ۴۷، ۴۸، ۵۱

اسماعیل یکم: ۲۶، ۳۵، ۴۸، ۴۹، ۵۰

۵۱، ۵۲، ۵۳، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۶، ۶۷

۷۵، ۷۷، ۸۰، ۸۴، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۱۰۰

۱۰۱، ۱۰۵، ۱۲۲، ۱۲۳

اسماعیل دوم: ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۶، ۸۴

۱۲۲، ۱۲۳

اسمیت، ماسون: ۲۱

آ

آپی سلیمان، ژوزف: ۱۱۷، ۱۱۸

آرنولد، توماس: ۱۶

آریان پور، امیر حسین: ۳۴

آژند، یعقوب: ۲۱

آقامحمد (پهلوان): ۹۰

آماداو: ۱۰۸

آیتی، عبدالمحمد: ۱۶

الف

اباقا: ۱۵

ابدال زاہدی، شیخ حسین بن شیخ: ۳۹، ۴۲

ابراہیم، شیخ شاہ: ۴۴

ابن بابویہ: ۱۳

ابن بزاز، درویش توکلی: ۳۸، ۴۱، ۴۳

ابن فہد: ۸۷

ابن معمار: ۷۸

ابن ہشام، ابو محمد: ۱۸

ابویاقی، قطب الدین: ۳۹

ابوتراب، مولانا: ۹۵

ابوسعید: ۱۷

احمد لڑ: ۲۵

اردیبیلی، شیخ احمد (مقدس اردیبیلی): ۶۲

اولیس اربلی، شیخ محمد بن: ۴۵

ایاز منجم، محمد: ۹۶

ایسودن: ۱۱۶

ایلخانی: ۱۵

ب

باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: ۵۷

بایدو: ۱۶

بایرام بیگ قهرمانی: ۸۷

بایرک سلطان: ۸۴

بایزید، محمد بن: ۲۵

بایزید تبریزی، یادآور: ۲۵

بایقرا، حسین: ۸۳

بیر، ۱۱۳

بخاری، جلال الدین: ۳۵

بخارائی نقشبندی، بهاء الدین محمد: ۲۶

بدلیسی، عیسی: ۲۵

بزغوش، شیخ غیب الدین: ۴۰

براون، ادوارد: ۳۸، ۷۲، ۷۴، ۷۷، ۸۰

۸۱، ۸۲

برتولد: ۱۰۴

برکه خان: ۱۵

بروجردی، حسام الدین: ۲۵

بریانی: ۹۶

بصری، حسن: ۳۴

بکتاش، حاجی: ۳۶

بتائی: ۷۷

بنی کیا: ۲۲

بوداق بیگ دین اوغلی: ۹۸

بیدل: ۸۱

بیرونی: ۳۲

بی بی خاتون: ۲۳

پ

پاینده، محمود: ۹۰

اشراقی، احسان: ۹۶، ۱۱۱

اشپولر، برتولد: ۱۵

اصفہانی، امیر قوام الدین حسن: ۵۴

اصفہانی، تقی الدین محمد: ۶۴، ۵۴

اصفہانی، میر معزالدین: ۶۷، ۵۴

اعتماد الدوله، میرزا مهدی: ۶۴

اعرابی، سید احمد: ۳۹

افشار، ایرج: ۷۹، ۱۰

افلاکی، شمس الدین: ۳۸

اقبال آشتیانی، عباس: ۳۲، ۲۹، ۱۳

اقلیدی، کمال: ۹۶

اکبر شاه، جلال الدین محمد: ۹۸

الجایتو: ۱۷، ۱۴

البرسی، حافظ رجب: ۸۸، ۱۱

الحافظ، محمد: ۳۹

الحنیفه، محمد بن: ۲۹

الشیبی، کامل مصطفی: ۶۸

الغ بیگ: ۲۶

القاس میرزا: ۸۳

الگار، حامد: ۷۰

الگود، سیریل: ۷۶

الله قلی: ۹۲، ۹۱

الوند سیرزا آق قوینلو: ۸۳

امام قلی میرزا: ۹۲

امان الله: ۱۱۸

امری، شیخ ابوالقاسم: ۹۵

امیرخان موصلو: ۹۵

امیر دیباج (مظفر السلطان): ۹۰، ۹۱

امیر شاه ملک: ۹۲

امیر عبدالله: ۴۰

انجوصدر، ابوالولی: ۶۴

انوار، قاسم: ۴۳، ۲۵

اوحدی بلیانی، تقی الدین: ۷۱، ۴۱، ۹۵

اوزن حسن، آق قوینلو: ۴۶، ۴۵

اولن، دوست: ۱۱۵

جنید: ۴۴، ۴۶
 جہانگیری، کیکاوس: ۵۹
 جہانگیر، نورالدین محمد: ۹۶
 جوری، حسن: ۲۱، ۲۲

ج

چشتی، معین الدین: ۳۵
 چلاوی (چلبی) افراسیاب: ۲۲
 چوپان، ملک اشرف: ۴۳

ح

حاجی داود: ۸۴
 حاجی سرخ: ۲۵
 حارثی، شیخ حسین بن عبدالصمد: ۵۴
 حافظ، محمد: ۴۰
 حائری، عبدالحسین: ۱۲
 حائری، عبدالهادی: ۵۳
 حروفی، فضل اللہ: ۲۵
 حزین، محمد علی: ۸۱
 حسن بن عدی، ابن سافراسوی: ۸۵
 حسن بن علوی: ۳۱
 حسنی علوی، حسن بن زید: ۳۰
 حسنی معماثی، امیر: ۷۷
 حسین بن علی (ع) امام: ۱۸، ۲۹، ۳۹
 حسین یکم، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۷۴، ۱۰۲، ۱۰۸،
 ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۱،
 ۱۲۲، ۱۲۴
 حسینی، محمد باقر بن سید حسن: ۶۴
 حسینی، میرا بوالفتح: ۳۸
 حسینی کاشی، تقی الدین: ۹۶
 حلی، احمد بن فہد: ۶۸، ۸۷
 حلی، امیر نعمت اللہ: ۵۴
 حلی علامہ (ابوالقاسم): ۱۴، ۶۹
 حلیمہ بیگم (بیگم آغا، عالم شاہ بیگم): ۴۶
 حمزہ، سید ابوالقاسم: ۳۹

پریخان خاتم: ۵۶، ۸۱
 پسیخانی، محمود: ۹۳، ۹۴، ۹۵
 پطروشفسکی: ۲۲، ۳۸
 پیکہ، فرانسوا: ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶

ت

تاج الدین: ۲۵
 تاورنیہ، ژان باتیست: ۱۱۲، ۱۱۳
 تبریزی، احمد بن کریم: ۳۸
 تراب، درویش: ۹۶
 ترکمان، اسکندریبگ: ۱۰، ۴۲، ۴۶، ۴۷،
 ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۳،
 ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۸۱، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۲،
 ۹۶، ۹۷، ۹۸
 ترکہ اصفہانی، افضل الدین صدر: ۱۳
 ترکہ، خواجہ افضل الدین محمد: ۶۷
 ترینی تاتہ، فیلیپوسا، س: ۱۰۸
 تسبیحی، محمد حسین: ۲۲
 تفضلی، تقی: ۵۰، ۱۱۶، ۱۰۷
 تکودار، (احمد): ۱۶
 تنکاہنی، محمد: ۱۴، ۶۳، ۶۶
 تیرگر، حسن: ۲۵
 تیمور: ۱۸، ۲۱، ۲۲، ۲۶، ۳۷، ۴۴

ث

ثقفی، مختار ابن ابو عبیدہ: ۲۹

ج

جاویدان، محسن: ۷۶
 جبرئیل: ۸۶
 جزایری، سید نعمت اللہ: ۶۶
 جعفر: ۴۴
 جعفر صادق (ع) امام: ۲۲، ۲۹، ۳۹
 جلال خان ازبک: ۵۶
 جمشید: ۹۱، ۹۲

دوانی: ۷۷
 دوپووه، ژوست: ۱۱۲
 دوپاری، ژوزف: ۱۱۶
 دوپاری، گابریل: ۱۱۱، ۱۱۲
 دوپرون، پاسیفیک: ۱۱۱، ۱۱۲
 دوپن: ۱۱۳
 دوتراسبه، فرانسوا لکلر: ۱۱۶
 دوترتر، ژاک (دومان): ۱۱۲
 دوروس، الکساندر: ۱۱۴
 دوزالون کمنی، اشتفان کاکاش: ۱۰۷
 دوسن برناردینو، گاسپار: ۱۰۶
 دوست اسپری، کریستف: ۱۰۶
 دوست ژوزف، آنژ: ۱۰۸
 دوشینون، گابریل: ۱۱۳
 دولاکروا، ژرم: ۱۰۶
 دوگوا، آنتونیو: ۱۰۶
 دولالین: ۱۱۳
 دولتشاهی، اسماعیل: ۶۰
 دومان، رافائل: ۱۱۲، ۱۱۳
 دومونت لیبانو، پتروس: ۱۰۵
 دوپینیک، (کشیش): ۱۰۴
 دهی گورمن: ۱۰۹
 دی سلو، نیکلا: ۱۰۶

د

ذکاوتی قراگزلو، علیرضا: ۶۸

ر

رازی، عبدالله: ۸۴
 راتین، اسماعیل: ۱۰۱
 ربانی نائینی، محمدرضا: ۱۳
 ربونا: ۱۱۶
 رجب‌نیا، مسعود: ۱۰، ۶۵
 رضا (ع) امام: ۵۷

حمزه میرزا: ۵۷

حیدر: ۴۶، ۴۷، ۵۷

حیدری، حسن: ۲۵

خ

خاتون عاملی، شیخ احمد بن محمد بن: ۶۹
 خان احمد: ۹۱
 خانی بیگ خان: ۴۳
 خداپنده، محمد: ۱۷، ۵۶، ۵۷، ۶۴، ۶۹
 ۹۶، ۱۰۵، ۱۲۲
 خدیجه بیگم: ۴۵، ۴۶
 خرده، ملا محمد باقر: ۹۸
 خلیفه، شیخ: ۲۱
 خلیل: ۴۶
 خواجه علی: ۳۷، ۴۳، ۴۴
 خوارزمشاه، جلال الدین: ۱۹
 خواندمیر: ۲۵
 خوارزمی، نجم الدین کبرا: ۳۵
 خواجه احرار، عبیدالله: ۲۶
 خوانساری، محمد باقر: ۱۱، ۱۴، ۵۴، ۵۵
 ۶۸، ۷۲، ۷۳، ۸۸
 خوش نویس: میرمعزالدین محمد: ۹۸
 خیراتی تونی، محمد تقی الدین: ۸۲
 خیرالنساء: ۹۱

د

دامادی، محمد: ۷۹

دانش پڑوه، محمد تقی: ۱۰، ۱۱، ۶۳، ۶۵

دبیرسیاقی، محمد: ۱۹، ۶۳

در دائیل: ۸۶

درویش تراب: ۹۸

درویش خسرو: ۹۷

درویش کوچک: ۹۷

دریابل، تکتاندرفق: ۱۰۷

سری، ابوالقاسم: ۷۰
 سلام اللہ: ۲۳
 سلجوقی، برکیارق: ۱۴
 سلجوقی، محمد: ۱۴
 سلطان خلیل: ۹۱
 سلطان علی: ۴۳
 سلطان فیاض: ۸۹
 سلیمان (سلطان عثمانی): ۹۱
 سلیمان (صفی دوم): ۱۰، ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۶۴
 ۱۰۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۲۳

۱۲۴

سلیم (سلطان): ۷۰
 سمیعہ، میرزا: ۱۱
 سنت چارلز: بازایل آو: ۱۰۸، ۱۰۹
 سورخای: ۸۴
 سہیلی خوانساری، احمد: ۷۶
 مہروردی، عبداللہ: ۳۵
 سید اسماعیل: ۳۹
 سید جعفر بن سید محمد: ۳۹
 سید محمد: ۳۹
 سید محمد بن ابراہیم: ۳۹
 سید قاسم: ۳۹
 سیمون، پل: ۱۰۷

ش

شاذلی مغربی: ۳۵
 شاہد بن جراح: ۸۴
 شاہرخ: ۲۵، ۴۳، ۴۴
 شرف: ۹۰
 شرف الدین، سعید: ۲۰
 شرف الدین شاہ، محمد بن: ۳۹
 شرلی (برادران): ۵۷
 شفیع کدکنی، محمد رضا: ۳۳
 شکری، یداللہ: ۱۰، ۲۶
 شمناہیل: ۸۶

رضوی، ابوطالب: ۶۴
 رضوی اردکانی، ابوظافل: ۳۰
 رعناشی، علاءالہ: ۸۹
 رفیعہ، میرزا: ۱۱
 رنال، فرانسوا: ۱۰۹
 رنجبر، احمد: ۱۲
 رودلف دوم (اسپراتور آلمان): ۱۰۷
 روملو، حسن بیگ: ۹۰
 روسی، جلال الدین: ۳۵
 ریپکا، یان: ۷۷، ۸۲
 ریتز، ہلموت: ۲۳، ۲۴
 ریشلیو، کاردینال دو: ۱۱۰
 ریگوردی: ۱۱۳، ۱۱۴

ز

زاہد گیلانی، شیخ تاج الدین: ۳۷، ۳۹، ۴۰
 ۴۸، ۴۹
 زاہدی، ابدال: ۱۰، ۳۷، ۳۹، ۴۴
 زرین کوب، عبدالحسین: ۳۴
 زرین کلاہ، فیروز شاہ: ۳۹
 زلالی خوانساری: ۸۱
 زن، آندرہ: ۱۱۸
 زید بن علی: ۲۹، ۳۰
 زین العابدین (ع) امام: ۳۵، ۳۹
 زیتونی، قاضی نصر اللہ: ۶۶

س

ساروخان طالشی: ۹۲
 سامانی، اسماعیل: ۳۰
 سام میرزا: ۵۸، ۷۶
 سانسون: ۶۵، ۱۱۶
 ساوجی، مولانا سلیمان: ۹۸
 سبکتکین: ۱۴
 سیاہپوش، علی: ۴۳
 ستودہ، منوچہر: ۲۲، ۹۱

ط

طاهری، ابوالقاسم: ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۵۷، ۶۶.
 طاهری، هوشنگ: ۷۶
 طباطبائی، سید محمدحسین: ۳۱
 طبرسی: ۱۴
 طیب ساوجی، مولانا سلیمان: ۹۶
 طوسی، نصیرالدین: ۱۴
 طهماسب یکم: ۳۸، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۶۲،
 ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۷، ۸۱
 ۸۳، ۸۹، ۹۱، ۹۵، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳

ع

عادل گرای: ۵۶
 عاملی، زین الدین (شهید ثانی): ۵۴، ۶۸،
 ۶۹
 عاملی، شیخ حسین: (حارثی همدانی): ۶۹،
 ۷۰، ۷۲
 عاملی کرکی، شیخ نورالدین علی بن عبدالعال:
 ۶۸
 عباس دوم: ۵۹، ۶۳، ۸۱، ۱۰۰، ۱۱۳،
 ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۳
 عباس میرزا: ۶۱
 عباس یکم: ۱۰، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴،
 ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۲، ۶۴، ۶۷، ۷۱،
 ۷۲، ۷۳، ۸۱، ۹۲، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸،
 ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶،
 ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۲۳
 عبدالباقی نهاوند: ۹۵
 عبدالرحمن: ۴۴
 عبدالرزاق: ۹۱
 عبدالصمد (امیر): ۲۵
 عبدالطیف: ۲۶
 عبدالقادر گیلانی، یحیی الدین: ۳۵
 عبدالملک رهبری، عزالدین عبداللطیف بن:
 ۲۵

شوشتری، قاضی نورالله: ۱۱، ۴۳، ۸۷، ۸۸،
 ۸۹
 شهابی، عیسی: ۷۷
 شهید ثانی: ۵۴
 شهرستانی، عبدالکریم: ۱۳، ۲۸، ۸۴
 شهرستانی، رفیع: ۶۴
 شیخ بهائی (شیخ بهاء الدین محمد عاملی):
 ۵۴، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۸۱
 شیخ عبدالباقی: ۶۷
 شیخ عبدالصمد: ۶۹
 شیرازی، امیرغیاث الدین منصور: ۵۴
 شیرازی، امیرسید: ۶۷
 شیرازی، مولانا میرزاجان: ۶۷
 شیرصارم: ۸۷
 شیروان شاه: ۴۵، ۴۶، ۴۸

ص

صبح، حسن: ۱۴
 صدر، حبیب الله: ۶۴
 صدرالحکماء، غیاث الدین منصورین: ۶۹
 صدرالدین: ۳۸، ۴۳، ۴۹
 صدرالمتألهین (ملاصدرا) محمد بن ابراهیم بن
 یحیی صدرالدین شیرازی ملقب به صدرالدین:
 ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۸۱
 صراف، مرتضی: ۷۹
 صفی الدین: ۳۹، ۴۲، ۴۸
 صفی یکم: ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۹، ۵۸،
 ۵۹، ۶۲، ۷۲، ۷۳، ۹۲، ۱۰۰، ۱۲۲،
 ۱۲۳
 صلاح الدین رشید: ۳۹، ۴۰
 صمصام الدوله شاه نوازخان: ۹۷

ض

ضمیری اصفهانی، حسین: ۸۲
 ضیاء، صدر: ۲۵

فراست، جان: ۱۰۹
 فرانسیس: ۱۰۴
 فرخ یسار: ۴۶
 فروزانقر، بدیع الزمان: ۷۸، ۳۳
 فصیحی شوکت: ۸۱
 فضل اللہ: ۲۵
 فضولی سہ لسانی، سلیمان: ۸۲
 فلسفی، نصر اللہ: ۹۶، ۹۹، ۱۰۵، ۱۰۶
 فلاح، محمد: ۸۷، ۸۸
 فیض کاشانی، ملا محسن: ۷۲، ۸۲
 فیاض لاهیجانی، ملا عبدالرزاق: ۷۲
 فیروز شاہ: ۳۹
 فیضی: ۸۱
 فومنی، عبدالفتاح: ۹۱، ۹۲
 فیلیپ دوم (پادشاہ اسپانیا): ۱۰۵، ۱۰۶
 فیلیپ سوم: ۱۰۶

ق

قاضی احمد قمی: ۷۶
 قاضی سعید قمی: ۷۴
 قائم مقامی، سیف اللہ: ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۶
 قربانی جانی (ارغون شاہ): ۲۱
 قرہ قوینلو، میرزا جہان شاہ: ۴۴
 قریشی، حکیم الدین: ۱۱
 قزوینی، ابوالحسن: ۳۹، ۴۷
 قزوینی درویش خسرو: ۹۶
 قزوینی، قاضی جہان: ۶۷
 قزوینی، علامہ محمد: ۷۷
 قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم: ۲۳
 قطب الدین، امین الدین جبرئیل: ۳۹، ۴۰
 قمی، قاضی احمد: ۱۱، ۹۵
 قیام غریب کیلانی: ۹۰

ک

کارل پنجم (امپراتور آلمان): ۱۰۵

عبدالملک، ہشام ابن: ۲۹
 عرب شاہ اردبیلی، خواجہ کمال الدین: ۴۰
 عرضی، محمد بن عبدالقادر: ۶۹
 عزتی، ابوالفضل: ۱۶
 عزرائیل: ۸۶
 عضد الدولہ (خواجہ): ۲۵
 علامی، شیخ ابوالفضل: ۹۹
 علاء الدین علی: ۴۳
 علای حسن خان: ۹۰
 علی اعلیٰ، ابوالجن: ۲۳، ۲۵
 علی بن ایطالب (ع) امام: ۲۸، ۲۹، ۳۱
 ۳۵، ۳۹، ۴۱، ۵۱، ۵۲، ۵۵، ۷۶، ۷۸
 علی پادشاہ: ۴۳
 علی خان: ۹۲
 علی، درویش: ۲۵
 علی، زید بن: ۳۰
 عنصر المعالی، کیکاوس بن اسکندر: ۷۸
 عوض: ۳۹، ۹۰
 عوفی، محمد: ۸۱

غ

غازان، محمود: ۱۶، ۱۷
 غازان خان: ۲۰
 غزالی: ۳۲
 غفاری کاشانی، احمد: ۴۹
 غنی، قاسم: ۳۳
 غوث الثقلین (عبدالقادر گیلانی): ۳۵

ف

فاطمہ: ۴۹
 فاطمہ خاتون: ۲۳
 فاضل جواد: ۷۱
 فانی کشمیری، محسن: ۹۴
 فخر الدین: ۴۰
 فدلی، بارنا پاس (اسقف): ۱۰۸، ۱۱۹

گودرو، مارتن: ۱۱۵
گیخاتو: ۱۶
گیلانی، شیخ عبدالقادر: ۸۵
گیلانی، ملا محمد: ۶۹
گیوزپه، فولکن زیودی س: ۱۰۸

ل

لطف علی خان: ۱۱۷
لاکھارت، لارنس: ۱۰۱، ۶۰
لاله، میرمخدوم: ۶۷
لاھوری، محمد اقبال: ۳۴
لوگوز: ۱۱۳
لوئیس، سنت: ۱۶
لوئی سیزدهم: ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲
لوئی چهاردهم: ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵
۱۱۹، ۱۱۶

م

مارتا: ۴۶
ماریاژ: ۱۱۳
مارتیر، پتر: ۱۰۸
ماسینیون: ۳۳، ۳۴
مالابار، الکساندراو: ۱۰۸، ۱۰۹
ماسون: ۳۰
ماہلر، ادوارد: ۱۱
مایر، ویلہم: ۱۰۷
مجتہد قزوینی: ۷۱
مجدالدین: ۲۵
مجلسی، محمد باقر: ۵۹، ۶۰، ۶۴، ۶۸، ۷۳
۸۲، ۱۰۰، ۱۲۴
مجلسی، محمد تقی: ۷۱، ۷۳
مجلسی، محمد حسین: ۶۱
محتشم کاشانی: ۸۱
محبوب، محمد جعفر: ۷۸، ۷۹، ۸۰
محدث، میرہاشم: ۲۵

کاسپار شیلینگر، فرانس: ۱۰۷
کاشفی سبزواری، مولانا حسین واعظ: ۷۸
کاشی، سید احمد (پیر احمد): ۹۶، ۹۸، ۹۹
کاشی، قاضی محمد: ۶۷
کاشی، مظفر حسین: ۵۴
کاشی سمرقندی، عبدالرزاق: ۷۹
کراپی، یحیی: ۲۱
کربن، هنری: ۷۹
کردرو، آلفونسو: ۱۰۵
کرکی، (برادران): ۵۴
کرکی، شیخ عبدالعالی بن علی: ۶۹
کرکی عاملی، علی بن عبدالعال: ۵۴
کرمانی، نعمت اللہ: ۳۵
کروینسکی تادوریودا: ۱۱۸، ۱۱۹
کسروی، احمد: ۴۱، ۸۷، ۸۸
کشاوری، کریم: ۲۲
کلبر، ژان باتیست: ۱۱۲
کلنجر سلطان (غریب شاہ - عادل شاہ): ۹۲
کلمان ہشتم (پاپ): ۱۰۷
کلمان یازدهم (پاپ): ۱۱۹
کلیم اللہ: ۲۳
کمال اقلیدی (درویش): ۹۸
کمپفر، انگلبرت: ۵۹، ۶۵، ۱۲۳
کوبرو، پدرو: ۱۰۷
کونل، ارنست: ۷۶
کیا، سید امیر: ۲۲
کیا، صادق: ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶
کیخسرو (داروغہ گرجی اصفهان): ۱۰۸
کیسان، ابو عمرو: ۲۹
کیوان، امیر علی: ۲۵

ک

کاردان: ۱۱۷
گراتوسکی: ۸۳
گرگین: ۱۱۷

محقق سبزواری: ۷۱
 محقق کرکی: ۷۱، ۶۹
 محقق ثانی (کرکی): ۱۲۳
 محمد رسول اللہ (ص): ۲۶، ۲۸، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۵۱، ۵۵، ۷۶
 محمد باقر (ع) امام: ۲۹، ۳۵، ۳۹، ۹۸
 محمد بن حسن: ۳۹
 محمد، صدرالدین: ۶۴
 محمد، رفیع الدین: ۶۴
 محمد میرزا: ۵۶
 محمود افغان: ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹
 مخدوم شریفی، سیما میرزا: ۶۷
 مدرس، محمد علی: ۱۱، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۴
 مدرس کیلانی: ۴۹
 مدرس چہار دہی، نورالدین: ۳۴
 مراد: ۹۵
 مراد آق قوینلو: ۸۳
 مراد چہارم (شاہ عثمانی): ۵۸
 مرعشی، قوام الدین: ۲۲
 مرعشی، نصیر الدین: ۲۲
 مرعشی شوشتری، میر اسد اللہ: ۵۴
 مریم بیگم: ۶۰
 مزاوی، میشل: ۴۲
 مستوفی، حمد اللہ: ۱۱، ۱۹، ۳۶، ۴۱
 مسعود، وجیہ الدین: ۲۱
 مشکوٰۃ، عبدالمحسن: ۷۲
 مشکور، محمد جواد: ۱۳، ۳۰
 مشعشی، شجاع الدین: ۸۹
 مصاحب، غلامحسین: ۳۸، ۱۰۴
 مصطفیٰ جواد: ۷۸
 مطہر حلی، شیخ جمال الدین: ۶۶
 معین، محمد باقر: ۳۳
 مفید شیخ: ۱۴
 مقیم، محمد: ۶۴
 مکانتی: ۸۱
 ملک محمود: ۸۴
 میکائیل: ۸۶
 ملا صدرا: ← صدر المتألہین
 ملا محسن فیض (محمد بن مرتضیٰ کاشانی):
 ۷۳، ۷۱
 منجم یزدی، جلال الدین محمد: ۹۷
 منشار، شیخ علی: ۷۱
 منصور، غیاث الدین: ۶۹
 مینورسکی، ولادیمیر: ۱۰، ۵۰، ۵۱، ۵۷، ۶۱، ۶۳، ۶۵
 موحد، محمد علی: ۱۷
 مورالس، سیمون: ۱۰۵
 موسیٰ الرضا (ع) علی بن امام: ۱۴
 موسیٰ، صدرالدین: ۴۳
 موسیٰ الکاظم (ع) امام: ۲۹، ۳۹
 مولا سوید: ۹۴
 مولانا حیاتی: ۹۶
 مولانا علی: ۸۷
 مولوی عبدالرحیم: ۹۹
 مؤید، حشمت: ۲۳
 مہدعلیا، خیرالنسا بیگم: ۵۶
 مہدی ہادی (ع) امام: ۴۹، ۶۸
 میر آفتاب، محمود: ۱۵
 میر ابوالقاسم (صدرالدین موسوی حسینی): ۷۲
 میر احمدی، مریم: ۱۲، ۳۹، ۷۶، ۸۲، ۹۷، ۱۰۳، ۱۱۹
 میرانشاہ: ۲۳
 میرخواند: ۷۷
 میرداماد، میر محمد باقر بن شمس الدین: ۶۹، ۷۱، ۷۲
 میر ذوالفقار: ۹۴
 میرزارضی: ۶۴، ۱۲۳

محقق سبزواری: ۷۱
 محقق کرکی: ۷۱، ۶۹
 محقق ثانی (کرکی): ۱۲۳
 محمد رسول اللہ (ص): ۲۶، ۲۸، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۵۱، ۵۵، ۷۶
 محمد باقر (ع) امام: ۲۹، ۳۵، ۳۹، ۹۸
 محمد بن حسن: ۳۹
 محمد، صدرالدین: ۶۴
 محمد، رفیع الدین: ۶۴
 محمد میرزا: ۵۶
 محمود افغان: ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹
 مخدوم شریفی، سیما میرزا: ۶۷
 مدرس، محمد علی: ۱۱، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۴
 مدرس کیلانی: ۴۹
 مدرس چہار دہی، نورالدین: ۳۴
 مراد: ۹۵
 مراد آق قوینلو: ۸۳
 مراد چہارم (شاہ عثمانی): ۵۸
 مرعشی، قوام الدین: ۲۲
 مرعشی، نصیر الدین: ۲۲
 مرعشی شوشتری، میر اسد اللہ: ۵۴
 مریم بیگم: ۶۰
 مزاوی، میشل: ۴۲
 مستوفی، حمد اللہ: ۱۱، ۱۹، ۳۶، ۴۱
 مسعود، وجیہ الدین: ۲۱
 مشکوٰۃ، عبدالمحسن: ۷۲
 مشکور، محمد جواد: ۱۳، ۳۰
 مشعشی، شجاع الدین: ۸۹
 مصاحب، غلامحسین: ۳۸، ۱۰۴
 مصطفیٰ جواد: ۷۸
 مطہر حلی، شیخ جمال الدین: ۶۶
 معین، محمد باقر: ۳۳
 مفید شیخ: ۱۴

و

واعظ کاشفی سبزواری، ملاحسین: ۷۷، ۸۰
 ویر، ویلهم: ۱۰۷
 وحشی باققی: ۸۲
 وحید دستگردی: ۷۶
 ووستنفلد، فردینالد: ۱۱
 ویلوت، ویسی: ۱۱۴

ه

هاتفی: ۷۷
 هدار، محمود: ۹۴
 هدایت، رضاقلی: ۹۴
 هلاکو: ۱۰
 هلالی: ۷۷
 هانکس لدن، ارنست: ۱۰۷
 هوارت، کلمنت (کلمان هوار): ۲۴

ی

یارعلی شاه (سلطان علی شاه): ۴۷
 یاری (پهلوان): ۹۰
 یازجی، تحسین: ۳۸
 یزید: ۸۰
 یزیدبن ایسه خارجی: ۸۴
 یزیدبن معاویه: ۸۴، ۸۰
 یعقوب: ۴۰، ۴۶
 یوسف ترککش دوز (درویش): ۹۷

میرزا رفیعا: ۶۳، ۶۵

میرزا ملکائی: ۹۰

میرفندرسکی: ۷۲

میرسید مرتضی: ۶۴

میرمیران، میرغیاث الدین محمد: ۵۴

میرنعمت الله: ۵۴

میرویس: ۱۱۷، ۱۱۸

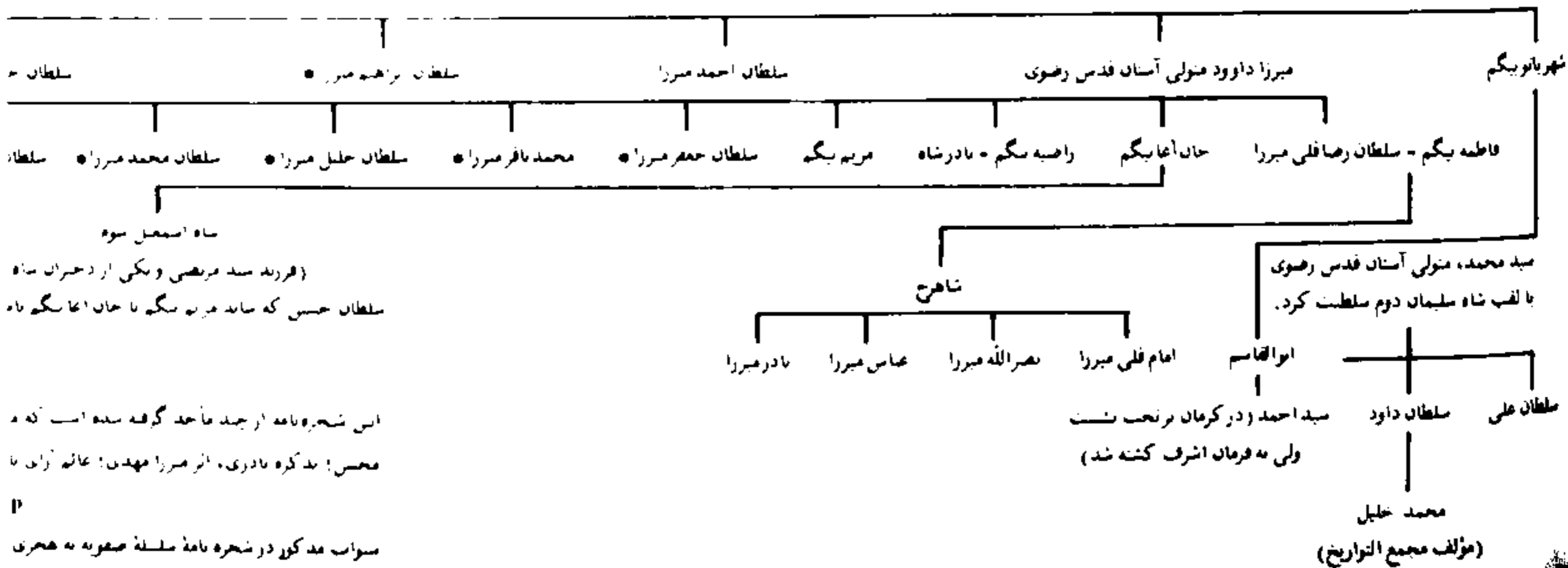
ن

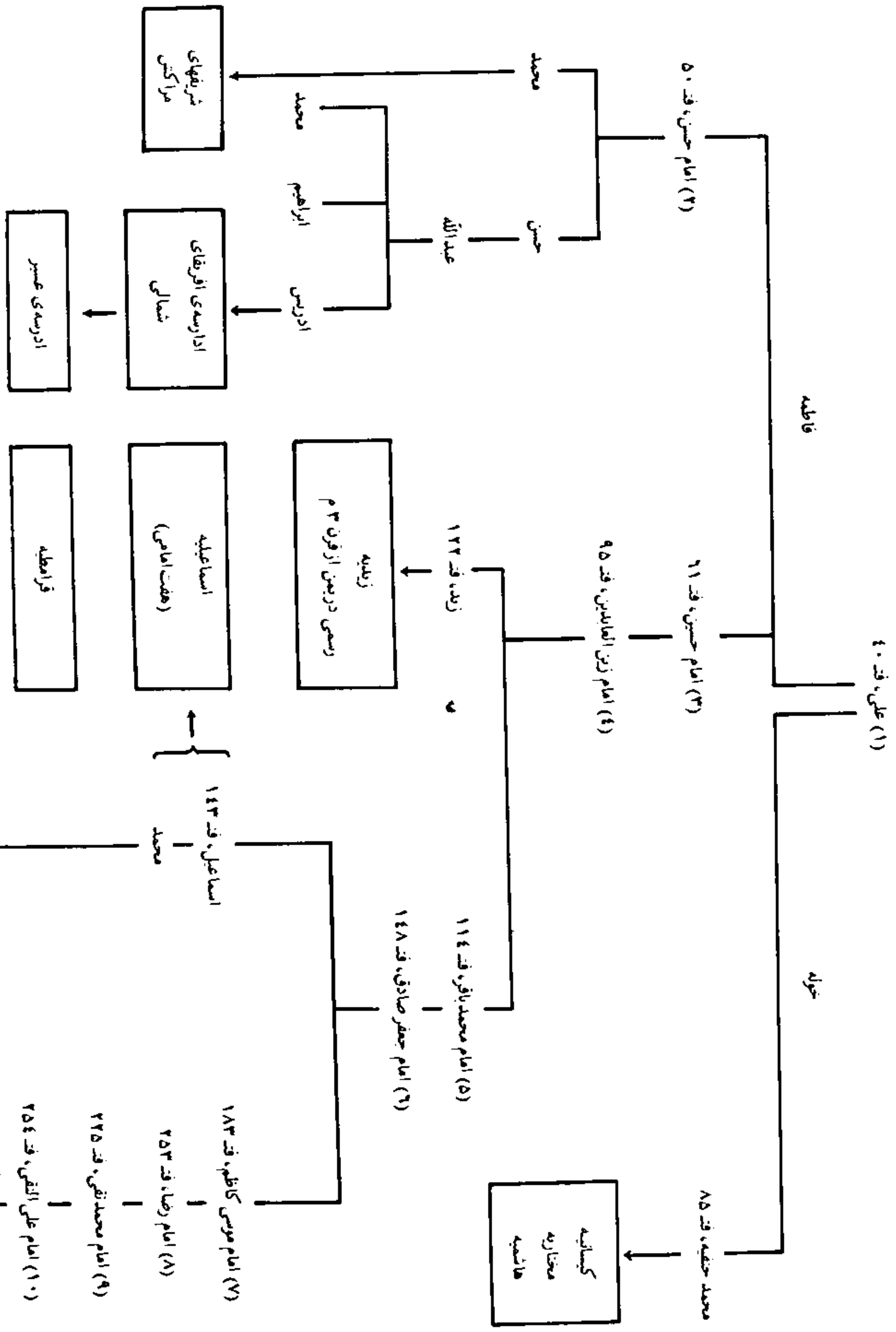
ناتل خانلری، پرویز: ۷۹
 ناطق، حمد: ۲۰
 نائینی، محمد: ۲۰
 نشمی، پهلوان: ۹۰
 نسیمی، عمادالدین: ۲۰
 نطنزی: محمودبن هدایت الله افوشته‌ای: ۱۱، ۹۶
 نعیمی استرآبادی، فضل الله: ۲۳
 نفیسی، سعید: ۷۸، ۸۰
 نقشبند، بهاء الدین محمد: ۳۰
 نقشبندی، خواجه عبدالرحیم: ۲۶
 نیکلسون: ۳۳، ۳۴
 نوائی، عبدالحسین: ۴۱، ۹۰
 نویختی، ابومحمد: ۱۳، ۳۰
 نورالله: ۲۳، ۲۰
 نورائیل: ۸۶

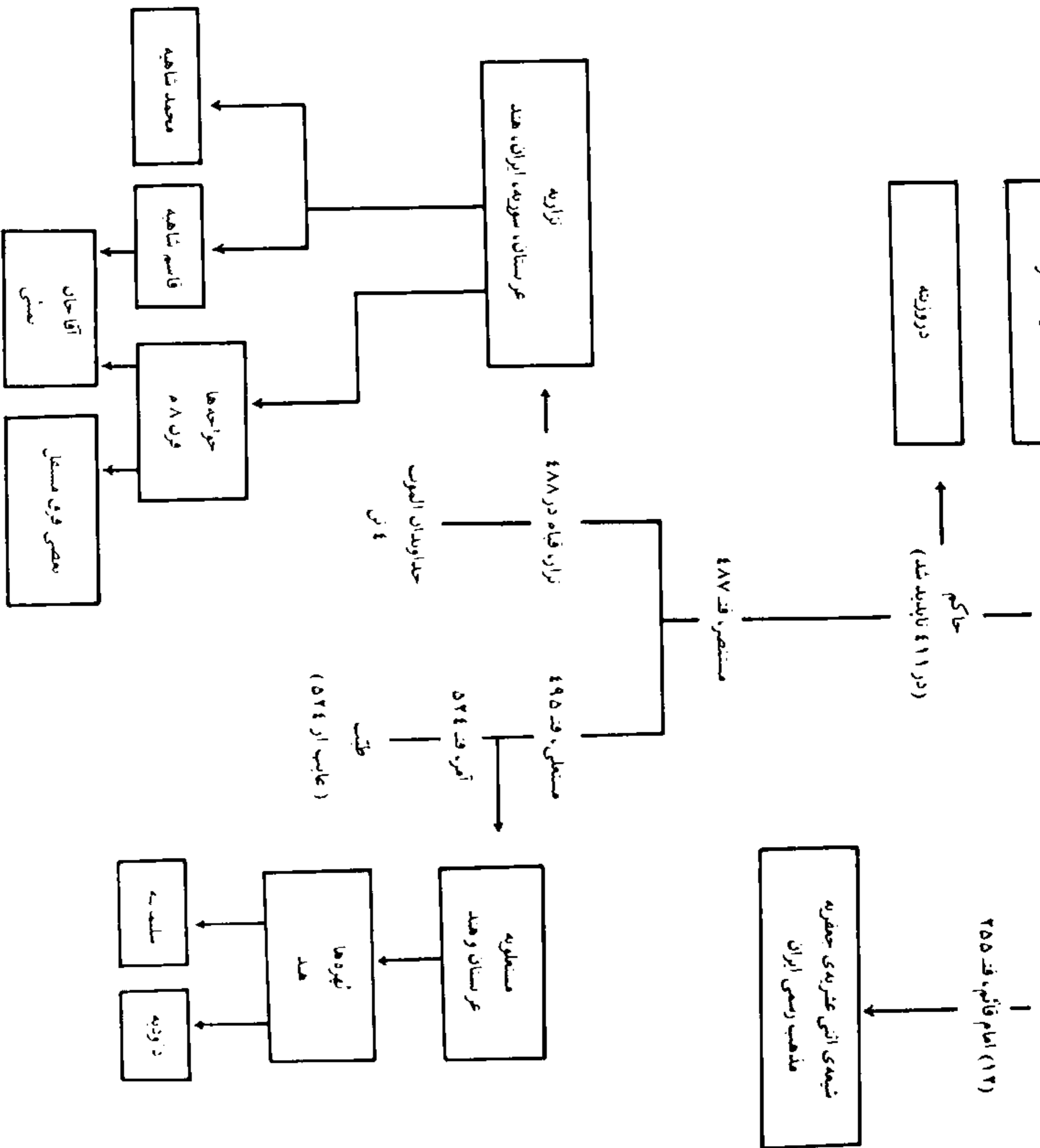
شجره نامہ سلسلہ صفویہ

برگرفته از: انقراض سلسلہ صفویہ، لارنس لاکھا

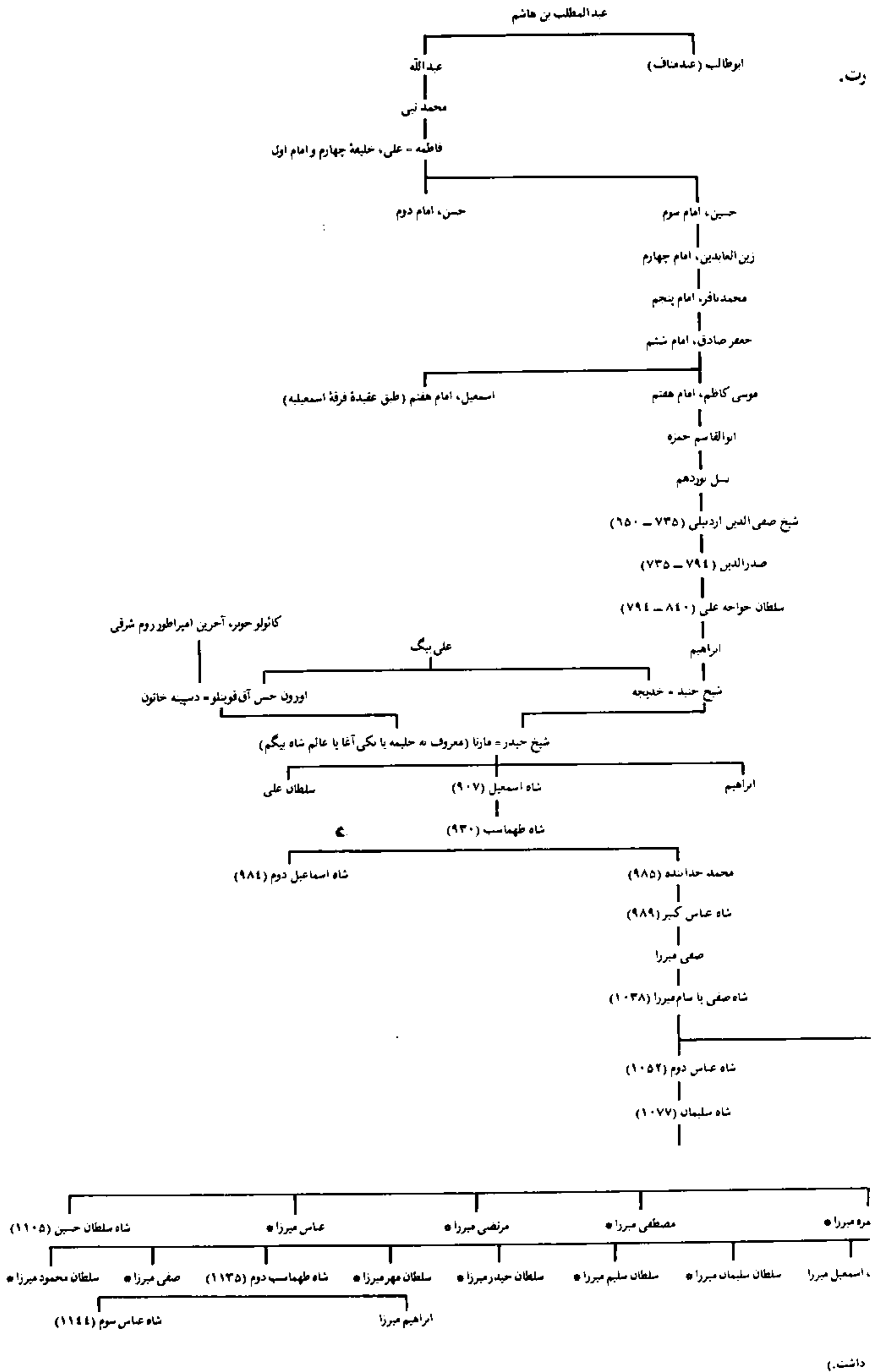
مرتبہ سگ







برگرفته از دائرة المعارف مصاحب، ص ۱۵۳۳.



• این اشخاصی در سال ۱۱۳۷ بہ قتل رسیدند.

مترجمین آنها عبارتند از: سلسلۃ الانساب صفوہ اثر شیخ حسین بن شیخ اندال زاہدی؛ زیلۃ التواریخ، اثر محمد ذری، اثر محمد کاظم؛ مجمع التواریخ، اثر محمد خلیل؛ همچنین کتاب ذیل اثر رومر (Roemer): Die Safawiden: Ein Orientalischer Bundesgenosse Des Abendlandes in Türkenkam قمری است.

فهرست نام جایها

اسفرنجان: ۴۰
 اصطخر: ۹۲، ۴۷
 اصطهبانات: ۹۸
 اصفهان: ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۴، ۲۵، ۵۷، ۶۰، ۶۱، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۸۱، ۹۳، ۹۴، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹
 افریقا: ۱۱۰، ۱۰۵
 افغانستان: ۳۵، ۶۲، ۷۶
 البرز: ۴۶
 انجدان: ۹۵
 انطاکیه: ۴۵
 انگلستان: ۱۰۴، ۱۱۰
 اوریسیه: ۳۲
 ایتالیا: ۱۰۴
 ایران: ۹، ۲۶، ۳۱، ۳۵، ۴۷، ۵۱، ۵۴، ۵۸، ۶۶، ۶۸، ۷۲، ۸۰، ۸۴، ۸۵، ۹۳، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰
 ایروان: ۷۱، ۱۰۴
ب
 بابل: ۱۱۴

ت

آذربایجان: ۱۹، ۲۵، ۳۰، ۳۲، ۳۷، ۴۷، ۵۸، ۷۱، ۸۳، ۱۱۰، ۱۰۷، ۱۱۰
 آسیای شرقی: ۱۱۴
 آسیای صغیر: ۳۶، ۴۷، ۹۳، ۱۱۱
 آسیای میانه: ۳۵، ۷۶
 آلمان: ۱۰۷
 آمل: ۲۲
 آناتولی: ۲۳، ۲۴، ۲۵
 آنقره (آنکارا): ۱۱۵، ۱۱۶
 آوه: ۳۶

الف

ابهر: ۴۰
 اربل: ۴۵
 اردبیل: ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۴، ۴۷، ۱۰۷
 اردستان: ۳۶
 آرس (رود): ۱۰۲
 رمنستان: ۱۹، ۵۸، ۸۳
 اروپا: ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۱
 اسپانیا: ۱۰۶، ۱۱۳
 استرآباد: ۱۸، ۷۱، ۸۴
 اسفراین: ۲۱

جاوه: ۲۶	بحرین (جزیره): ۶۶، ۷۰، ۸۰
جبرلو: ۸۵	بخارا: ۱۹، ۲۵
جبج: ۷۰	بدلیس: ۲۵
جبل عامل: ۶۶، ۷۰، ۸۰، ۵۴	برلین: ۱۰، ۸۶
جبل موسی: ۴۵	بعلبک: ۷۰
جلفا: ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۱۳	بغداد: ۳۱، ۵۹، ۶۹، ۸۴، ۸۹، ۱۱۲
جود: ۲۱	بلخ: ۲۱، ۷۵، ۱۰۶
ج	بلوچستان: ۶۱
چین: ۲۶	بمبئی: ۱۰، ۹۴
ح	بنارس: ۸۱
حجاز: ۳۰	بندرعباس: ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۹
حلب: ۷۱، ۴۵، ۱۱۴	بیهق: ۳۶
حله: ۸۷	بیت المقدس: ۱۰۹
حویزه: ۱۸، ۸۷	پ
خ	پاریس: ۱۱۱، ۱۱۷
خراسان: ۱۸، ۲۶، ۳۶، ۵۷، ۶۸، ۷۵	پرتغال: ۱۰۴، ۱۰۶
۴	پروان (صحرا): ۱۹
۱۱۰، ۱۰۶	ت
خبوشان (قوچان): ۲۱	تبریز: ۲۴، ۴۳، ۴۷، ۴۸، ۵۱، ۸۴، ۸۵
خلیج فارس: ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۲	۸۹، ۹۰، ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷
خوارزم: ۲۴	تربت حیدریه: ۱۰۶
خوزستان: ۸۷، ۸۸، ۸۹	ترشیز: ۳۱
خوی: ۹۱	ترکستان: ۲۶، ۴۶
خیبر: ۱۸	ترکیه: ۲۶، ۳۲، ۳۵، ۳۶، ۱۱۵
د	ترکیه عثمانی: ۱۸، ۲۴
داغستان: ۸۴	تفلیس: ۱۱۷، ۱۱۹
دامغان: ۲۱	تلوار: ۳۷
دریوند: ۱۰۷	تهران: ۱۰، ۱۱، ۲۴، ۶۰، ۷۶، ۷۸، ۷۹
دزفول: ۴۴	۸۰، ۸۲، ۸۴، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۶، ۱۰۱
دمشق: ۱۸	۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۶
دیار بکر: ۴۵	ج
دیلم: ۳۰، ۳۶	جام: ۲۱

ع

عراق: ۱۷، ۱۸، ۲۴، ۲۵، ۳۰، ۵۸، ۷۱
 ۸۳، ۸۶
 عراق عجم: ۱۹، ۲۵، ۶۸، ۸۳
 عراق عرب: ۶۸
 عربستان: ۱۱۵

ف

فارس: ۱۹، ۲۰، ۵۶، ۸۳، ۹۵، ۹۸
 فرانسه: ۱۶، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱
 ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷
 فردوس: ۱۰۶
 فرح آباد: ۱۱۷
 فلسطین: ۱۰۴
 فراہان: ۳۶
 فومن: ۲۹

ق

قباچاق (دشت): ۱۵
 قبرس (جزیرہ): ۱۱۱
 قزل اوزن (رود): ۳۷
 قزوین: ۳۲، ۶۱، ۷۰، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۱۰۷
 ۱۱۶، ۱۱۷
 قسطنطنیہ: ۶۹، ۱۱۸، ۱۰۹
 قفقاز: ۶۲، ۸۴، ۱۰۲، ۱۱۰
 قم: ۳۶، ۵۸، ۷۳، ۱۰۷

ک

کابل: ۱۹
 کاشان: ۱۷، ۹۵
 کاظمین: ۱۸
 کاشان: ۳۶، ۷۳، ۹۴، ۹۶، ۹۸، ۹۹
 ۱۱۷
 کردستان: ۲۶، ۶۱، ۶۲، ۸۵، ۱۱۰
 کرمان: ۱۹، ۳۵، ۵۶، ۵۷، ۶۱، ۸۳

ر

رشت: ۴۳، ۸۳، ۹۲
 رودبار: ۳۶
 روسیہ: ۱۱۱، ۱۱۵
 روم: ۱۸، ۲۳، ۲۵
 ری: ۳۶

س

ساری: ۲۲
 ساوہ: ۳۶، ۹۸، ۱۰۷
 سبزوار: ۲۱، ۳۶
 سراندیب: ۷۱
 سلماس: ۹۱
 سمرقند: ۱۹
 سمیرم: ۲۴
 سند (رود): ۱۹، ۹۵
 سورلوگ: ۸۷
 سوریہ: ۱۸، ۲۴، ۵۴، ۷۰، ۸۰، ۸۶، ۱۱۴
 سیستان: ۵۳، ۸۳، ۸۴
 سیسیل: ۱۶

ش

شام: ۲۵، ۴۵، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱
 شامات: ۱۱۱
 شماخی: ۸۴، ۱۰۴
 شیراز: ۴۰، ۶۹، ۷۳، ۹۴، ۹۵، ۱۰۴، ۱۰۶
 ۱۰۸، ۱۱۶
 شیروان: ۲۳، ۴۶، ۸۳

ط

طالش: ۸۳
 طبرستان: ۳۰
 طبیس: ۱۰۶
 طوالش: ۳۶
 طوس: ۲۱

مسقط: ۱۱۷

مشهد: ۲۱، ۲۴، ۵۷، ۵۸، ۷۰، ۷۱، ۷۹

۱۰۶، ۹۸

مصر: ۱۸، ۶۹، ۷۱، ۱۱۱

مغان: ۸۴

مغولستان: ۱۵

مکه: ۷۰، ۷۱

موصل: ۸۵

ن

نجف: ۱۸، ۲۳، ۶۹

نخجوان: ۱۰۲، ۱۰۴

نصرآباد: ۹۸، ۹۹

نهایوند: ۳۶

نیشابور: ۲۱

و

واتیکان: ۱۱۴

واسط: ۸۷

ع

ه

هرات: ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۳۵، ۴۳، ۷۰، ۷۱

۸۴

هرمز (جزیره): ۱۰۴، ۱۰۶

هلند: ۱۰۴، ۱۱۰

همدان: ۳۷، ۹۵، ۱۱۵، ۱۱۶

هند: ۱۰۶، ۱۱۰

هندوستان: ۲۶، ۳۵، ۷۲، ۷۶، ۹۳، ۹۴

۹۶، ۹۸، ۱۱۵

ی

یارز: ۲۱

یزد: ۵۳، ۱۰۶

یمن: ۳۰

یونان: ۱۱۵

۱۰۱، ۱۰۸، ۱۰۹

کربل (کوه): ۱۰۴

کلخوران: ۴۰

کلکته: ۹۹

کلنر: ۴۵

کمره: ۳۷

کوچصفهان: ۹۲

کوفه: ۲۹، ۸۷

کیج: ۹۵

گ

گرجستان: ۱۹، ۴۶، ۵۳، ۶۱، ۸۴، ۱۰۲

۱۱۰

گرگان: ۳۰

گناباد: ۱۰۶

گناباد: ۱۰۶

کنجه: ۱۱۹

گیلان: ۲۵، ۴۷، ۸۳، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳

ل

لاهیجان: ۳۲، ۸۳، ۹۱، ۹۲، ۱۰۷

لبنان: ۴۰

لرستان: ۲۵

لنجان: ۶۰

لهستان: ۱۰۴، ۱۱۴

م

مازندران: ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۳۲، ۸۲

۸۳

ماوراءالنهر: ۱۹

ماهان: ۳۵

مجارستان: ۱۰۴، ۱۰۵

محمرة: ۳۲

مدیترانه (دریا): ۱۱۰، ۱۱۱

مراغه: ۱۹

فہرست نام قبیلہ ہا، خاندانہا، نسبتہا، دینہا، مذہبہا، فرقہ ہا، مسلکہا و جنبشہا

اہل تصوف: ۳۶	آق قوینلو: ۸۳، ۲۷
اہل حق: ۳۲، ۲۵	آل بویہ: ۳۰، ۲۹، ۱۴
اہل زندقہ: ۹۴	
اہل سنت: ۶۲، ۲۸	
اہل فتوت: ۹۰، ۷۹	
اہل نقطہ: ۹۹، ۹۳	
ایلخانی (ایلخانیان): ۳۱، ۲۰	
	الف
ب	ابدال بئی: ۳۲
باوندی (باوندیان): ۲۲	ابدالی: ۱۱۷
باطنیان اسماعیلیہ: ۳۶	احداث: ۷۹
بکتاشیہ: ۸۴، ۳۶، ۳۲، ۲۵، ۲۴، ۲۳	ارامنہ (ارمنی، ارمنیان): ۶۰، ۸۴، ۱۰۱
بلوچہا: ۶۱	۱۰۳، ۱۰۲
بودائی (بودائیان): ۱۶، ۱۵	ازبکان (ازبکہا): ۶۲، ۵۷، ۵۰
بوئیان: ۳۱	اسحاقیہ: ۹۱، ۹۰، ۳۲
بنی امیہ: ۲۹	اسماعیلیہ: ۸۶، ۲۹، ۲۸، ۲۵، ۱۴، ۱۳، ۹
	استاجلو، یوسف بیگ: ۹۰
پ	اشعربہ: ۴۲
پادوسپانیان: ۲۲	افاغنہ: ۱۱۹
پسیخانیان: ۹۳	اکراد یزیدی: ۸۴
	آگوستین: ۱۱۲، ۱۰۶، ۱۰۴
ت	امامیہ: ۳۶، ۲۹، ۹
تسنن: ۱۲۰، ۸۰، ۶۷، ۳۶، ۲۹، ۱۹	امناء: ۹۷، ۹۵، ۹۴، ۹۳
	امویان: ۲۹
	اہل احصاء: ۹۴
	اہل تسنن: ۶۲، ۵۵

دیلیمان: ۳۱	تشیع: ۱۳، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۶، ۴۱، ۴۹، ۵۵، ۶۲، ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۷۵، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۱۲۰
راشدین: ۱۸	تصوف: ۳۱، ۳۳، ۶۸، ۸۵، ۱۲۰
رجعیه: ۳۲	تناسخیه: ۹۳
رفاعی، سیداحمد: ۳۵	تیموری: ۱۸، ۲۳، ۳۲، ۳۵، ۸۳، ۸۷
رفاعیه: ۳۵	
	ج
	جبل عامل: ۶۸
	جلالیه: ۳۵
	جناحیه: ۳۲
	چ
	چشتیه: ۳۵
	ح
	حروفیان: ۱۹، ۲۳، ۸۴، ۹۳
	حروفی گری: ۲۳، ۲۴، ۲۵
	حروفیه: ۲۵، ۳۲
	حسنیه: ۲۱، ۲۲
	حلی: ۵۴
	حنبللی: ۳۵
	حنفی: ۱۷، ۱۹
	حیدری: ۹۰
	خ
	خطاییه: ۳۲
	خلفاء: ۲۹
	خلفای اموی: ۲۹
	خلفای عباسی: ۱۴، ۲۹
	خلوتی: ۲۶
	خوجه‌وند: ۳۲
	د
	دمامیه: ۳۲
	دومینیکن: ۱۰۴، ۱۰۵
زرتشتیان گری: ۸۵	
زرتشتیان: ۳۳، ۱۰۰، ۱۰۱	
زیاریان: ۲۹، ۳۰	
زیدیان: ۳۰	
زیدیه: ۱۳، ۲۸، ۲۹، ۳۰	
	ژ
ژوزنیت: ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۹	
	س
سادات گیلان: ۲۲	
سادات مرعشی: ۱۸، ۲۲	
سالاریان: ۳۰	
سامانیان: ۳۰	
سربداران: ۲۰، ۲۱، ۲۲	
سلجوقیان: ۱۴، ۳۱	
سنجایی: ۴۱	
سنی گری: ۵۳	
سنیان: ۳۶، ۶۲	
سنیان شافعی: ۳۶	
سهروردیه: ۳۵	
	ش
شاذلیه: ۳۵	
شافعی: ۴۱	
شافعیان: ۱۹	
شاهسون: ۵۷	

عدویه: ۸۵	شریکه: ۳۲
عیسویان: ۶۰، ۵۸	شمن: ۱۵
علوی (خاندان): ۳۸	شمی: ۱۴
علویان: ۳۰، ۲۹، ۱۷	شیبانی: ۱۲۰، ۷۵
علویه: ۳۲	شیخیان: ۲۲
علی‌اللهی: ۸۹، ۳۲، ۲۶، ۲۵	شیخیه: ۸۴
عیاران: ۷۹	شیطان‌پرستان: ۸۵
عینیہ: ۳۲	شیعه اثنی عشری: ۱۸، ۱۷
غ	شیعیان: ۶۸، ۱۸، ۱۷، ۱۴
غزنویان: ۱۴	شیعیان امامیه: ۲۵، ۲۲
غلجائی: ۱۱۷	شیعه امامیه: ۲۳
غلات: ۶۲، ۳۶، ۳۲، ۳۱، ۲۸، ۱۸، ۱۳	شیعیان عراق: ۱۷
۸۷	شیعی گری: ۱۲۱، ۵۳
غمامیه: ۳۲	ص
ف	صانديه: ۳۲
فرانسیسکن: ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴	صفاریان: ۳۰
ق	صفویه (طریقت): ۱۲۳، ۴۵
قادری: ۲۶	صوفی گری: ۷۹، ۳۸، ۳۳
قادریه: ۳۵	صوفیان: ۶۰، ۵۱، ۳۲، ۲۰
قارنیان: ۲۲	صوفیان شیعی: ۲۱
قرامطه: ۳۲، ۱۴، ۱۳	ط
قدسیه: ۴۲	طاریه: ۳۲
قره‌قوینلو: ۳۲، ۲۷	طاووس‌ملک: ۸۶
قزلباشان: ۵۷، ۵۶، ۵۳، ۵۲، ۵۰، ۳۲، ۲۵	طاهریان: ۳۰
ک	طریقت یزیدی: ۸۴
کاپوسن: ۱۱۶، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۰۴	طیفور بسطامی، بایزید: ۳۵
کاتولیک: ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۶، ۱۰۴، ۱۰۱	طیفوریه: ۱۲۳، ۴۵، ۳۵، ۲۶
۱۱۶، ۱۱۴، ۱۱۱	ع
کا کاوند: ۳۲	عباسی: ← خلفاء عباسی
کبرویه: ۳۵	عباسیان: ۳۱، ۲۹
کرملی: ۱۱۳، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۴	عثمانیان (عثمانی): ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۶، ۵۹
	۱۰۶، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۸۶، ۷۵، ۶۲
	۱۲۰، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۷

مغولان: ۳۷	کیایبه: ۹۱
مولویه: ۷۷، ۳۵	کیسانیه: ۲۹، ۱۳
ن	ک
نصیریه: ۸۶، ۳۲	گوران‌لر: ۳۲
نعمت‌اللهیه: ۳۵	
نعمتی: ۹۰	م
نقشبندیه: ۸۴، ۳۵، ۲۶	مانویت: ۸۵
نقطوی: ۷۷	مانویان: ۳۳
نقطویه: ۹۷، ۹۶، ۹۵	ملاحده: ۹۳
نقطویان: ۷۹، ۷۶، ۶۲، ۵۶، ۵۳، ۲۴، ۲۳	محمديه: ۳۲
۸۳، ۸۴، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۸	مخمسه: ۳۲
نهضت کربان: ۲۰	مجسمه: ۴۲
نهضت گیلان: ۲۰	محمودیه: ۹۳
و	سیحی (سیحیان): ۶۰، ۵۶، ۱۶، ۱۵
واحدیه: ۹۷، ۹۴، ۹۳	۱۱۴، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰
ولی باهانی، شیخ نعمت‌الله: ۹۰	سیحیت: ۱۱۵، ۱۱۳، ۱۱۲، ۸۵، ۳۳
ه	مشبهه: ۴۲، ۲۸
هندویان: ۱۰۰	مشعشع: ۸۸، ۸۳
ی	مشعشی: ۸۹
یزیدیه: ۸۶، ۸۵	مشعشیان: ۸۴، ۶۲، ۶۱، ۴۴، ۲۷، ۱۸
یزیدیان: ۸۶	۸۹، ۸۸، ۸۷
یهودیان: ۱۰۱، ۱۰۰، ۶۰	معطله: ۴۲
	معتزله: ۴۳، ۲۸
	مغول، خاقان: ۱۹، ۱۴

فهرست نام کتابها، رسالهها و مقالهها

- اکبرنامه: ۹۹
- الاثنی عشریات الخمس فی الطهارة والصلوة
والزکوة والصوم والحج: ۷۱
- الارشاد الی طریق الاجتهاد: ۷۰
- الاسطرلاب: ۷۱
- الاسفار الاربعه: ۷۳
- الاعتقادات الحقه: ۷۰
- الایمان والاسلام: ۷۰
- ابواب الجنان: ۷۳
- التصوف والاخلاق: ۶۹
- التهدیب یا تهدیب البیان: ۷۱
- الجدوات: ۷۲
- الحبل المتین: ۷۲
- الحق الیقین: ۷۳
- الرواشح اسماءیه فی شرح الاحادیث
الاسامیه: ۷۲
- الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیة
(شرح لمعه): ۷۰
- السیرة النبویه: ۱۸
- الشافی: ۷۳
- العقد الطهماسی: ۷۰
- الكلمات الطرایفه فی ذکر منشاء اختلاف
- آداب الحمله: ۷۰
- آغاز فرقه حروفیه: ۲۳، ۲۴
- آئین عیاری: ۷۹
- الف
- اتیرهرسیکوم: ۱۰۷
- اتحاد العاقل و للعقول: ۷۳
- اثبات الانوار الالهیه: ۷۱
- اثبات الرجعه: ۶۹
- اثبات الواجب تعالی: ۶۹
- اجتهادیه: ۷۰
- احسن التواریخ: ۹۰
- احیاء الاحادیث فی شرح تهدیب الحدیث: ۷۳
- اخلاق منصورى: ۶۹
- ارزش میراث صوفیه: ۳۴
- اسرار آیات: ۷۳
- اسرار کلیات: ۷۳
- اسکندرنامه: ۷۹
- اصول الاصلیه: ۷۳
- اصول العقاید: ۷۳
- اصول المعارف: ۷۳
- اعتقادیه: ۷۰

تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه:

۱۰۶، ۱۰۵

تاریخ روابط معنوی و سیاسی ایران و فرانسه:

۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۶

تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور

تا مرگ شاه عباس: ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۵۷، ۶۶

تاریخ طبرستان و رویان و مازندران: ۲۲

تاریخ عباسی: ۷۱

تاریخ قزلباشان: ۲۵

تاریخ کامل ایران: ۸۴

تاریخ گزیده: ۴۱

تاریخ گسترش اسلام: ۱۶

تاریخ گیلان: ۹۱، ۹۲

تاریخ گیلان و دیلمستان: ۲۲

تاریخ مغول در ایران: ۱۵، ۱۶، ۱۷

تاریخ نگارستان: ۴۹

تاریخ و صاف: ۱۶

تاریخچه انقلاب اخیر ایران: ۱۱۸

تحفة الاخوان: ۷۹

تحفة الزاهر: ۷۴

تحفه اهل الایمان فی قبله عراق عجم و

خراسان: ۷۰

تحفه سامی: ۷۶

تحقیق المزله: ۷۲

تذکرة الملوك: ۱۰، ۵۰، ۶۱، ۶۳، ۶۵

۱۲۰، ۷۹

تذکرة نصرآبادی: ۷۶

تشریح الافلاک: ۷۱

تشریح الحق: ۷۲

تصوف در اسلام: ۳۳

تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا: ۳۳

۳۴

تضاریس الارض: ۷۱

تعديل الميزان: ۶۹

تفسیر مواهب علیه و جواهر التفسیر: ۸۰

الامه المرحومه: ۷۳

الكلمات المعارف: ۷۳

الكلمات مكنونه فی علوم اهل المفرقه

واقوالهم: ۷۴

المبدء والمعاد: ۷۳

الملل والنحل: ۱۳، ۲۸، ۲۹

المنتهی: ۷۲

الواردات القلبیه: ۷۳

الوافی: ۷۴

ام الكتاب: ۲۳

انعکاس تاریخ در ادبیات: ۹۷

انقراض سلسله صفویه: ۶۰، ۱۰۱

انوار البینات: ۷۳

انوار الحکمه: ۷۳

انوار سهیلی: ۷۷

ایرانیان ارمنی: ۱۰۱

اهل فتوت: ۷۸

ب

بدایه الدرايه: ۷۰

بحار الانوار فی اخبار الائمة الاطهار: ۷۴، ۸۲

بشارة الشیعه: ۷۳

پ

پیدایش و سیر تصوف: ۳۳، ۳۴

ت

تأثیر و نفوذ مذهب در آثار آل احمد: ۸۲

تاریخ ادبیات ایران: ۷۲، ۷۴، ۷۷، ۸۰

۸۱، ۸۲

تاریخ الصفویه: ۷۲

تاریخ الفی: ۹۵

تاریخ ایران: ۸۳

تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده

هیجدهم: ۲۲

د

- دائرة المعارف، مصاحب: ۳۸، ۱۰۴
 ديستان المذاهب: ۹۴، ۹۷
 در دربار شاهنشاه ايران: ۵۹، ۶۵، ۱۲۳
 دستور الملکوک: ۱۰، ۱۱، ۶۳، ۶۵
 ديپاچه‌ای بر پيشينه تاريخی جنبشهای
 پان اسلاميسم: ۵۳
 ديوان کامل فيض کاشانی: ۷۴
 ديوان شعر و مثنویات: ۷۴

ر

- ربيع الاسابيع: ۷۴
 رسائل جوانمردی: ۷۹
 رسائل حروفیه: ۲۴
 رساله صناعیه: ۷۲
 رساله طهماسیه: ۷۰
 رساله قشیریه: ۳۳، ۷۸
 رموز حمزه: ۷۹
 رند و زاهد: ۸۲
 روض الجنان فی شرح ارشاد الالذهان و بالآخره:
 ۷۰
 روضات الجنات فی احوال العلماء السادات: ۱۱،
 ۱۴، ۵۴، ۶۸، ۷۳، ۷۴، ۸۸
 روضة الشهداء فی مقاتل اهل البيت: ۸۰
 روضة المتقين: ۷۳
 ريحانة الادب فی تراجم المعروفين بالکنیه
 واللقب: ۱۱، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۴

ز

- زاد المعاد: ۷۴
 زندگانی شاه عباس: ۹۶، ۹۹
 زینت المجالس: ۴۵

س

- سازمان اداری حکومت صفوی: ۵۰، ۵۲

تقویم تطبیقی هزار و پانصد ساله هجری قمری
 و میلادی: ۱۱

ج

- جام جهان نما: ۶۹
 جامع عباسی: ۷۱
 جامع المقاصد فی شرح القواعد: ۶۹
 جامعه شناسی ادبیات: ۷۶
 جلاء العیون: ۷۴
 جستجو در تصوف ایران: ۳۴
 جلوه: ۸۵
 جوانمردان: ۷۹
 جهانداری، کیکاوس: ۶۵

ح

- حاشیه ارشاد علامه حلی: ۶۹
 حاشیه تفسیر بیضاوی: ۷۲
 حاشیه صحیفه سجادیه: ۷۲، ۷۳
 حاشیه کافی: ۷۲
 حاشیه مختصر نافع: ۶۹
 حبیب السیر: ۲۵
 حدیقه المتقین فی معرفة احکام الدین لارتقاء
 معارج الیقین: ۷۳
 حسین کرد: ۷۹
 حق الیقین: ۷۴
 حیه المتقین: ۷۴
 حیوة القلوب: ۷۴

خ

- خاندان نوبختی: ۱۳، ۲۹، ۳۲
 خروج و عروج سربداران: ۲۱
 خلاصه الاشعار و زبدة الافکار: ۹۶
 خلاصه التواریخ: ۱۱، ۹۵
 خلصة الملکوت: ۷۲

- ۱۲۳، ۹۹، ۹۸
عرفات عاشقین: ۱۱، ۴۱، ۷۱، ۹۵
عین الحیات: ۷۴
عین الیقین فی اصول الدین: ۷۴
- ف**
فاتح الكتاب: ۲۳
فتوت نامه آهنگران: ۷۹
فتوت نامه سلطانی: ۷۸، ۸۰
فرق الشیعه نوبختی: ۱۳، ۳۰
فوائد الصفویه: ۳۹، ۴۷
- ق**
قابوس نامه: ۷۸
قرآن کریم: ۱۷، ۲۴، ۲۸، ۳۴، ۷۸، ۹۳، ۹۴
قصص العلماء: ۱۴، ۶۳، ۶۶
قواعد الاسلام: ۶۶
- ک**
کتاب الفتوه: ۷۸
کشور ایران در سال ۱۶۶۰: ۱۱۲
کشکول: ۷۱
کلام المهدی: ۸۸
کلمه الاشراف: ۷۳
کلمات مکنونه: ۸۲
کلیات قاسم انوار: ۴۳
- گ**
گلستان هنر: ۷۶
- ل**
لب لباب مثنوی: ۸۰
لوامع صاحبقرانی: ۷۳
- ۷۹، ۶۳، ۶۱
ساقی نامه: ۸۲
سامی و غزوات حیدری: ۸۲
مدره المنتهی در تفسیر قرآن: ۷۲
سفرنامه ابن بطوطه: ۱۷
سفرنامه سانسون: ۵۰، ۶۰، ۶۵، ۱۱۶
سفرنامه کروسینسکی: ۱۰۳، ۱۱۹
سلسله النسب صوفیه: ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۴
سلسله های صوفیه ایران: ۳۴
سیاست و اقتصاد عصر صفوی: ۵۷
سیر فلسفه در ایران: ۳۴
- ش**
شخصیت و قیام زید بن علی: ۳۰
شرح اصول کافی: ۷۳
شرح الفیه: ۶۹
شرح جوک (یا شرح کتاب الهاره): ۷۲
شرح زیارت جامعه: ۷۳
شرح لمعه: ۷۲
شیعه در اسلام: ۳۱
- ص**
صفوة الصفای: ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۳
- ط**
طب در دوره صفویه: ۷۶
- ع**
عالم آرای صفوی (عالم آرای شاه اسماعیل):
۱۰، ۲۶، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۳، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷

م

مآثر الامراء: ۹۷

مآثر رحیمی: ۹۵

مثنوی نان و حلوا: ۷۱

مجالس المؤمنین: ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۴۳، ۱۱

مخزن الانشاء و اسرار قاسمی: ۸۰

مشارق الانوار الیقین فی حقیقہ اسرار

امیر المؤمنین: ۸۸، ۷۲، ۱۱

مشکوٰۃ الانوار: ۷۴

مصحف رش: ۸۶، ۸۵

معجزات: ۸۲

معرفت قبلہ و شرح ارشاد علامہ: ۶۹

مفاتیح الغیب: ۷۳

مقیاس المصابیح: ۷۴

ملل والنحل: ۸۴

مناقب العارفين: ۳۸

میزان: ۹۴

ن

نزهة القلوب: ۴۱، ۳۶، ۱۹، ۱۱

نظری بہ فلسفہ صدرالدين شیرازی: ۷۲

نفايس الارقام: ۹۴

نفیسی، سعید: ۴۳

نقاوة الاثار فی ذکر الاخيار: ۹۸، ۹۶، ۱۱

نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت:

۷۰

نقطویان یا پسیخانیان: ۹۶

و

وصول الاخبار الی اصول الاخبار: ۷۰

ه

هدایت نامہ: ۲۴